سید محمدعالم لبیب

گلبانگ خاموشی

(گزینهٔ سروده‌های فارسی دری و اوزبیکی)

جیملیک نغمه‌سی

(سَیلنگن فارسچه و اوزبیکچه شعرلر)



شناسنامۀ کتاب:	
نام کتاب:	گلبانگ خاموشی (جیملیک نغمه‌سی)
گونۀ اثر:	شعر فارسی دری و اوزبیکی
سراینده:	سید محمدعالم لبیب
طرّاح روی جلد و برگ‌آرا:	ژکفر حسینی
هزینه‌پرداز:	محترم سنجر کارگر وکیل منتخب مردم ولایت فاریاب در شورای ملی
نوبت چاپ:	اوّل
شماره‌گان:	یک‌هزار نسخه
سال چاپ:	۱۳۹۹ هجری خورشیدی (۲۰۲۱ میلادی)
جای چاپ:	چاپخانۀ واژه ـ کابل؛ افغانستان
شمارۀ تماس:	+۹۳۷۸۱۵۷۶۲۳۰

© حق چاپ برای شاعر محفوظ است.

زنده‌گی‌نامۀ
پوهنوال دکتور سیّد محمّدعالم لبیب

سیّد محمّدعالم لبیب فرزند مرحوم سیّد توردی‌خان به‌سال ۱۳۳٦ هجری خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی) در علاقه‌داری / بخشداری خان چهار باغ (اکنون اولوسوالی /شهرستان) مربوط اندخوی از توابع ولایت/استان فاریاب افغانستان دیده به‌جهان گشود. آموزش‌های نخستین را در زادگاهش فراگرفت (از صنف اول تا صنف ششم را در مکتب ابتدایی خان‌چهاربارغ آموزش دید، سر از صنف هفتم شامل لیسۀ ابومسلم اندخوی گردید). در سال ۱۳۵۵خورشیدی تعلیمات ثانوی (دبیرستانی) را در لیسۀ ابومسلم اندخوی با درجۀ عالی به‌پایان برد. در ۱۳۵٦ خورشیدی در دانشکدۀ ادبیات و علوم بشری (اکنون دانشکدۀ زبان و ادبیات) دانشگاه کابل به‌تحصیل زبان و ادبیات فارسی دری پرداخت. در میانۀ همان سال، لبیب برای ادامۀ تحصیل به‌روسیۀ فدراتیف فرستاده شد. در سال ۱۳٦۳ خورشیدی (۱۹۸٤م) مقطع کارشناسی ارشد (دورۀ ماستری) را در رشتۀ ادبیاتشناسی در همان کشور به‌پایان رسانید و موفق به‌دریافت گواهینامۀ ماستری در علوم فیلالوژی گردید. از اواسط سال ۱۳٦۳ تا پایان ۱۳۷۱ هجری خورشیدی در دانشکدۀ زبان و ادبیات دانشگاه کابل و پس از آن، در دانشگاه بلخ (شهر مزارشریف) به‌تدریس پرداخت. در سال ۱۳۷۸ به‌صفت رئیس دانشکدۀ ادبیات و در ۱۳۸۰-۱۳۸۱ به‌عنوان رئیس دانشگاه بلخ ایفای وظیفه کرد. مدتی هم در مؤسسۀ تحصیلات عالی فاریاب تدریس نمود. در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۸۷ نیز سمّت ریاست دانشگاه تخار را به‌عهده داشت. پس از آن تا کنون وظیفۀ تدریسی و تحقیقات علمی خود را در دیپارتمنت تورکالوژی دانشگاه کابل ادامه می‌دهد.

از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۵ در دانشگاه دولتی آموزگاری تاجیکستان شامل برنامۀ دکتورا (Ph.D) گردید و آن را موفقانه به سر رسانیده، از وزارت علوم و آموزش عالی روسیۀ فدراتیف گواهینامۀ دکتورای علوم فیلالوژی را دریافت نمود.

لبیب افزون بر تدریس در دانشگاه‌ها، سردبیری ماهنامهٔ ادبی-فرهنگی انجمن فرهنگی امیرعلی‌شیر نوایی به‌نام «یاغدو» (نور) را که از سال ۱۳۷٤ تا بهار ۱۳۷۷ در شهر مزار شریف نشر می‌گردید، نیز عهده دار بود. وی شماری از کتاب‌های ادبی و تاریخی، مانند «تاریخ/تذکرهٔ مقیم‌خانی» (اثر منشی محمدیوسف شبرغانی، آغاز سدهٔ ۱۲ هجری قمری)، «محبت نامهٔ» خوارزمی (شاعر تُرکی زبان سدهٔ ۸ هجری) و شماری از مجموعه‌های اشعار سرایشگران پیشین و معاصر را ویراسته، دیباچه‌هایی بر آن‌ها نوشته، آمادهٔ نشر نموده است. در سال‌های پسین نیز شماری ازگزینه‌های شعری سرایشگران امروزین، به‌ویرایش و پیشگفتارهای وی از چاپ برآمده اند. استاد لبیب شمار زیادی از اعضای کادر علمی دانشگاه‌های کابل، فاریاب، جوزجان، تخار و بغلان و نیز اکادمی علوم افغانستان را در نگارش رساله‌های تحقیقی جهت ترفیع علمی رهنمایی نموده، تقریظ‌هایی بر رساله‌های آنان نگاشته است.

سیّد محمّدعالم لبیب به‌زبان‌های فارسی دری و ترکی اوزبیکی شعر می‌سراید و این سروده‌ها از سال ۱۳۵۱ خورشیدی در مطبوعات افغانستان به‌چاپ رسیده است. دو دفتر شعر او به‌زبان ترکی اوزبیکی به‌نام‌های «سوز اینجولری» (مرواریدهای سخن) (۱۳٦۸) و «تویغولریم، قیغولریم» (عواطف و اندوه‌های من) (۱۳۸٤) بالترتیب از سوی انجمن نویسنده‌گان افغانستان در کابل و بنیاد فرهنگی و انتشاراتی باختر در شهر مزارشریف از چاپ برآمده اند. مجموعه‌یی از سروده‌های استاد لبیب به‌زبان‌های فارسی دری و ترکی اوزبیکی زیر عنوان «یک تصویر در دو آیینه/ایکّی کؤزگوده بیر تصویر» نیز در اواخر سال ۱۳۸۸خورشیدی (آغاز ۲۰۱۰ میلادی) به‌چاپ رسیده، در اختیار ادبدوستان و دوستداران شعر شاعر قرار گرفت.

لبیب مقاله‌ها و رساله‌هایی فراوان در زمینهٔ نقد ادبی، نظریهٔ ادبیات، تاریخ ادبیات تُرکی اوزبیکی و دیگر عرصه‌های ادبی نوشته، این نبشته‌ها و نیز ترجمه‌های وی در موضوعات ادبی-فرهنگی در روزنامه‌ها و مجلات کشور مانند «عرفان»، «ژوندون»، «چاووش»، «صبا»، «انیس»، «هیواد»، «ندای اسلام»؛ نشریه‌های دانشگاهی، مانند: مجله‌های «علوم اجتماعی» (دانشگاه کابل)، «بلخ» (دانشگاه بلخ)، «خراسان» (اکادمی علوم افغانستان) و نیز در نشریه‌های علمی خارج کشور به‌چاپ رسیده اند.

به‌نام خدایی که دانشور است،
به‌نادانی ام نور و روشنگر است.

در آمدی بر دفتر شعر استاد سید محمدعالم لبیب

پیوسته دلدادگی ذهن به‌زیبایی‌ها، گلایه و شکوه از غربت بشر از تنهایی‌ها و بر مسند داعیه‌داری در دیر مغان نشستن و بیرق شیدایی‌ها و خرقه و دفتر خویش در گرو دل نهادن و بر آیین شاهی در انتظار صحبت روشن‌رایی نشستن‌ها، حکایت عشق و دلدادگی و خاطره‌ی پنهانی از فطرت ازلی انسان‌است که چون «دور ماند از اصل خویش، بازجوید روزگار وصل خویش!» و این همه را در شعر می‌جوید. شاعر رسالتش بیشتر تشریح واقعیت‌های تلخ و شیرین‌است که در پیرامونش جاریست و علاوه بر این هدفش روشنگری و ابراز رؤیاهایی است از جنس نور و روشنی و گره زدن عالم خاکی ملک به‌جهان ملکوتی. و این مهم به‌شاعران تفویض و سپرده شده است. شاعری موهبت و و دیعه‌ای است، که هر چه در اعتلای آن کوشیده شود، ماندگارتر و پذیرفتنی‌تر می‌گردد و به‌جز این رویکرد؛ زار و نزار به ناکجا راه خواهد برد. خوب می‌دانیم که شعر از برترین نشانه‌های حیات معنوی ما در ایران کهن دیروز و ایران امروز و افغانستان کهن و امروزین‌است. ما با شعر زیسته‌ایم و با آن نفس کشیده‌ایم و جهان آفاقی و انفسی خود را با تنوع و دگرگونی شگفت جهان انفرادی، تجربی و منحصر به‌فرد هر شاعر در مطالعه و خوانش درونی و بیرونی خویش و جهان پیرامون و پیرامون بی‌بدیل واسطه‌گی رازآمیز با کهن‌ترین دغدغه‌های انسانی و نشانه‌های آغازین هستی، گره خوردگی قابل درنگ و تأملی آفریده ایم و مخاطبان فرامی‌خوانیم تا از راه ورود به‌متن و دریافت زیبایی‌های برون‌ساختی و زبانی و موسیقایی آن با تجربه‌ی متفاوت لذت‌های معنا آفرینی‌های متن با موضوعات دلبسته‌ی شاعر تجربه‌ای تازه و نوین را دریابند. از روزگار ارسطو تا به امروز، شاعران و فلاسفه و اهل اندیشه و معرفت و نظریه پردازان در تعریف و چیستی

شعر هزاران تعریف را بیان کرده اند و زوایای متعدی از هویت و ماهیت شعر را باز گفته اند. گاه همسویی‌ها و گاه تضادهای سلیقه‌ای و دریافتی به لحاظ نوع نگاه به هستی شعر و سرشت محاکاتی و خیال انگیزی‌اش در این تعریف‌ها دیده می‌شود. اما آیا به‌راستی توانسته ایم از رازهای هزار توی شعر پرده برداری کنیم؟!

بی‌شک پاسخ منفی است. و این ویژگی منحصراست که شعر را موهبتی نامکشوف و رمزآگین کرده است و با تمام وسعت ساختار و گونه‌گونگی ذهن و زبان و معنا و صورت، پیوسته لذت خواندن شعر در ساحت‌های زیبایی‌شناسیک و ممتاز. در دریافت معنا، تافته‌ای جدا بافته ساخته و در بین هنرهای انسان از جایگاه والا و تجریدی برخوردار کرده است. آنچه در برخورد آغازین با یک دفتر و مجموعه‌ی شعر یا دیوان شاعری در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، علاوه بر رویکردهای روساختی و نوع گرایش کلاسیک و سنتی بودن یا عبور از موازین شناخته شده و کهن و سنتی شعر در حوزه های زبان و روایت؛ به نظر راقم این سطور، نوع برخوردهای زبانی و منش‌های اندیشه‌گی و حصول تجربیات شاعرانه‌ی شاعر است که مخاطب را وامی‌دارد که با دنیای بوطیقایی شاعر ارتباط بر قرار کند و به‌همین دلیل است که شعر در هر قالب و فُرمی و در هر نوع ساختار با هر رویکرد سنت و نوین که داشته باشد، به نوعی حتا اگر اندک، مخاطبان ویژه‌ی خود را دارد. و همین دگردیسی نوع نگاه مخاطب و آفرینشگری‌های شاعر است که در تعامل بین شعر و شاعر و مخاطب، دنیای انفرادی و اختصاصی و گاه جهانی تجربی در دریافت‌های یک و یا چند جامعه را رقم می‌زند و بسیار طبیعی و دریافتنی است اگر در تنوع و تکثر دیدگاهی مخاطبان اختلاف سلیقه و حصول لذت و زیبایی‌شناسی مشاهده بشود. امروزه در مکاتب ادبی و رویکردهای نظریه-پردازی و تئوریکی زوایای متکثر و متعددی در ویژه‌گی‌های شعر ساخته و پرداخته شده است و بنا به‌همین نظرگاه‌ها شعر و شاعر را از منظرهای دگرگون با تمام دگردیسی‌های شعر و شاعر و مخاطب و جهان تمدنی آن مطالعه می‌کنند و از زوایای مختلف به‌شعر و شاعر می‌پردازند. گاه در محور شاعر و گاه محور شعر و گاه توأمان. سخن‌ها گفته می‌گویند و نقدها روا داشته می‌شود و گاه تنها به زبان و صورت فرمیک و شکل ظاهر شعر می‌پردازند و گاه به‌جهت معنا و تبارنامه‌ی فرهنگی شاعر. و از آن‌جا که از رودکی بزرگ تا امروز و شعر استاد دکتر سید محمد عالم لبیب؛ اگر چه سنت‌های فرهنگی و انفرادی و تکنیک و اشیاء و جهان اندیشه‌گی پیوسته در حال دگردیسی و تغییر است، اما به‌گونه‌ای بسیار ظریف شعر و شاعران از هم متاثر هستند .

با این مقدمه‌ی نسبتاً طولانی به‌شعر دکتر سید محمد عالم لبیب می‌پردازم:
آنچه در آغاز رویارویی و خوانش اول این دفتر توجه مخاطب آشنا به‌شعر و سنت‌های آن را به‌خود جلب می‌کند، اولاً نوع رویکرد کلاسیک و سنّتی شاعر در قالب، زبان و روایت است. حتا در توجه شاعر به‌رویکرد و ارائه‌ی شعر نیمایی نیز از سنت‌های نیمایی خروج نداشته است و به‌لحاظ تنوع قالب از شناخته‌ترین قالب‌های شعر فارسی دری بهره جسته است. او مثنوی، غزل، قصیده، رباعی، مسمط و شعر نیمایی را آزموده است و در همین رویکرد کلاسیکی موفق و توانمند از عهده‌ی کار برآمده است.
استاد دکتر لبیب در جهان شاعرانه‌ی خود در همین رویکرد تردیشنال یا سنتی، متوقف نیست و به‌اصطلاح امروزیان، در جا نزده است. او در نوع روایت و نگاه انحصاری به‌موضوعات و دغدغه‌های شخصی خویش وفادار و متعهد است. به‌زبان دیگر، شاعر از دغدغه‌های شخصی و تجربیات خویش از دنیای پیرامونی خود متأثر می‌باشد و در سرودن آنها کمترین وسوسه را از خود دور کرده است. و با بلاغت و رسایی زبان و روایت و نوع قالب توانسته سربلند و پیروز بیرون بیاید. شاید در کوتاه‌ترین شکل بشود گفت: لبیب شاعری‌است با تمایزات شخصی خود و نوع دغدغه‌های فردی و موضوعاتی انفرادی. او دریافت‌های اعتقادی و تجربه‌های حسی و درونی خود را در شکل ظاهری زبان و آفرینش معنا در نظر داشته است. او در این دفتر گنجینه‌ای از یک تجربه‌ی چهل ساله از نوجوانی تا کمال و پختگی خود را در قابی به‌وسعت تجربه و جهانگردی و جهاننگری خویش با تنوعی از موضوعات عاشقانه‌ی صرف تا عارفانه و یا عاشقانه-عارفانه با چاشنی‌هایی از موضوعات روزگار خویش را به‌مخاطب تقدیم کرده است. نکته‌ای که نویسنده‌ی این سطور بر آن درنگ کرده، این است که شاعر در آوان و آغاز جوانی عشق و علاقه و سرسپردگی به‌ادبیات و بزرگان آن را در سر پرورانده است و همین پیشینه در استحکام روایت و زبان پخته و ورزیدهٔ وی کاملاً مشهود و هویداست.
جعرافیای وسیع تجربی استاد لبیب در نوع ذهنی و عینی آن از مکان‌های سرایش شعرش در روزگاران مختلفی حکایت می‌کند که همگی به‌عنوان پشتوانه و توشه‌ی فرهنگی شاعر، در رویارویی و تقابل با جهان شاعرانه‌ی خویش هستند. نکته‌ی ارزشمند دیگر در این دفتر شعر، پرداخت تجربی و مدل‌گیری و نظیره سازی‌هایی است که شاعر از شاعران پیشین و روزگار خود داشته است. و توجهی که او به نامدارا ن کهن ادبیات و شعر تا معاصران خودش از خویش نشان داده است، همگی گویا و در بر دارنده‌ی تکثر و توجه و وسعت

نگاه و تنوع موضوعی و پسند شاعر می‌باشد. او در آغاز جوانی نگاهی فراگیر و فراتر از جغرافیای زیست بوم خود دارد و جالب این نکته است که از همان آغاز توانسته از قدرت آزمایی خود و تضمین‌هایی که از استادان شعر فارسی کرده است، برکام و بختیار بیرون بیاید.
شاعر هرچند در سنت زبان و قالب شعر قرار دارد، اما آنچه که شعرش را ممتاز و ممیز از ارائه‌ی این جهان سنتی کرده است، روایت تجربه‌ها و کشف‌های کاملاً انحصاری شخص شاعر است.
او از جهت همسویی و توازن زبان و معنا و برون‌مایه و درون‌مایه‌های مفهومی و معنایی شاعریست که در تراز موفقی خود را نشان داده است.
اخلاق و انسان و طبیعت و زیبایی و دوستی و عشق در متن شعر استاد لبیب جریان دارد. صفای آرامشی که در چینش واژگانی و ترکیبی کلام شاعرانه‌ی وی موج می‌زند، از استاد لبیب به‌عنوان شاعری با جهانی معنوی و آرامشی درونی حکایت می‌کند. و انصافاً همین‌گونه نیز هست و خوشبختانه نگارنده‌ی این نوشتار افتخار همدمی و هم‌قدمی و انس در محضرشان را دارد و می‌تواند به‌راحتی بگوید که جهان شاعرانه‌ی استاد لبیب از جهان درونی و منش منحصر به‌فرد آرام و اخلاق محوری ایشان دور نیست.
باور دارم که امروزه نمی‌توان در نقد ادبی تنها به‌شخصیت شاعر پرداخته شود، و آنچه که بیشتر لحاظ می‌شود، شعر و اثر هنری شاعراست. اما در حوزه‌ی نقد روان‌شناسانه و نقد و رویکردهای جامعه شناسانه؛ پرداختن به‌متن شعر نشانه‌هایی از نشانه‌شناسی جهان متن به‌بیرون متن و درون شاعر است و به‌طور کلی، شعر مجموعه‌ی رمزگانی هنرمندانه‌ای از جهان است در هیأت واژه و شعر. پس در رویکرد متن محور شعرهای استاد لبیب شاعری با گرایش‌های لطیف معرفتی دیده می‌شود که هم نگاه در جهان ماوراء و متافیزیک دارد و هم درگیر موضوعات شخصی و عاشقانه و منش‌های روزآمد روزگار خویش است.
رباعیات این دفتر در طرز بیان و مفهوم سنتی رباعی کاملاً شسته و رفته و پخته است و غزلیاتش نیز باهمه‌ی ویژگی‌های زبانی و ترکیبی غزلی تجربی و شخصی است. دامنه‌ی تخیل و ترکیبات شاعر اگرچه کاملاً منحصر به‌فرد و تازه نیستند و در دایرهٔ
نیستند و در دایره‌ی سنت پیشینیان مانده اند، اما تازگی کار در نوع موضوع و برخورد با آن است. در هر دو قالب شعر سنتی و کلاسیک و نیمایی، شاعر تجربه آفرینی کرده‌است.

هرچند شعر معاصر افغانستان باتوجه به‌شعر معاصر ایران و شاعران فراوانی که در فضای ادبی و شعر ایران پرورده شده اند، شعر زیبا تازه و مؤثر و همراه با دگرگونی‌های سبک‌شناسانه‌ی امروز ادبیات است، اما شاعر این دفتر، استاد لبیب، خارج از این جهان با نگاه کاملاً تجربی خویش در خلق لحظه‌های شاعرانه‌ی جهان فردی خود در ساحت ادبیات کلاسیک نشؤ و نما کرده است. در این دفتر موضوعات روز و جریان‌های اجتماعی و سیاسی و جنگ بسیار زودگذر و کم‌تأثیر هستند، اما بیشترینه‌ی اشعار حتا شعرهای روزگار جوانی شاعر قرص و محکم هستند. به‌هر روی، پایان سخن برای شاعر آرزوی برکامی و بهروزی دارم و امید که در دگرگونی شعر معاصرِ افغانستان مقاوم و رنجمند و عزیز همراه و مؤثر باشند!

دکتر عبدالرضا رادفر (آرام کرمانشاهی)
استاد دانشگاه‌های استان کرمانشاه و کردستان ایران
پژوهشگر، شاعر و منتقد ادبی
خردادماه ۱۳۹۷ خورشیدی، کرمانشاه

برگی سبز از درختی بارور

استاد لبیب را از دیر زمانی می‌شناسم که از نوجوانی تشنه‌گی خواندن داشت و مشق عشقِ آفریدن. وقتی در انجمن نویسنده‌گان افغانستان بودم (سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳٦٤) او را باری چند دیده بودم که با آن چهرهٔ معصوم و آرام، ورق پاره‌یی را به‌انجمن می‌آورد و آن را برای من می‌سپرد تا در کتابی یا در مجله «ژوندون» ارگان انجمن نشرش کنم. هنگام سخن گفتن چهره‌اش سرخ می‌شد که از حیای بیش از حدش سخن می‌گفت. پسانترها اورا گهگاهی در دانشکدهٔ زبان و ادبیات می‌دیدم و با هم لحظه‌هایی گفتگو می‌داشتیم و می‌گذشتیم. جناب استاد در دیپارتمنت زبان و ادبیات اوزبیکی تدریس می‌کرد و در تدریس برخی مضامین ادبی در دیپارتمنت دری نیز به‌عنوان مترجم و اسیستانت استادان خارجی سهم می‌گرفت. آنچه که از آثار نوشته شدهٔ استاد برمی‌آید او خود را در نمای یک پژوهنده و آفریننده ادبیات می‌نمایاند. شرکت در سمینارها، کنفرانس‌ها و محافل ادبی. او با راز و رمز ادبیات به‌خوبی آشناست. او همانند هممیهن فرهیخته‌اش علی‌شیر نوایی در شعر و
در سخن به‌دو زبان اوزبیکی و دری دست بالایی دارد. از همان تتق شاعرانه‌اش ببینیم با چه صلابتی شعر سروده است. به این غزل از غزل‌های نخستینش بنگریم:

از هجر شرر بر دل مضطر زده‌ای باز،
اسپند مرا از چه به‌مجمر زده ای باز.
آرامگه تُست همانا خم زلفش
ای مرغ دل خسته، کجا پر زده ای باز . . . تا پایان

نظم تو، لبیب، از چه چنین رنگ نگیرد،
با یاد رخش خامه به‌دفتر زده ای باز.
(۱۳۵۲ خورشیدی)

این بلندی پروازِ شاعرانه از نوجوانی نوخاسته در سال ۱۳۵۲ شگفتی‌انگیز است. در دفتری که استاد برایم فرستاده است، از سروده‌هایش برمی‌آید که شاعر گرامی با شیوهٔ کلاسیک به‌ویژه با سبک بیدل پیوند ناگسستنی دارد و از او به‌فراوانی بهره جسته است. البته در این دفتر، شاعر عزیز ما در اوزان عروضی و اوزان شکسته عروضی(شعر نیمایی) گوهر آفرینشی خودش را به‌نمایش می‌گذارد. در محتوا مایه‌های هنری استاد لبیب لبریز از احساسات عاشقانه زمینی و بیان دردهایی‌است که از سوختن‌های دل درد آگاهش سرچشمه می‌گیرند. از زخم‌های تن میمنه و اندخویش و از پایتخت افتاده در آتش بیگانه‌پرستان درونی و بیرونی‌اش، اشک‌ها و ناله‌ها سر داده است. در این ستمکده که نامش را افغانستان نهاده اند، چه کسی بار آن همه مصایب و آلام جاری را نکشیده، تلخی ندیده است. ولی گویی بیدل همه روزه در گوش‌هایش خوانده‌است که:

در این ستمکده نومید خفته‌ای، بیدل،
به‌آرزوی دلت می‌دهم قسم، برخیز!

و لبیب ادیب، بیدل همدمش را بارها پاسخ گفته‌است. چه کسی از روزگار تیره، بدبختی‌ها و ناکامی‌های سنگین، چه در نهان، چه آشکار خروشی نداشته است؟ لبیب در روزگار کودکی و نوجوانی در شهرکی کم آب، خشک و سوزانی چون اندخوی، با ساختن و سوختن، خود را آفریده است. احساسات و عواطف درونی‌اش او را به‌سوی جهانی دیگر، و رؤیاهای شاعرانه کشانده است که اینک ما در کورهٔ تن گداخته و روان آتش دیده اش، سیر و سفری اندوهگنانهٔ او را دنبال می‌کنیم. شعر استاد لبیب که خود آموزگار ادبیات است و رهرو آفرینندهٔ برداشت‌ها، تجربه‌ها و هنرهایش، هرچه هست برهه‌یی از هستی ماست. من استاد لبیب را با آن همه فروتنی‌هایش و آن همه آدم بودن‌هایش دوست می‌دارم. به‌گفته خودش:

به‌بر چو لاله دلی هست داغدار مرا،
درون سینه مگر گشته لاله زار مرا.

به‌پیش پای من افتاده هر کجا سنگی،
ز پای آخر از ان مانده راهوار مرا.

ز وضع ناخوشم افسرده‌گی به‌خود بالد،
خزان غصه چو شد چیره بر بهار مرا.

به‌این همه الم دلگزا و هستی‌سوز،
خوشم که هست چنین طبع بردبار مرا.

هجوم سیل حوادث خراب نتواند،
که کاخ صبر و شکیب است استوار مرا.

در این ستمکده کو دلبر دلارایی،
که دل ستاند و ماند وفا شعار مرا؟

ازان رهی که امل خواهدت کشید، لبیب،
به‌رهنمون خرد گو که بازدار مرا!
(۱۳۵٤ – اندخوی)

این چند سطر عجولانه را به‌پاس دوستی با استاد لبیب و ادای دینی برای او نوشتم ورنه بر ظرفیت کارهای آفرینشی و آثار پژوهشی این مرد فرهنگ‌آفرین بایست نوشتاری درازدامن و کاوشگرانه می‌نوشتم.

دکتور رازق رویین
بلغاریا- ١٦ جولای ٢٠١٩

باتقاقده اؤسگن نیلوفر

بو تعبیرنی مېن ایکّی معناده قؤللَماقچیمن. بیرینچی معنا- تاریخی دور و ادبی محیط بؤلسه؛ ایکّینچیسی ادبی ایجادعنعنه‌لری مسأله‌سیدیر. ایلدیزلری انه شو قؤش زمېندن سوو ایچگن بیر شعریتگه نظر سالماقچیمیز. شعر اېگه‌سی مقاله‌میز قهرمانی ادبیاتشناس عالم و تنیقلی شاعر دوکتور محمّد عالم لیبب بؤله‌دی. شونینگدېک، تویغولری صورتی چیزیلگن شعریت همده آنگ و تفکّرده کؤز آچگن روحی منظره‌لر ایلغمی، مقاله‌میزنینگ تیه‌نچ موضوعسینی تشکیل بېره‌دی.

۱. تاریخی دور و ادبی محیط

اؤزبیک کلاسیک ادبیاتی‌نینگ خراسان ادبی حوزه‌سینی اېسگه آلر اېکنمیز؛ شکسیز کؤز اؤنگیمیزده مولانا لطفی، یوسف امیری، سید احمد سیّدی، مولانا یقینی، علی‌شېر نوایی، بایقرا حسینی، آتایی بلخی، حامدی بلخی (دُربیک)، محمّد خان شیبانی، غریب

میرزا، ظهیرالدّین محمّد بابر، بابا مشرب و سید محمّد خرابی صیّادیی کبی ایجادکار شاعر و متفکّرلر گوده لنه‌دی. کمېنه بو ادبی سیمالر دوامچیلرینی عیناً شو حوزه‌دن قیدیریشگه توشه‌من. عصرلر قتیگه بیر- بیر کیریب چیقه‌من؛ ایزله‌ی-ایزله‌ی تاپرمن، دېگن امید ایله شو دملرگچه یېتیب کېله‌من. آخری قره‌سم هیچ نرسه قؤلیمگه کېلمه‌یدی. اؤکسیک کؤنگلیم سینیب، بوگونگه داوور کاشکی اوزیلمسه‌یدی، ایزداشلر اؤرته‌سیده‌گی باغلیقلیک، دیېمن اؤزیمچه.

روزگارنی قره‌نگ که، هراتده گؤرکیره‌ب یشنه گن اولکن ادبیات، صنعت و علم- فن تېموریلر اساس سالگن حکمرانلیک بیلن بیرگه قؤشیلب تنزلگه یوز توتدی، افقلری باریب زوالگه باش قؤیدی. قدرتلی دولت‌نینگ اوستونلری یېقیلگچ، تورلی ساحه‌لرده فکر تره‌تیب کېله‌یاتگن قلمچیلر قُومگه سینگیگن تامچی کبی سؤنه کېتدیلر.

حسین بایقرا اؤغیللری (۱۳ فرزند) اؤرته‌سیده‌گی تاج و تخت اوچون بؤلگن اوروش و نزاعلر عاقبتیده حاکمیت (م ۱۵۰۷) بوتونله‌ی نوره‌ب کېتدی. هرات ادبی

محیطی ایسه شاعر، ادیب و هنرمندلردن بؤشب، نتیجه‌ده دانگ تره‌تگن خراسان ادبی حوزه‌سی
توگه‌دی. تیموری شهزاده‌لری قناتی آستیده یشب کیله‌یاتگن اؤزبیکلر، شیبانی خان هجومیدن کیپین حتّا، هراتده توره آلیشمه‌ی، جان سقلش اوچون یقین-اوزاق اؤلکه و شهرلرگه ترقه‌لیشیب کیتدی. هراتده قالیب کیتگنلری بوگونگچه، فارسله‌شیب، اؤزلیگیدن اوزیلیب قالیشدی، سییره‌ک بؤلسه-ده، یشب کیلماقده. دربدرلیککه محکوم اؤزبیکلرنینگ بیر قسمی حاضرگی ایران، پاکستان، بنگله‌دیش و هندوستان کبی مملکتلردن قؤنیم تاپیب، اؤشه جایده‌گی اؤزگه ایللر ایچیده یؤق بؤلیب کیتگن بؤلسه، ینه بیرکتّه قسمی کیلیب، آمودریانینگ قیرغاق-لری بؤیلب جنوبی تورکستان ولایتلریده‌گی اؤتراق اؤزبیکلر یانیده یپرلشتیلر.
تیموری‌زاده‌لر اینیقسه، حسین بایقرا توزگن دولت‌نینگ توگه‌شی، شیبانی خان بیلن صفویلر اؤرته‌سیده یوز بیرگن قیرغین-برات اوروشلر نه فقط، بوتون باش بیر خلق‌نینگ باشیگه یپتدی؛ سرسان-سرگردانلیگیگه سبب بؤلدی؛ بلکه، قلم اهلی‌نینگ ایجاد قیلیشیگه هم مجالی قالمه‌دی. خلص، ١٦-عصرنینگ ایکّینچی یرمیدن تا بوگونگچه اؤزبیک ادبیاتی‌نینگ خراسان ادبی حوزه‌سی حاصلدن قالدی. بو سیراونوم توپراق یولغون و سکساوواللرگه مکان بؤلدی. نوایی بو یره‌تگن محتشم شعریت باغیگه «خزان سپاهی»[1] کیریب کیلدی. عزیز وطن اؤلکسه‌خؤر قرغه-یو، قوزغونلرنینگ جولانگاهیگه اَیلندی. اوشبو زمینده بایقوش‌نینگ-گینه کؤزینی یشنه‌تر منظره حاصل بؤلدی. یعنی، شوندن سؤنگ قلمسیز خلق‌نینگ چنگی چیقمه‌ی کیتدی. ینه قَیتیب قلم پرورش بیرمَه‌ی کیتدی بو توپراق.
حاکمیت اوغانلر قؤلیگه اؤتگندن کیپین (م. ١٧٤٧) تورکي قوملر اینیقسه، اؤزبیکلر تؤله اسارت آستیگه توشیب، مظلومانه یششگه محکوم بؤلدیلر.
اشترخانیلر کیلب هم بو یره‌لرگه مرهم بؤله آلمه‌دی. میمنه خانلری، سرپل، اندخوی، آقچه، بلخ و قندوزخانلیکلری قنچه‌لر جان آلیب جان بیریب کوره‌شمه-سینلر، مغلوبیت اوستیگه مغلوبیت بؤلدی؛ اؤنگله‌نیش‌نینگ سیره علاجی تاپیلمه‌دی. اؤزبیکلر شوم تقدیرگه گرفتار بؤلدیلر. ملّی ایرکینلیک قؤزغالانلری افغانلر تامانیدن شفقتسیزلرچه باستیریلدی. اوغانلر بیلن بؤلگن اوزاق جنگ و جدللر؛ قورغاقچیلیک و آچرچیلیکدن اؤن مینگلب اؤزبیکلر قیریلیب کیتدی...

---

١ خزان سپاهیگه، ای باغبان، ایمس مانع،
بو باغ تامیده گر ایگنه دین تیکن قیلغیل. (نوایی)

بدیعی ایجاد ساحه‌سیده وجودگه کېلگن بۇشلیقنی کېپینچه‌لیک اۇزبیک خانلیکلری هم تۆلدیریشه آلمه‌دی.انچه کېپین قادری پلنگ‌پوش، نادم قیصاری و دامللا بیدل‌نی (اۇزبیک تیلیده بولردن هم سوینگودېک نرسه قالگنی یۇق) حسابگه آلمه‌گنده، منه تۆرت عصردیرکه، بیزده اعتبارگه آلگودېک ادبیات شکللنمه‌دی؛ شعریت توغیلمه‌دی.

کېلیب-کېلیب منه شو قاپ-قاره بۇشلیق باتقاغیده بیر نیلوفر استعداد نیش اوریب چیقدی. شعریتی تاش باسه‌یدیگن بو انسان ادبیاتشناس عالم و شاعر استاد محمّدعالم لبیب بۇله‌دی. دامللا لبیب منه شو سیاسی دور و ادبی محیط دوامچیسی اۇله‌راق، شاعر بۇلیب یېتیشدی، اېل-یورت آغزیگه توشدی. باتقاقده اۇسگن نیلوفلر چېچگی بۇلیب، گل-گل یشنب عجایب شعرلرنی بنیاد اېتدی. بیر معناده، استاد لبیب تۆرت یوز ییللیک بۇشلیقدن سۇنگ تاریخ تامانیدن اۇزبیک خلقیگه قیلینگن تارتیق، بېرېلگن بیر هدیه بۇلدی. دامللا لبیب‌نینگ اۇزبیک ادبیاتیگه کیریب کېلیشی بۇشلیقده موز قاتگن ادبی تیزیمنی جانلنتیردی. چیندن هم استاد لبیب‌نینگ عجایب غزل و باشقه ژانرلرده یازگن شعرلری اۇزبېک شعریتیگه اِستتیک کۇرک بغیشله‌دی. منه بو قوییده‌گی بیدلانه بلکیم نواییانه بیتدن ایلغب آلگنینگیزدېک، استاد لبیب سۇزلریده سیربۇیاق و یارقین پوییتیکه جمال آچیب توریتبدی:

کولرسن آه و افغانیمنی تینگلب، هر کېچه آی-آی،

ولی حالیمگه ییغلر آسمان سیاره-سیّاره.

شیرینلیگیدن شیره‌لب تورگن اوشبو بیت، شو قدر جانلی تصویرلنگن که، «آی-آی کولیش» و «یولدوز- یولدوز ییغلش» شاعرنینگ قلب قعریدن آتیلیب چیققن مصفا تویغولر بۇلیب، تماشاسینی کوته‌یاتگن توگل بیر اثرنی یادگه ساله‌دی. لبیب شعریتیده بونده‌ی مزه‌لی بیتلر سیراب. هر تامانلمه اۇخششی یۇق شاعر و ادیب استاد لبیب‌نی کتّه بیر دورنینگ سۇنگگی بۇغینی صفتیده تنله‌گنیمیزنینگ سببی هم انه شوندە.

۲. بدیعی ادبیات عنعنه‌لری

ازلدن عالم و آدم قسمتی قیغوسی ایتگنیمیز ممتاز شاعرلرنینگ ایجاد تامیریگه توتش بۇلیب کېلگن. شاعر لبیب‌نینگ شعریتی فارس و تورکی/ اۇزبیک ادبیاتی‌نینگ تنیق بولاقلریدن سو ایچه‌دی. دوکتور لبیب اولرده‌گی اېنگ گۆزه‌ل عنعنه‌لرنی اۇزلشتیریب، فکر کېنگلیکلریده جولان اورگن شاعر و ادیب. کلاسیک ادبیات مسأله‌سی اۇته نازک نرسه‌لردن. اۇتمیش میراث‌نینگ سره‌سینی سره‌گه، پوچگینی پوچککه اجره‌تیش منع قیلینگن. بیر معناده اۇتمیش شعریتی

تنقیددن اوستون؛ اونگه تنقیدی یاندەشیب بۆلمەیدی. بوندەی محیطده کۆز آچگن قلمکش کلاسیک شعریتگه اخلاص و ارادتی بلند، حتّا که، سیغینیش درجەسیده! بو قرەش
برچه شاعرلرگه کوچلی تأثیر قیلگن دېسک مبالغه بۆلمس. چونکه، قندەی بۆلمەسین، اۆتمیشنی اولوغلش قلمکشلرنینگ قان- قانیگه سینگیب کېتگن-ده. باشقه لرگه قرەگنده داملا لبیب کلاسیک شعردن کۆپراق بهره آلگن و عین پَیتده تأثرلنگن شاعر سَنَلەدی بیزنینگچه.
ادبی تأثر و ادبی باغلیقلیک حقیده گپیریش بو مقاله حوصلەسیگه سیغمەیدی. تن آلیب اَیتیش کېرەک که، بشریتگه تېگیشلی اېنگ گۆزەل، تیرن و سیر حکمت فکرلر انه شو ممتاز شعریتده اَیتیب کېتیلگن. اولردن انسانیت اوچون جوده کۆپ فایدەلنیش ممکن البتّه.
بیر پَیت‌نینگ اۆزیده کلاسیک ادبیاتده عقل و منطققه ضد، ویرانگر خرافی گپلر هم آز اېمس. تربیه قسمیگه اَیلنگن قدیمیت شعری؛ شاعرلرگه اۆز تأثیرینی اۆتکزمەی قالمەگن. زیرا، بو قتلم (کلاسیک شعریت) تفکّریده اۆی سیتیش/تنقیدی فکرلش اېشیکلری یاپیب قۆییلگن. نېگه دېسنگیز؛ تیریکلر حقیده اۆلیکلر قیغورەدی؛ اۆلیکلر فکرلەیدی؛ تیریکلر نجاتیگه اۆلیکلر آتلنەدی. کۆریب‌سیزکه، درّاو عارف و اولیالر «کرامات»، «معجزه»لر کۆرسەتیب، غیبدن چارلاو چقیریقلری باش چېکەدی. بو مسأله‌ده عطارنینگ «تذکرة الاولیا»- سی، سعدی‌نینگ دېوانی، مولوی‌نینگ «مثنوی»سی، نوایی‌نینگ «نسایم المحبه»- سی، ربغوزی‌نینگ «قصص الانبیا»سی ... و بیدل‌لردن ایسته گنچه مثال کېلتیریش ممکن. اۆرته عصر فکرلش طرزی شوندەی بۆلگن. اۆتمیش شاعرلری خودّی، بیزدەی اۆیلشگه امکان تاپیشه‌آلمەگن؛ شوندەی قیلماقچی بۆلگن شاعرنی دینی تعصب شۆرینی قوریتیب، جانینی جهنمگه جۆنته بېرگن. خلص، کېچمیش قریچ-لری باشقه، اخلاقی، اجتماعی اۆلچاولر اۆزگچه بۆلگن
کمینه هم ممتاز ادبیاتدن یېترلیچه تۆیینگنلیگیمنی علیحده اعتراف قیله‌من. مېنده اۆتمیش میراثگه نسبتاً تنقیدی قرەشگه امکان بار، سۆزلریمنی بی‌ملال ایته آله‌من. کلاسیکه‌نینگ یارقین و انسان‌پرور تفکّری بیز اوچون عزیز و قدرلی! شونگه قرەمەی، اونینگ قارانغو تامانلرینی حسابگه الیب، بیر معناده باتقاق، دېب
اَیتشگه جرأت قیلدیم. دوکتور لبیب‌نی بۆلسه، انه شوندەی اۆتمیش بغریدن اۆسیب چیققن نیلوفر شاعرگه مېنگزەتدیم. داملا لبیب شو زمېنده قاتیب قالگن شاعر اېمس. ادیب و شاعر لبیب هم دنیوی مسأله‌لردن خبردار اندیشمند کیشی.

لبیب‌نینگ شعریتیده عنعنه‌لر بیلن آلیشماق جایلری هم یۏق ایمس. شو باتقاقده شاعریمیزنینگ فکرلری نیلوفر بۏلیب بۏی چۏزگنی، بیپراق یازیب، ایپار ساچگنی و گۏزه‌ل فکرلر تره‌ته آلگنینی علیحده تأکیدلماقچیمیز. اونینگ تۏرتلیکلریدن بیریده منه بو شعر اۏزگچه جره‌نگ ساچیب توریبتدی:

ایسکی بیپراق، ینگی بیپراق‌نینگ آلدیندن یازووی یۏق،
بو بیپراقده تقدیرینگی، گۏزه‌ل انسان، سېن یازه‌سن .
کوره‌ش بیلن بو دنیانی اۏزینگگه یَسه‌یسن اوچماق،
یاکه یامان قیلمیشلرینگ بیلن گۏرینگنی قازه‌سن.

دامللا لبیب شعریتی بدیعیت اتلمیش کۏپ قتلملی ادبی اۏی و فکرنی اۏزیده سقلب کېله‌دی. بو دور و زمانده یازیلیشگه قره‌مه‌ی، منه بو بیت کلاسیک تفکّر حاصله‌سی بۏلگن معنالرنی افاده‌لب توره‌دی:

کۏنگلیم کتابی جالب ایرور هر کتابدن،
کیم اۏزگه بیر کتابده بو فصل و باب یۏق.

دامللا لبیب شعریتی کۏپ قیرَه‌لی بۏلیب، تورلی اجتماعی، سیاسی، فلسفی و اخلاقی موضوع و مسأله‌لردن سۏز آچه‌دی. خلقی و یورتیگه ایچی کوییب همدردلیک بیلدیره‌دی. استاد لبیب شعری ایاغی یېردن اوزیلگن ایجاد ایمس. او موهوماتدن یېراق؛ ادیب ایجادیده زمانه‌سی‌نینگ نفسی اوف اوریب توره‌دی. آنه، وطن، معلم، معلم، حتا که، کرونا موضوعسی؛ اندخوی و میمنه‌نینگ باشیگه کېلگن کۏرگولیکلر «اندخوی و فاریاب غمنامه‌سی»غزلیده درد ایله قیامیگه یېتکزیب کویلنه‌دی و عموماً بوتون مملکت خلقی‌نینگ بختسیزلیکلری چوقور معنالی غزل، تۏرتلیک و باشقه‌لر- ده ترنم ایتیله‌دی.

یورتنی قانگه باتیریب کېله‌یاتگن تسقره (خونیک، کۏریمسیز، بی‌اۏخشاو) سیاسی رهبرلر هم ایاوسیز نقد تیغی آستیگه آلینه‌دی. اۏزبېک کلاسیک ادبیاتیده یازیلگن «بچه غر» (مقیمی) ردیفلی شعریگه ایرگشمه طرزیده، شاعرنینگ «بچه‌غر» ردیفلی قصیده‌سی صولت تۏکیب توریبتدی. بیر سۏز بیلن اَیتگنده، اوشبو قصیده، ٤٠ ییللیک اوروش اناتومیه‌سینی آچیب بېره‌دی. بیر رُمانگه تېنگ «بچه غر» قصیده‌سی طعنه، کنایه، پیچینگ، کیسه‌تیق، اچیتمه‌لرگه یۏغوریلگن بۏلیب، اۏرتوکلب یاتگن کۏپ حقیقتلر اوستیدن پرده آچه‌دی. «ایکّی سلطان» دېب نامللنگن اۏشه قصیده منه بو مصرعلر بیلن باشلنه‌دی:

بار عجب بیر اۏلکه، اونگه برچه حیران بچّه غر،
آتینی قۏیمیشلر «افغان»، بیرله «استان» بچّه غر.
اوشبو آت بو توپراق اوستیگه قۏییلگندن بېری،

بخت‌سیز خلقی‌نینگ ایشی آه و افغان بچّه غر.
جاهل و ساتقین، تعصّب اهلی بونده حکمران،
دانش و فرهنگ اہلی بی‌سر و سامان بچّه غر...

اینیقسه شاعرنینگ «بشر دهاسی» ناملی قصیده‌سی یوکسک سویه‌ده نهایتده پیشیق یازیلگن شعرلر سیره‌سیگه کیره‌دی. اوشبو قصیده بویوک نوایی قیافه‌سینی یارقین رنگلرده تصویرلب بیره‌دی. کیشی‌نینگ خیالینی هرات هواسی-یو، خاطره‌لری اؤغیرلمه‌ی قؤیمه‌یدی. «قویاش شهری» قصیده‌سی اپسه، کیشیده نوستالژی ساغینچ حسّینی اویغاته‌دی. بونده میمنه شهری گؤزه‌ل قیلیب تصویرلنه‌دی اینجه دیدلی شاعر، میمنه کېنتی و اونینگ آدملری حیاتینی بار ظرافتلری ایله استادانه چیزیب بیره‌دی.

داملا لبیب شعریتی‌نینگ کتّه قسمی ازلی عشق موضوعسیگه بغیشلنه‌دی. شاعرنینگ عاشقانه شعرلری نوایی درجه‌سیگه کؤتریله‌ی-کؤتریله‌ی دېب توریبتدی. بؤیلَشه‌یاتگن اؤرینلری هم یؤق اپمس:

پاک حُسنینگدن یامان کؤز آفتی‌نینگ دفعیغه،
شعردن تعویذ اېتیب اَیله‌ی بلاگردان سېنگه.

ایکّی تیللی شاعر دوکتور محمّدعالم لبیب‌نینگ ایکّی گلدسته تؤپلمینی قونت بیلن اؤقیب چیقدیم. فارسی/دری و اؤزبیکچه شعرلری بیر-بیریدن گؤزه‌ل. شکل و مضمون جهتیدن بغایت رنگمه-رنگ. اینیقسه لطفی، نوایی، بیدل، مشرب غزللریگه قیلگن نظیره و باغله‌گن مخمسلری کؤزنی قووانتیرگودېک؛ بېجیریم، سیرمضمون، مصرعلری آره‌سیگه قیل سیغمس چینه‌کم شعریت تاپدیم. قدرلی دؤست و مسلکداشیم داملا لبیب‌نینگ اؤزبیک ادبیاتیمیزگه قؤشگن حصّه‌سینی کوچیم بېتگنیچه بیان قیلیشگه توتیندیم.

شوندەی شعرلر بارکه، نه کؤزنی چقنته‌دی، نه یوره‌ککه چنگ ساله‌دی، و نه -ده، تیلنی کویدیره‌دی. بونده‌ی شعرلر اېگه‌سیدن آلدین اؤلیب کېتیشینی کؤریب کېله‌یېمیز. بیله‌سیزمی؟ ادبیاتده «تنقیددن توبن» دېگن توشونچه یوره‌دی. یؤق، لبیب شعریتی بونده‌یلردن اپمس، بلکه، تنقید کؤتره‌یاتگن چینه‌کم بدیعی یره‌تمه‌لردیر. هر بیر مصرعسی، بیتی، غزلی تنقید و تحلیل‌طلب بؤلیب کؤزگه تشلنه‌دی. اگرعمر وفا قیلسه بو ایشلرنی کېیینگه قالدیره‌من .

سؤزیم‌نینگ آخریده شو ادبیات‌نینگ توپراغینی یلب، بېش کون تعلیم آلیب، یخشی-یامان ایجاد قیلگن آق‌ساقال قلمچی صفتیده، عزیز یاشلرگه اَیتر نکته و گپیم بار. دوریمیزنینگ غنیمتلرینی کؤزدن قاچیرمنگ؛ تیریکلیگیده بیر آغیز سؤز و ایلیق آرزولر بیلن کؤنگلینی آلیش ممکن اولرنینگ. ادبیاتشناس عالم همده

اتاقلی شاعریمیزنینگ تبرّک یاشینی تجلیل قیلیشنی اونوتمنگیز. راستینی آیته‌ی، بیز آدملر هیچ نرسه‌نینگ قدرینی بیلمس، ساووق قان، آله قراق، کؤره آلمس، بؤلر-بؤلمسدن کېک ساقلاووچی بؤلیب قالگن ذاتمیز. کېلینگ، شوگینه شعریت رشته‌سینی کېییینگی اولادگه امانت توتقزه‌یلیک. سؤزلریمگه شو یېرگه کېلیب نقطه قؤیه‌من. شاعر داملا لبیب‌گه اېسه ساغلیک، امانلیک و سلامتلیک ایستب، ایجادلریگه بوندن هم یېتوکلیک و برکماللیک تیلب قاله‌من.

حرمت ایله،

ذکرالله ایشانچ.
کانادا، تورانتو، ۲۰۲۰- ییل ۲٦ می

شعر و شخصیت ادبی استاد لبیب

استاد سید محمدعالم لبیب، فرزند برومند سرزمین دانش‌پرور اندخوی، به‌صفت یکی از دانشمندان فرهیخته و شاعران پُراستعداد ذواللسانین، اشعار زیادی به‌زبان‌های فارسی دری و ترکی اوزبیکی سروده و کارهای پژوهشی قابل قدری در عرصه‌های ادبیاتشناسی، به‌خصوص در ساحۀ نوایی‌شناسی انجام داده است و یکی از محققان ورزیدۀ نوایی‌شناس افغانستان به‌شمار می‌رود.

شعرهای این شاعر ذواللسانین از لحاظ احتوای احساسات وطنپرستانه و انعکاس آرمان‌های ملی در قالب‌های موزون و متناسب و نیز از نظر اسلوب بیان و قدرت افادۀ بدیعی، در میان شاعران تورکی‌سرای و فارسی‌گوی افغانستان جایگاه خاصی دارد و نیز مقالات تحقیقی او در عرصۀ ادبیات تورکی اوزبیکی، بخصوص در رابطه به آثار علی‌شیر نوایی نشاندهندۀ دقت نظر و بعد علمی کارهای پژوهشی وی میباشد .

او، در فارسی دری بیشتر به‌سبک هندی و در مضمون‌آفرینی به‌شیوۀ میرزا عبدالقادر بیدل تمایل دارد. در غزل‌هایش رصانت ترکیب، مضامین بکر و اندیشه‌های نو با افاده‌های دلنشین دقت خواننده را به‌سوی خود می‌کشاند و ذوق استتیک او را اشباع می‌کند. او سال‌هاست که به‌سرودن شعر به‌زبان‌های تُرکی اوزبیکی و دری، نوشتن مقالات تحقیقی و نشر آن‌ها در مطبوعات کشور اشتغال دارد.

اشعار لبیب در هردو زبان سلیس، روان، پرمحتوا و برخوردار از پختگی و متانت ترکیب می‌باشد. استاد لبیب انسانی پاک‌طینت، عالی‌همت، قناعت‌پیشه، متواضع و درعین زمان برخوردار از غرور انسانی مشروع است و بدان افتخار می‌کند.

استاد لبیب یک سلسله مقالات ارزنده پیرامون احوال و آثار علی‌شیر نوایی نوشته و پژوهش‌هایی در اطراف حیات و میراث ادبی ملک الکلام مولانا لطفی هروی شاعر کلاسیک اوزبیک نیز به‌عمل آورده‌است .

دکتور علوم پروفیسور شرعی جوزجانی

۱. سروده‌های دری | الف: غزل‌ها

اشک توفانزا

یاد رخسار تو تا برده‌است خواب از چشم من،
شب نهان گردد به‌حسرت آفتاب از چشم من.

در خیال زلف او چون مار می‌پیچم به‌خویش،
اشک می‌ریزد بسی با پیچ و تاب از چشم من.

گر چنینم اشک اندر دیده توفانزا شود،
چون نگردد خانهٔ مردم خراب از چشم من.

گریه بس سر کرده ام امشب به‌یاد لعل او،
می‌چکد خون در غم آن لعل ناب از چشم من.

بر سمند ناز راکب می‌شود، کاش آن زمان،
بر کف پایش بسازندی رکاب از چشم من.

غرق خوناب است از هجران ماه عارضت،
رحمتی فرما، خدا را، رخ متاب از چشم من.

سرو شاداب است دایم در لب جو، زان تو هم،
تا زیی سرسبز، کن جا انتخاب از چشم من.

در تمیز نیک و بد در دهر از طالع، لبیب،
آرزو دارم که بردارد حجاب از چشم من.

اندخوی، | جدی/دِی ماه ۱۳۵۲ خورشیدی

دلی ز عاطفه سرشار...

نه من به‌کف ز طرب جام باده‌یی دارم،
به‌کام دل نه به‌گیتی اراده‌یی دارم.

به‌خاک تیره‌ام اندوه دهر بنشانده‌ست،
اگرچه قدّ چو سرو ایستاده‌یی دارم.

دلی به‌تیر الم‌ها نشانه‌یی ما راست،
سری به‌کوه و بیابان فتاده‌یی دارم.

توان به‌حرف خوشی خاطر مرا بنواخت،
دلی ز عاطفه سرشار و ساده‌یی دارم.

مرا به‌شاخ روان نشگفد گل شادی،
اگرچه خار غم فوق العاده‌یی دارم.

در این بهار طربزا و خرم اینک من،
نشاط اندک و حُزنِ زیاده‌یی دارم.

نه شاعرانه گذاری مراست بر چمنی،
نه شادمانه خرامی به‌جاده‌یی دارم.

نه، از چه روی، لبیب، این قدر غمین باشم،
که غمگسار چو آخوندزاده[۲]یی دارم.

اندخوی، مدرسهٔ بابا ولی | بهار سال ۱۳۵٤ خورشیدی

---

۲ ملا محمدنبی آخوندزاده یکی از دوستان شاعر که سراینده در دوران دانش آموزی در لیسهٔ ابومسلم اندخوی مدتی با وی در یکی از حجره‌های مدرسهٔ باباولی اندخوی اقامت داشت.

یأس مطلب

به‌خود تا کی گزینی انزوا، دل،
برون زین تنگنا آخر برا، دل.

پژوها باش و پویا باش، تا چند،
خموش و ساکت افتی جا به‌جا، دل.

گرت نکشود درب آرزو بخت،
شکیبا باش و جدّیت نما، دل.

تحیر را چه سازی محرم راز،
مجو آمال از آیینه‌ها، دل.

نگردد تا هوس دامن کشانت،
خرد را ساز بر خود رهنما، دل.

نشاید ساختن با یأس مطلب،
گرت خسته‌است درد جانگزا، دل.

به‌رویت است ره تا بیکران باز،
بیفشان بال و هر سو پر گشا، دل.

یقین دارم فراگیری اگر علم،
رهی از جهل و هم گردی رسا، دل.

لبیب، از اندوه جانکاه دوران،
مبادا پژمرد آخر ترا دل.

اندخوی، ۱۳۵۳ خورشیدی

جامی مگر از بزم حیا در زده‌ای باز،
کاتش به‌دل شیشه و ساغر زده‌ای باز.
بیدل

بحر ادب

از هجر شرر بر دل مضطر زده‌ای باز،
اسپند مرا از چه به‌مجمر زده‌ای باز.

از شعشعهٔ عارض خود، زهره جبینا،
پهلو به‌مهُ و مهر منور زده‌ای باز.

چشم تو بسی طعنه به‌ساغر زند، ای شوخ،
صد رشک ز قامت به‌صنوبر زده‌ای باز.

بیدادگری‌های ترا با که بگویم،
تیر مژه زان چشم فسونگر زده‌ای باز.

ناراحتی دل ز چه شده بیش، ندانم،
بر زلف مگر شانه مکرر زده‌ای باز.

قانع شده بر قطره به‌سان صدف، ای دل،
در بحر ادب دست به‌گوهر زده‌ای باز.

آرامگهِ توست همانا خم زلفش،
ای مرغ دل خسته، کجا پر زده‌ای باز؟

ابروی تو یاد آمد و افزود الم دل،
بر بسمل نازت ز چه خنجر زده‌ای باز.

نظم تو، لبیب، از چه چنین رنگ نگیرد،
با یاد رُخش خامه به‌دفتر زده‌ای باز.

اندخوی، | سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی

شعر ناگفته

در دلم شعریست، می‌خواهم که آید بر زبان،
تا شود جاری به‌گوش هر که چون آب روان.

جویم از بهر بیانش واژه‌های سازگار،
خواهمش در بهترین وجهی برآید از نهان.

لیک رهوار تخیل مانده از جولان فرو،
بارهٔ اندیشه هم باری نمی‌تازد دوان.

هر قدر پیچم به‌لفظ نازک و باریک وهم،
شعر می‌ماند نهان در ابر غم چون اختران.

ای بسا معنی که با چندین فروغ و آب و تاب،
غیر پنهانی فسردن رنگ نگرفت از عیان.

با همه شوخی هزاران بیت عالی، ای دریغ،
تیره روزی بین که شد در پردهٔ غم بی‌نشان.

باغ طبع ما جز افسردن بهاری هم نداشت،
غنچهٔ اشعار ما نشگفته پژمرد از خزان.

صد بهار آمد پدید و صد چمن پیرایه بست،
حیف و صد افسوس ماییم و دل پُرناتوان.

برده از هوشم چه قدّ جلوه بار، آگه نیم،
این قدر دانم که همچون سایه‌ام سویش روان.

سُرمه از جور سیاه کیست، یا رب، در گلو،
لال و خاموشم از آن چندان که نتوانم فغان.

کرده ام حاصل ز باغ دهر داغی و دلی،
چشم خونباری و رنگی زرد و دردی بیکران.

آه، لب بندم در این‌جا از سخن گفتن، لبیب،
با که سازم حال زار خویش را خاطر نشان؟!

اندخوی، ۱۳۵٤ خورشیدی

طبع بردبار

به‌بر چو لاله دلی هست داغدار مرا،
درون سینه مگر گشته لاله زار مرا.

به‌پیش پای من افتاده هر کجا سنگی،
ز پای آخر از آن مانده راهوار مرا.

ز وضع ناخوشم افسرده‌گی به‌خود بالد،
خزان غصه چو شد چیره بر بهار مرا.

به این همه الم دلگزا و هستی سوز،
خوشم که هست چنین طبع بردبار مرا.

هجوم سیل حوادث خراب نتواند،
که کاخ صبر و شکیب است استوار مرا.

در این ستمکده کو دلبر دل آرایی،
که دل ستاند و ماند وفا شعار مرا؟

از آن رهی که امل خواهدت کشید، لبیب،
به‌رهنمون خرد گو که بازدار مرا!

اندخوی، ۱۳۵٤ خورشیدی

حریم ناز

باز هم هر بی‌سر و پایی سخن پرداز شد،
باز از زاغان نوای بلبلی آغاز شد.

نرگس غماز شد گویی شکاف پوستین،
بید مجنون را تماشا کن، قد طنّاز شد.

باز بنگر دفتر اشعار هر صاحبدلی،
بر رهِ نوباوه‌گان هرزه پای انداز شد.

بوالهوس بنگر که از عشق و محبت دم زند،
گوییا با دوست مهمان حریم ناز شد.

هر کلاغی باز گستاخانه بر شاخی نشست،
در گلستان‌ها، تو گویی با گلی همراز شد.

غنچه بر وی خنده زد چندان که لب بر لب نبست،
بی‌تأمل کی توان گفتن که گل‌ها باز شد.

اندخوی | ۱۳۵۵ خورشیدی

دست از طلب ندارم تا کام من برآید،
یا تن رسد به‌جانان یا جان ز تن برآید.
لسان‌الغیب

بانگ تندر

هر لاله‌یی کزین دشت گلگون کفن برآید،
خون شهید مِیهن زان موجزن برآید.

امروز، ای هماورد، نتوان نشست بیدرد،
سرها فتاده در خاک، جان‌ها ز تن برآید.

کرده دلِ پر از مهر آماج تیر دشمن،
بهر نجات مِیهن هر مرد و زن برآید.

در دره‌های پنجشیر، گرم نبرد صد شیر،
از بیستون پامیر صد کوهکن برآید.

این بوستان مقام قمری و عندلیب است،
بی‌قید و شرط از این باغ، زاغ و زغن برآید!

این گلزمین چه امکان بر غیر صحن جولان،
زین جلوه‌گاه یزدان، گو، اهرمن برآید!

فریاد نارسایم عمری‌ست در گلو ماند،
وقت‌است بانگ تندر ز ابر محن برآید.

این گلستان منزّه باد از گیاه هرزه،
تا سبزه جوشد و گل هم نسترن برآید.

بهار سال ۱۳۶۰ خورشیدی

مقدار معلم

پژمرده نگردد گلِ بیخارِ معلم،
علم است و ادب زینت گلزار معلم.

جسم تو اگر پرورش از مام و پدر یافت،
تربیت روح تو بود کار معلم.

از علم و ادب بهره برد طفل دبستان،
آن گه بود کوشش و ایثار معلم.

همواره فروزان بود از علم ضمیرش،
خورشید عیان بین به‌شب تار معلم.

با دیدهٔ قدر آن که به‌دانش نگرد نیک،
داند که فزون از همه مقدار معلم.

مزار شریف، | ثور ۱۳۷۵ خورشیدی

سؤال مهر

ای شام تیره را ز جمال تو مشعلی،
زلفت بر آفتاب چو شام مطوّلی.

سرو چمان که سَیر چمن کرد آرزو،
گسترده باغ بر قدمش فرش مخملی.

با اهل ریش و فش چه بود نسبتی ترا،
گل را کسی ندید که خندد به‌جنگلی.

نرگس چگونه اُنس بگیرد به اعوری،
سنبل چسان رفیق شود با سرِ کلی؟!

یا چون شود غزال به‌خرس سیه انیس،
الفت چگونه با زغنی بست بلبلی؟!

در مقدمت چو دُرِّ معانی شود نثار،
چون گوش می‌دهی تو به‌الفاظ مهملی؟!

کردی سؤال مهر از آن حوروش، لبیب،
معلوم نیست پاسخ او «نه» و یا «بلی»!

تالقان، | بهار ۱۳۸٦ خورشیدی

عشق صفاجوش

ای کار تو با عاشق صد ناز و جفا کردن،
هر قدر جفا جویی، ماییم و وفا کردن!

در عشق صفاجوشت بیمی‌است و هم اُمّید،
چشم تو و دل خَستن، آن لعل و دوا کردن!

ای کشتهٔ چشمت را صد عمر ابد حاصل،
چون معجزهٔ لعلت صد روح عطا کردن.

آن مرغ اسیرم من در حلقهٔ گیسویت،
زنهار که مشتابی از بهر رها کردن!

پیرانه سرم عشقت تا بر دل و جان افتاد،
کو طاقت هجران و یا وصل رجا کردن؟

عشق تو به‌دل چون مهر بخشید صفا و نور،
کی دیده تواند زان رو کسب ضیا کردن؟

بر جان لبیب افتاد تا شعله‌یی از مهرت،
خاکستر او شاید روزی به‌هوا کردن.

کابل، | ۲۶ سرطان ۱۳۸۹خورشیدی

تنهایی

نیفتد هیچ کس، یا رب، چو من در دام تنهایی،
نخسبد در مغاک بیکسی در شام تنهایی.

نه دلداری، نه غمخواری، نه همرازی، نه دمسازی،
نه یار همدمی ما را در این ایّام تنهایی.

میِ عشرت خورید، ای دوستان، در وصلِ یار خود،
شرنگ غم نصیب آمد مرا از جام تنهایی.

میِ صافی بیاشامید با یاران خوش‌صحبت،
منم در کلبهٔ اندوه دُرد آشام تنهایی.

چسان برتابم این رنج و محن کآورده ام بر سر،
جفای دهر و درد بیکسی، آلام تنهایی.

ز تنهایی چنان زار و نزارم، زین سپس هرگز،
به‌پیش من مبر، ای دوست، دیگر نام تنهایی!

دروغین وعده‌یی داد آشنایی، عهد و پیمان بست،
که باشد همدمی از بهر ما هنگام تنهایی.

ولی بی‌مهری اش بنگر که بر رغم قرار و قول،
سراغ ما نمی‌گیرد به‌صبح و شام تنهایی.

خدایا، خود تو یار بی‌کسان و بینوایانی،
مرا مگذار از این بیش اسیر دام تنهایی!

آسمان عشق

دلم از تیغ جورت پاره شد هم پاره‌تر بادا!
سرشک از دیده ام فوّاره شد، فوّاره‌تر بادا!

چه بیرحمی که هر دم صد جفا بر من روا داری،
که مانا در برت دل خاره شد هم خاره‌تر بادا!

دل من مشتری وار، ای سهیل آسمان عشق،
به‌خورشید رخت سیّاره شد، سیّاره‌تر بادا!

به‌صحرای جنون دل از غمت، ای بهتر از لیلا،
چو قیس آشفته و آواره شد، آواره‌تر بادا!

ترا فرزانگی و دانش ما در نظر نامد،
که منظور تو یک بیکاره شد، بیکاره‌تر بادا!

توان و تاب ما بُردی تو با جور مدام خود
که آخر عاشقت بیچاره شد، بیچاره‌تر بادا!

حسود البته پیوند دو دل را برنمی‌تابد،
در این کار او بسی مکّاره شد، مکّاره‌تر بادا!

کابل، کارتهٔ سخی | ۳۰ سرطان ۱۳۹۱

جُدایی

ز من بگزید تا دلبر جدایی،
سیه شد روزگارم در جدایی.

همه گل‌های باغ سبز امّید،
نموده یک قلم پرپر جدایی.

ز هجران چون نسوزد تار و پودم،
زده بر جان من اخگر جدایی.

مرا شوق وصالش بود در دل،
ولی پرورد او در سر جدایی.

کنون من در کجا جویم وصالش،
که می‌بارد ز بام و در جدایی.

چنان امّید وار وصل بودم،
نمی‌آمد مرا باور جدایی.

مرا تا از درش آن شعله خو راند،
وجودم کرد خاکستر جدایی.

ندانستم مگر قدر وصالش،
که ناگاهان رسید از در جدایی.

مسلمانان، فراق یار سخت است،
نیاید بر سر کافر جدایی.

بگو، چون خون نگریم در فراقت،
رگ جان را زند نشتر جدایی.

دل عاشق کجا و تاب هجران،
مکن یار، از حد افزونتر جدایی.

بیا و مؤنس تنهایی‌ام باش،
مکن میل، ای پری پیکر، جدایی.

گهی حال لبیب ناتوان پرس،
غمش بالین شده، بستر جدایی.

کابل، کارتهٔ سخی، | شب ۱۶/۱۵ اسد ۱۳۹۱ خورشیدی

دیوار جدایی

تا رسیده است به‌گوشم ز تو اخبار جدایی،
گشته چون کوه به‌دوش دل من بار جدایی.

چون توان بر تو رسیدن که کشیدند رقیبان،
به‌میان من و تو این همه دیوار جدایی.

وادی هجر تو چون طی کنم، ای گلبن شاداب،
که به‌هر گام به‌پایم بخلد خار جدایی.

زنده‌گی بیتو محال است به‌این پیکر مجروح،
با من، ای جان گرامی، مکن اظهار جدایی!

به شفاخانهٔ وصلت بنما راه، طبیبا،
که رسد باز به‌صحّت ز تو بیمار جدایی،

غربت و خانه به‌دوشی و تهیدستی و حرمان،
همه یک سوی، ولی سخت‌تر آزار جدایی.

برق حسرت که به‌یک شعله گدازد تن و جان را،
سوزناک است ولیکن نه چنان نار جدایی.

کابل، کارتهٔ سخی | ۲۰ اسد ۱۳۹۱ خورشیدی

جنّت رویِ زمین

کشور تاجیک را گر جنّتِ رویِ زمین
گفته اند، الحق که این نبود گزاف، ای نازنین

هر طرف گلزار و در گلزار جاری جویبار
در چمنزارش چمان بینی به هر سو حورِعین

گلشنش پیوسته پُر از گل به‌پاییز و بهار
موجزن همواره بُستانش ز وَرد و یاسمین

باغ‌هایش سر به‌سر مملوست از الوان ثمر
هم در انهارش روان شیر و شراب و انگبین

خوشگواراتر هوایش از نسیم خُلد هم
بختیار آن کو زِیَد عُمری در این خُلدِ برین

گر فرارود است همچون خاتمی در آسیا
کشور تاجیک می‌باشد در آن خاتم نگین

نعمت سرشار ایزد کرده ارزانی ورا
می‌نگر روی زمینش هم ببین زیرِ زمین

خوبرویانش چه کم دارند از حورِ بهشت؟
یکسراند آیینه‌سیما، سرو قامت، مه‌جبین

رقص طاووسان به‌رویِ صحنه نغز و دلرباست
نغمهٔ خُنیاگرانش جانفزا و دلنشین

آشتی و صلح شد از لطف رحمانی نصیب
مردم تاجیک را، بر همتش صد آفرین!

میهن تاجیک باد آباد و خُرّم جاودان
این دعا کُن مستجاب از لطف، ربّ العالمین!

دوشنبه شهر (تاجیکستان)، | ٤ نوامبر ۲۰۱۲

میمنهٔ سوگوار[۳]

باز گلگون خاکت از خون جوانان، میمنه!
مردمت بنشسته در سوگ عزیزان، میمنه!

تا بکی در خون تپی از ظلم دژخیمان قرن،
کی مصیبت‌های تو آید به‌پایان میمنه؟

باز در هر خانه ات شد خاندانی سوگوار،
نوحه خیزد بازت از کوی و خیابان، میمنه!

برندارد دست چند از دامنت دیو ستم،
چند در خون غوطه‌ور سازندت این سان، میمنه؟

شش جوانی کز پی خدمت به‌تو بسته کمر،
با کدامین جرم گشته تیرباران، میمنه؟

چند قربانیِّ دهشت مردم آزاده ات،
کاخ آمال تو بینم چند ویران، میمنه؟

---

۳ این شعر در رثای شش تن از کارمندان محلی دفتر امداد «اکتید» که به‌تاریخ ٦ قوس۱۳۹۲/ ۲۷ نوامبر ۲۰۱۳ در راه میمنه ـ المار از سوی هراس افگنان مظلومانه به‌شهادت رسیده اند، سروده شد.

بردباری چند؟ بر پا خیز و کن محشر به‌پا،
نیست این عجز و زبونی بر تو شایان، میمنه!

دشمن درنده خو را بگذران از تیغ کین،
تا بگیرد درس عبرت خصم نادان، میمنه!

دامن نزهتگهت کن پاک از لوث عدو،
تا گل وحدت شود هر سو شگوفان، میمنه!

دوشنبه شهر (تاجیکستان)، | قوس ۱۳۹۲

گریهٔ کابل

کابل، از این بار غم قدّ رسایت خم مباد،
گریه کن، اما دلت مأیوس از این ماتم مباد!

از هراس افگن نباید در دلت افتد هراس،
خاطرت هرگز ملول از صوت زیر و بم مباد!

کابل، ای آزاده شهر باستان مِیهنم،
قد به اوج افتخار افراز، فرّت کم مباد!

دشمن ددخو اگر زد زخم کاری بر تنت،
جز وفاق و وحدت مردم بدان مرهم مباد!

از جفا هر کو دل خلقی نمود اندوهناك،
هم نصیبش ز انتقام دهر غیر از غم مباد!

گرگ همزاد شبان شد، وای بر حال رمه،
دوستی و دشمنی ناروشن و مبهم مباد!

وه، چه دیو این خَیل خودکُش جانور پرورده است؟
آتش این جهل را هیزم بنی آدم مباد!

مشت پولادین به‌فرق زورگو محکم زنید،
ای جوانان، کاخ استبداد مستحکم مباد!

انقره، ۵ جون ۲۰۱۷

گلخن اندخوی
به‌تفتگاه مزارم، به‌گلخن اندخوی،
ببین که غرق خَویم، گوییا فتاده به‌جوی!

برای سوختن جان آدمی شب و روز،
شرار می‌وزد آتش فشانده از هر سوی.

ز آفتاب مسِ آسمان چنان شده داغ،
که آب گردد از آن کوه‌های آهن و روی.

زمین چو کورهٔ آهنگران شرار افشان،
سپهر چون دم آهنگری دمیده به‌روی.

چنین که می‌دمد آتش ز صبح تا به‌مسا،
هوا چو فیل دمان گشته توسن و بدخوی.

اندخوی، اسد سال ۱۳۹۵

بهار و نوروز

هوا، هوای بهار و نسیم نوروز است،
شگفت نیست که جانپرور و دل افروز است!

به‌هر طرف که دچار آیدت نگه، سبز است،
قدوم سبز بهاران چه راز مرموز است؟!

مگو که خار به‌گل همنشین شده است به‌باغ،
که سوزنش به‌کف آنجا بهار گلدوز است!

ز سر گرفت جوانی جهان ز فروردین،
خجسته روز نخستین آن که نوروز است.

بهار می‌گذرد، ارزش جوانی را
بدان که بر همه این نکته عبرت آموز است!

به‌زنده‌گی سخن و فکر نیك و کار نکو،
هر آن که این سه گهر داشت، دان که پیروز است!

ز بس زمین و زمان را گرفته نور به بر،
خرد به‌حیرت از آن کاین شب است، یا روز است؟!

شکوه و فرّ نوین یافت این کهن نوروز،
به‌گلزمین وطن کاین همه زراندوز است.

خجسته باد به هر فرد جشن نوروزی،
که یادگار خوش از روزگار دیروز است!

استانبول/تُرکیه)، | ۱۳۹٤-ییل ۲۹ حوت (۲۰۱٦-ییل ۱۹ مارچ)

تدبیر خرد

برگه‌یی گردانده شد از دفتر تاریخ باز،
مطرب گیتی به‌نام سال نو بنواخت ساز.

پارسایی و نهفتن سِرّ عشق آسان نبود،
می بده، ساقی، که آخر شد برون از پرده راز.

تا توانی بایدت از دامن خاطر فشاند،
گرد اندوه کهن، چون سال نو آمد فراز.

می‌نوازد مطربِ امروز در رپ، جاز و پاپ،
ای مغنی، لیک تو بنمای آهنگ حجاز.

سال و مه بگذشت و کاری بر نیامد از کفت،
زان که نگرفتی تو تدبیر خرد را کارساز.

بخیهٔ چارق نخندد تا به‌حال مضحکت،
بایدت از هرزه‌گردی‌ها نمودن احتراز.

خلق را بنگر که از بیداد مشتی سودجو،
می‌کشد مشکل نفس ز ادبار در سوز و گداز.

مردم مظلوم و محتاج از سر درمانده‌گی،
چند ساید بر در بیدادگر روی نیاز؟

در رهِ حقّ و عدالت رزم باید بی‌امان،
ورنه کی گردد درِ اقبال بر روی تو باز.

سال نو را شو پذیره با تلاش و سعی و جهد،
تا شود در زنده‌گی از آن نصیبت امتیاز.

انقره، مارچ ۲۰۱۷

جلوه‌گاه ناز

دوش گلزار خیالت خُفت در آغوش چشم،
بست آذین دگر زان خانهٔ گلپوش چشم.

گشت از فیض نگه بر روی تو زیباشناس،
بار منّت، هر قدر خواهی، بنِه بر دوش چشم.

آفتابِ آن عذار آتش زدی بر خانه اش،
سایهٔ مژگان نمی‌گردید اگر روپوش چشم.

جلوه‌گاه ناز او ز آواز پاش افزود فرّ،
گوش از آن گرم تکاپوهاست دوشادوش چشم.

صید چشمی مست گشتن وانگهی حفظ خرد،
چشم نتوان داشتن از مردم مدهوش چشم.

بر رهت این سان که بیتابانه می‌دوزد نگاه،
مژده‌یی گویا ز تشریفت شنیده گوش چشم.

تا نهی پا، خانهٔ خود دیده خوش آراست، لیک
زد به‌هم آن را ز شادی طفل بازی‌گوش چشم.

بعد چندین سال محرومی، خوشا، باری ز بخت،
شد نصیبش نعمت دیدار، بادا نوش چشم!

معرفت را راه دشواری‌است پیشِ رو، لبیب،
نیست کافی اتّکا بر فهم گوش و هوش چشم.

انقره/ تُرکیه، | ۱۰ اسد ۱۳۹۶ خورشیدی (اوّل آگست ۲۰۱۷ ترسایی)

در سوگ طاهر جان رؤوف که ناگهان از میان ما رفت!

دریغا، نیست عالم را وفایی،
نباشد زنده‌گانی را بقایی.

چه دل بندد بدان فرزند آدم،
که در پی باشدش از جان جدایی.

نه عیش و عشرت آن را دوامی،
نه درد جانگدازش را دوایی.

روا دارد به‌نیکان بدگهر دهر،
سراسر جور و ظلم ناروایی.

ستاند جان پاك بیگناهان،
نبخشد بینوایان را نوایی.

دریغا، طاهر، آن پاکیزه طینت،
نکو سیرت جوان باصفایی.

رؤوف و مهربان بود او به‌یاران،
به اقران داشت مهر و همنوایی.

ضمیرش بود از دانش منور،
که می‌افگند بر هر سو ضیایی.

جگربند گرامی بود بر من،
به‌هر جا دستیاری، همصدایی،

فغان کز جور چرخ بی‌سرانجام،
گرفت او را ز ما دست قضایی.

چه مرگ نابه‌هنگام آمد و برد،
ورا زین خانه بر دیگر سرایی.

ز سوگش ناله‌ها برخاست از دل،
فضا آگند دود آه و وایی.

روانش شاد و یادش جادوان باد،
به‌حقّش این بود ما را دعایی!

ناحیهٔ مماق/انقره، ترکیه، | ساعت ۲:۵۵ شب ۱۱/۱۰ فبروری ۲۰۱۸

نیرنگ بهار

بزم عشرت گرچه در هر دور و بر دارد بهار،
بر دل افسرده از غم کی اثر دارد بهار.

لاله‌ها این سان که توفان کرده در دشت و دمن،
از پی آتش زدن بر جان شرر دارد بهار.

هیچ باک از رنگ زرد و نوحهٔ دل نیستش،
چشم نابینا و مانا گوش کر دارد بهار.

از مصیبت گر نه بنشسته‌است در سوگ، از چه رو
جامه از ابر سیاه و چشم تر دارد بهار؟!

گریه اش از چشم ابر و ناله اش از رعد چیست،
گر نه از اندوه و دردِ دل خبر دارد بهار؟!

رنگ او بشکستنی، شادابی‌اش افسردنی‌است،
جز ندامت زین حیات آخر چه بر دارد بهار.

هر چه آورد او ز سامان طرب، برباد رفت،
زین شکوفایی چه سود، آخر ضرر دارد بهار.

کی توان گل چیدن از شاخ طرب بی‌زخم خار،
یک طرف نوش و دگر سو نیشتر دارد بهار.

هوش کن، هر روشنایی راست ظلمت در کمین،
شام تارش هست در پی، گر سحر دارد بهار.

عده‌یی را دلکشا و بهر جمعی غم‌فزاست،
چشم هر بیننده را رنگی دگر دارد بهار.

لعبت گل را جمال آراست، «صایب» راست گفت:
«از دل پُرخون بلبل کی خبر دارد بهار».

فصل گل بر ما، لبیب، امسال اندُهبار بود،
تا رهِ دیگر چه نیرنگی دگر دارد بهار.

انقره، | ۱۸ حمل ۱۳۹۷/ ۷ اپریل ۲۰۱۸

مصحف عشق

سر آید عاقبت عُمر از تپش در سنگر عشقم،
نگردد از ورق‌گردانی آخر دفتر عشقم.

غبارم را نشستن گر به‌دامانش نبود اقبال،
چه حکمت داشت گشتن این‌قدر خاکِ در عشقم؟!

گل هر آرزو بشگفت در دل، پژمرید از یأس،
گدای شهر نومیدی، غریب کشور عشقم.

جنون تازم، غم آوازم، اسیر پنجهٔ نازم،
وطن آواره‌یی در وادیِ پهناور عشقم.

فغانم، آهم، اندوهم، نیازم، گریه ام، اشکم،
مبر، ای مدعی رشکم، مصفا گوهر عشقم!

هوس‌پرورده را با عشق نبود نسبتی هرگز،
تو میدان کهنه کورش، گر بگوید نوکر عشقم.

چو خورشیدم ز دل فوّاره زد تا شعلهٔ شوقت،
شده جولانگهی از باختر تا خاور عشقم.

نمودم از کتاب عشق درس مهر تو ازبر،
به‌هر رنگ امتحان کن گر نداری باور عشقم!

اگر از مصحف عشق آیتی خواندی، مشو غافل،
که باقی نیست در آن چیزی از خشک و تر عشقم.

تو، دل با یار دار و دست خود هم برمدار از کار،
خوش اندرزی‌است این از مرشد روشنگر عشقم.

زمینگیر محبت باش و بال افشان عقاب‌آسا،
که سهل آمد سفر اندر وطن با شهپر عشقم.

نگه هر چند سیری در تماشاگاه امکان داشت،
نیامد در نظر زیباتری از منظر عشقم.

به‌مضراب خموشی می‌زنم ساز محبت را،
شگفت آید خرد را زین که چون خنیاگر عشقم؟!

به‌ظاهر گر ندارم بهره‌یی از زینت دنیا،
حریم دل بود آراسته با زیور عشقم.

نشد آیین ما بر درگهِ زور و زری تعظیم،
لبیب، آری، بدین آزاده‌طبعی چاکر عشقم!

انقره، شفاخانهٔ نمونه، | پنج‌شنبه، ۲۷ دیسامبر ۲۰۱۸

فحوای ناز

ای خرام سرو رعنایت چمن‌آرای ناز،
می‌شگوفد یعنی از هر گام تو گل‌های ناز!

خنده‌ات امواج ناز و هر سخن توفان ناز،
بحر استغنایی، ای جان، یا مگر دریای ناز؟!

هرگز از طرز خرامت هستی‌ام غافل نشد،
افکند هر دم طنین بر گوش جان آوای ناز!

اوست معذور، از نیاز ما اگر آگاه نیست،
نرگسش پیوسته سرمست‌است از صهبای ناز.

پاک‌بازی همچو ما کمتر توان کردن سراغ،
بسکه بنهادیم نقد دین و دل در پای ناز!

دفتر دل راست زینت از ادا و عشوه‌اش،
نرگسش با هر نگاهی می‌کند انشای ناز.

آن چنان کز جلوهٔ رنگش توان گل را شناخت،
پی توان بردن به کُنهِ حُسن از فحوای ناز.

عشق را نازم که عاشق را سبکبال آفرید،
می‌رویم از خویش در هر لحظه با ایمای ناز.

غربت ما گر شود منظور چشم التفات،
افکنم رحل اقامت چند در مأوای ناز!

آن قدر غنج و دلالش بر دلم دارد نفوذ،
نیست ذرّات وجودم خالی از اجزای ناز.

چشم مستش گر دهد بر غمزه فتوای جهاد،
جان سالم کی بری از تیغ بی‌پروای ناز؟!

واجب آمد حفظ عزّ نفس بر هر کس، لبیب،
کی توان با ناکسی گشتن قدح‌پیمای ناز.

انقره، شفاخانهٔ نمونه، | ۲۸ دیسامبر ۲۰۱۸

صفای طینت

بنمای لب به‌تبسمی، گل و غنچه سر به‌سر آفرین،
بگشا زبان به‌تکلمی، همه جا دُر و گهر آفرین!

ز تهاجم سپهِ خزان، شده زیر و رو گل و بوستان،
تو به خنده‌یی بگشا لبان، گلِ عالمِ دگر آفرین!

گر اراذلِ تهی از خرد، نگرد سوی تو به‌چشم بد،
تو به‌دفع این همه دام و دد ز نگاه خود شرر آفرین!

ز کدورت دلِ مفسدان، شده تیره‌شب اگر این جهان،
تو صفای طینت خود نمای و به‌خنده‌یی سحر آفرین!

به‌حریم باغ تو باغبان شجر ستم بنموده غرس،
پیِ ریشه‌کندن این شجر ز درایتت تبر آفرین!

تو به‌نام جدّ و پدر مناز و سمند اهلیتت بتاز،
بنما ثبوت لیاقت و ز معاصران ببر آفرین!

ز قفای بیدلِ نکته‌دان، چه رسد، لبیب، شدن روان،
تو نمای طبع خود امتحان، به‌سویّه‌ات اثر آفرین!

دانشگاهِ نزاکت

دو نرگس مستِ سحرکارت کند گر این‌گونه فتنه برپا،
یقین که آشوبِ صد قیامت فتد دمادم به‌ملک دل‌ها.

به‌گلبن از ناز غنچه خندد، ز نغمه بلبل زبان نبندد،
دل همه خرمی پسندد، تو نیز لب را به‌خنده بکشا.

به‌نزد عُشاق این مبرهن که رشک تیری‌ست مرد افگن
تویی و با غیر سیر گلشن، من و ز حسرت فتادن از پا.

ترا به‌دانشگهِ نزاکت نداد اگر درس ناز اُستاد
چگونه در فنّ عشوه گردیده ای چنین کارفهم و دانا؟!

تبسّمت صبح زنده‌گانی، تکلم از لعل دُرفشانی،
ز خنده‌ات گلشن جوانی شگفته رنگین و عالم آرا.

به‌دور حُسنت دم از لطافت به‌باغ گل از سبکسری زد،
صبا به‌رویش نواخت کاجی، شدش از آن روی سرخ سیما.

ز کف شد اجلال و افتخارات، ذلّت آمد دریغ و هیهات
چو اشتر از بس که بست تقدیر بر دُمِ خر عنان ما را.

نه روی بنمود صبح امّید و نه فروزان دمید خورشید،
گل هدف در کویر خشکید از اشتباهات باغ‌پیرا.

اگر برآیندِ جهد معکوس گشت اکنون مباش مأیوس،
کند حمایل ز مهر فانوس دست طالع به‌طاق فردا.

لبیب، از شعر نغز و دلکش، سزد دلِ دوستان کنی خوش،
غزل در این وزن پُر کش و فش کنند امروز کمتر انشا.

انقره/ترکیه | ۳ جولای ۲۰۱۹

اندیشهٔ خونخواری

خاک کابل باز، افسوس، آبیاری شد ز خون،
جوییاران هر طرف، دردا که جاری شد ز خون.

نالهٔ مرغان بسمل در فضا پیچیده‌است،
لاله‌رنگ از این الم صوت قناری شد ز خون.

سیر از آشامیدن خون خصم دد طینت نشد،
هر قدر خون بیشتر خورد او، خماری شد ز خون.

چند خون آلوده‌ات بینم، وطن، کی می‌رسد
آن زمان، گویند تا کاین ملک عاری شد ز خون.

گر زمستان است از خون شهیدان برف سرخ،
ور بهار آمد به‌جای گل بهاری شد ز خون.

خون مردان و زنان و کودک و پیر و جوان،
ریخت از بس این هیولا، سیل جاری شد ز خون.

باد بر اندیشهٔ خونخواری‌ات نفرین، عدو،
این چه بیماری، چگونه کامگاری شد ز خون؟

انقره ترکیه، | ۲۸ اسد ۱۳۹۸ (۱۹ آگست ۲۰۱۹)

چلچراغ یاسمن

گر خرامد ماه من بر سیر باغ یاسمن،
در دل گل اوفتد از رشک داغ یاسمن.

گر گذارش شامگه بر یاسمینزاری فتد،
باغبان در راهش افروزد چراغ یاسمن.

در چمن نرگس ز چشمش گر نه مستی وام کرد،
از می شبنم چسان پُر کرد ایاغ یاسمن؟

در لطافت چون حریفِ آن تنِ سیمین نشد،
سوخت در باغ از سرِ غیرت دماغ یاسمن.

تکیه زد بر بستری از یاس آن نازک‌بدن،
یا یکی قو شد سوار ارغوماغ[٤] یاسمن؟!

صحن گلشن شد منور ز آفتاب عارضش،
کی بود این روشنی از چلچراغ یاسمن؟!

کرد گلگشت چمن آن مه به‌گلگون پیرهن،
یا خرامان گشت طاووسی به‌باغ یاسمن؟!

یاسمین اندام گلرویی گزیدستی، لبیب،
سیر گلزارت چه حاجت در سراغ یاسمن!

انقره ترکیه، | شب ۳/۲ سپتامبر ۲۰۱۹

٤ ارغوماق/ارغوماغ [واژۀ ترکی]: نوعی اسب تیزرفتار و چابک از نسل اسب‌های خاورزمین

شب یلدا

مِهر زد تکیه به‌بزغاله و آمد یلدا،
ای دو گیسوی تو یلدا شب و تو خود لیلا!

گرچه یلداست یکی تیره شبِ دور و دراز،
که در آن نیست مه و مِهر و ستاره پیدا.

لیک از لای دو زلف تو که خود یلدایی‌است،
اختر و مِهر و مه از خال و رخت روی‌نما!

شب یلدا چو زنی است پلاسین معجر،
که بود گرزن قیرینهٔ آن شام سیا[۵].

لیک آبستن طفلی‌است به‌نام خورشید،
که شود صبحگهان زاده ز بطن یلدا!

نور می‌بخشد و گرما به‌جهان این کودک،
پس مکن از کدر و تاری یلدا پروا!

تار امّید به‌فردای درخشنده ببند،
که بنی آدم از این رشته رود بر بالا.

همگان منتظر زایش مِهرند امشب،
شب یلدا به‌همه نیک و مبارک بادا!

انقره، | شب ۳۰ قوس/ جدی ۱۳۹۸ خورشیدی

۵ تعبیری‌است از منوچهری دامغانی: شبی گیسو فروهشته به‌دامن، | پلاسین معجر و قیرینه گرزن.

الاههٔ عشق

کاش از اوّل روز تو زیبا عروسم می‌شدی،
هر زمان پروردهٔ آغوش و بوسم می‌شدی!

گر نشد در اندخوی و بلخ دیدارت نصیب،
کاش باری روبرو در ملکِ روسم می‌شدی!

وه، چه می‌شد هر دو می‌کردیم در ایران سفر،
همسفر در اصفهان و یزد و توسم می‌شدی!

در خم سنبل بماندی تا بلورین سیب تو،
گوی سیمین، صولجان آبنوسم می‌شدی.

بهر تسخیرم چو رب النوع می‌شد هر بُتی،
تو قویتر از همه‌ی آنها زئوسم می‌شدی.

ای الاهه‌ی عشق، ای دخت ژوپیتر در سپهر،
تو به‌زیبایی، فریبایی وِنوسم می‌شدی!

بیتو فریاد دلم را گوش غفلت کی شنید،
کاشکی انگیزهٔ بانگ خروسم می‌شدی.

از تأسف بهر عمر رفته اکنون سود نیست،
با شکرخندی پَیِ رفع فسوسم می‌شدی!

انقره، نوامبر ۲۰۱۹

دریغا، معلم!

(سوگسرودی برای استاد محمدعمر بیگزاد، و استخراج مادهٔ تاریخ درگذشت وی)

مربّی‌است بر اهل دنیا معلم،
مدرّس، مدبّر، توانا معلم.

چو بیمار جهلی، برو سوی مکتب،
کند این مرض را مداوا معلم.

به‌صورت مربّی گرت والدین‌است،
ترا پروراند به‌معنا معلم.

تن مرده را روح بخشد ز تعلیم،
به‌اعجاز دانش مسیحا معلم.

به‌چشمم جهان جلوهٔ دیگری کرد،
چو بنمود چشم دلم وا معلم.

مرا بود فرزانه آموزگاران،
که هر یک فرهمند و دانا معلم.

چه آموزگاران و دانشورانی،
که بونصر عصر، ابن سینا معلم!

یکی زین میان بیگزاد، آن نکومرد،
به‌علم و ادب بود یکتا معلم.

به‌تعلیم اولاد این مرز و این بوم،
کشیده‌است زحمت همانا معلم.

خوشا، پرورش داد شاگرد بسیار،
که هر یک مهندس، اطبّا، معلم.

دریغا و دردا که آخر سفر کرد،
ز دنیای دون سوی عقبا معلم.

همه دوستان را به‌سوگش نشانید،
چو از همگنان شد مجزا معلم.

چو تاریخ فوتش بجستم، خرد گفت:
«ترا مهربان بود حقا معلم

به‌سال وفاتش بریز «آب» دیده،
روان بر زبان ران: «دریغا، معلم»!

[(آب = ۳) + (دریغا = ۱۲۱۵) + (معلم = ۱۸۰) = ۱۳۹۸]. (۱۳۹۸ هجری خورشیدی)

انقره، ۷ دیسامبر ۲۰۱۹

تک‌درخت زرد و سرخ

باغ را پاییز پوشانید رخت زرد و سرخ،
بنگری هر سو، به‌چشم آید درخت زرد و سرخ!

زعفرانی رنگ بر ما، عارض گلگون به‌یار،
عشق کرده‌است ارمغان این گونه بخت زرد و سرخ.

نیست کم پاییز در زیبایی از فصل بهار،
کرد بر تن عالمی را رخت و پخت زرد و سرخ.

با همه زیبایی‌اش دارد پیام از فصل سرد،
هان، مشو غافل تو از ایام سخت زرد و سرخ!

در چمن گسترد اوّل فرش زنگاری بهار،
دست پاییزش کنون بنهاد تخت زرد و سرخ.

در مسیر زنده‌گی آیین یک‌رنگی گزین،
چند بوقلمون توان شد، ای کرخت زرد و سرخ؟

رنگ‌های چار موسم در تمامت گونه‌گون.
آشکارا کرد از آن پاییز لخت زرد و سرخ.

در خزانِ عُمر، در غُربت چه پرسی از لبیب،
مانده در این دشت او چون تک‌درخت زرد و سرخ.

انقره، ۱۷ اکتوبر ۲۹۱۹

خوشا و خرّما وقت حبیبان،
به‌بوی صبح و بانگ عندلیبان.
(شیخ اجل سعدی شیرازی)

غم غربت

خوش آن دم دور از چشم رقیبان،
کنار آید محبان با حبیبان.

بساط عیش و شادی گسترانند،
خوشا دلداده‌گان با دلفریبان!

شکیبایی سزد در عاشقی، لیک،
منم در عشق تو از بی‌شکیبان.

شود وصلت نصیبم، دارم امّید،
نسازد ایزدم از بی‌نصیبان.

شفا بخش از لب نوشین به‌دردم،
مکن این خسته محتاج طبیبان.

فتادم از دیار و یار خود دور،
به‌ملکِ غیر در جمع غریبان.

سزد بر روزگار خویش گریم،
کنم چاک از غم غربت گریبان.

ز هجران چون ننالم، دور از گل
فغان نبود شگِفت از عندلیبان.

ولی هست از خدای عشق امّید،
محبان را رساند بر حبیبان.

ندارد سود بر پرهیزم از عشق،
شنیدن وعظ و اندرز خطیبان،

خوش آن دم در ادبگاه محبت،
به‌پا داریم صحبت با ادیبان.

گره از کار بکشای از رهِ عقل،
لبیب، اینست درخور بر لبیبان!

انقره، ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۹

شاعر فرزانه

(سوگسرودی در تعزیهٔ استاد متین اندخویی و استخراج مادهٔ تاریخ درگذشت او)

دردا که ز دریای ادب دُرّ ثمین رفت،
ز انگشتریِ شعر درخشنده نگین رفت.

از دکلمهٔ نظم دلاویز و روانبخش،
در گوش جهان، وه چه خوش افکند طنین، رفت.

صیت سخنش شد ز خراسان به‌فرارود،
زان جا به‌ختا و ختن و سرحد چین رفت.

او نیم سده در دو زبان داد سخن داد،
بر شش‌جهت آوازهٔ اشعار گزین رفت.

فریاد که دست اجلش گشت گلوگیر،
شد شاعر فرزانهٔ ما خاک‌نشین، رفت.

گرچند تن خاکی‌اش این‌جا به‌زمین ماند،
روحش زده پر جانب فردوس برین رفت.

دایم سخن از حقّ و عدالت به‌زبان راند،
امّید که بر رحمت حق گشت قرین، رفت.

زین حسرت و اندوه که ناگه به‌دل افتاد،
تا هفت فلک نوحه و شیون ز زمین رفت.

بگریسته جُستم ز خرد سال رحیلش،
با لحن حزین گفت: «ای افسوس، متین رفت»!

(۱۳۹۸ خورشیدی)

انقره، ترکیه، ۱۹ جنوری ۲۰۲۰ میلادی

اگر آن ترک شیرازی به‌دست آرد دل ما را،
به‌خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.
لسان الغیب خواجهٔ شیراز

دشمن نادیده

اگر یابد پزشکی راهِ درمان «کرونا» را،
سزد بر سر گذارندش مرصّع تاج زیبا را[۶].

چنان این خصم نامرئی جهان را زیر و رو کرده‌است،
که کس نشناسد از وحشت ز هم دست و سر و پا را.

به‌قوتی برنشانیده‌است جمع زورمندان را،
که کاهند اندک از دل حرص و آز ملک دنیا را.

سراسر شهرها و جاده‌ها خالی ز رهرو شد،
کجا آن چشم بینایی که بیند این تماشا را.

فرومانده‌است نبض زنده‌گانی از تپش، هیهات،
ندیده هیچ کس در خواب هم این گونه رؤیا را

به‌قبض روح انسان بوده چابکتر ز عزرائیل،
که می‌سازد به‌یک ساعت تهی از جان بدن‌ها را.

نیامد موشک و بمب اتُم کارا در این پیکار،
شکستی داده سخت اردوی روس و آمریکا را.

---

۶ ویروس کرونا، نام خود را از کلمهٔ «کرون «Crown -به معنی «تاج» گرفته است، چون سطح بیرونی آن به‌تاج پادشاهان شباهت دارد! کرونا را با این تشابه می‌توان «شاه ویروس‌ها»! نامید، از این رو، پزشک یا پزشکانی که با ساختن واکسین در مهارکردن این ویروس کشنده پیروز شوند، باید با گذاشتن «تاج زرین مرصّع» بر سر شان، از آنان تقدیر صورت گرفته، عنوان «قهرمان/ قهرمانان بهداشت» برای ایشان تفویض گردد!

به‌دو سه مه دمار از روزگار آدمی آورد،
معاذ الله، اگر زین بیشتر بیرون کشد پا را.

پزشکان با سلاح معرفت در رزم مشغولند،
بود تا زودتر از پا درآرند این هیولا را.

نبرد، ارچند با این دشمن نادیده، دشوار است،
به‌حکمت می‌توان بکشود آخر این معما را.

ستیزش با چنین خصمی توان محض از رهِ دانش،
برون کن از سر اوهام و خرافاتی تمنا را.

کجایید، ای فرادستان مست از بادهٔ نخوت،
که می‌خواهید بلعیدن ز رویِ آز دنیا را!

فروبرده سر خود در گریبان باید اندیشید،
که نتوانید از آنِ خویش کردن جمله اشیا را.

ستم کمتر روا دارید بر جان فرودستان،
که گیرند از شما زود انتقامِ این جفاها را.

پزشکان را کنید اندر مهار این وبا یاری،
«کرونا» فرق ننهد ناتوانا و توانا را.

به‌ابنای بشر این سخت هشداری‌است گر داند،
که نگذارد از این پس در طبیعت گامِ بیجا را!

انقره، ۷ اپریل ۲۰۲۰

حُلّهٔ شعر

ای صبح نوشخندت بر جِسم جان دیگر،
بالای جلوه بارت بر تن روان دیگر.

ابروی وَسمه‌سایت با نور سایهٔ چشم،
در آسمانِ حُسنت رنگین کمان دیگر.

بالنده شد چو حُسنت بگداخت عالمی را،
جز این نبود ما را بر تو گمان دیگر.

آخر کبوتر جان سوی تو شد پرافشان،
جز بام کاخت او را کو آشیان دیگر؟

در عشقت از تپیدن دل سخت ناتوان شد،
بخشا به‌نوشخندی او را توان دیگر!

ما را به‌صِدق در عشق صد بار آزمودی،
گر هست شک هنوزت، کن امتحان دیگر.

بازار حلّهٔ شعر رو بر کساد بنهاد،
گو، فرّخی بیاید با کاروان دیگر! [۷]

برخاست از میان داد، گسترد سایه بیداد،
بادا که سر برآرد نوشیروان دیگر.

خواهی، لبیب، شعرت تا اهل دل پسندد،
مضمون تازه دریاب، طرز بیان دیگر!

انقره/ترکیه، | ۱۰ اپریل ۲۰۲۰

---

۷ اشاره به‌این مطلع یکی از قصاید فرخی سیستانی شاعر دربار غزنویان (سدهٔ پنجم هجری قمری/ یازدهم میلادی): با کاروان حلّه برفتم ز سیستان | با حُلهٔ تنیده ز دل، بافته ز جان.

باز به‌گلشن بیا، آب رُخِ گل بریز،
شانه به‌کاکل بزن، نکهت سنبل بریز.
شادروان میرغلام حضرت شایق جمال[۸]

پاکی طینت

ساقی بزم طرب، در قدحم مُل بریز،
این همه تأخیر چیست، مَی به‌تسلسل بریز.

مجلس مستان مخواه، خالی از آواز و ساز
شیشهٔ می بازکن، نغمهٔ قلقل بریز!

گر دهدت روزگار خون رز و آب خِضر،
آن به‌تعارف بخور، این به‌تجاهل بریز.

گلرخ من صبحدم کرد به‌گلشن خرام،
خیز نسیم سحر، بر سر گل، گل بریز!

لب به‌تکلم گشا، خال معنبر نما،
بر بُن گل آب دِه، دانه به‌بلبل بریز.

زیور انسانی‌ات پاکی طینت بس‌است،
رسم تکلف بسوز، رنگ تجمل بریز.

چند به‌ذلت توان ماند پس از کاروان،
خشت ترقی بنِه، طرح تکامل بریز!

گر من و تو ما شویم، قطره به‌دریا شویم،
تا برهی از دویی، جزو سر کُل بریز.

از غم دوران لبیب گشت پریشان دماغ،
بر سر بالین او نکهت کاکل بریز.

انقره/ترکیه، | شب ۱۷/۱۶ آوریل ۲۰۲۰ م.

---

۸ پاسخ شایق جمال است، لبیبا، این غزل، | پیک صبا، بر سر تُربت او گل بریز!

زادروز

ما به رغم اختیار خود به‌دنیا آمدیم،
ماند مبهم کز کجا بهر چه این‌جا آمدیم.

نظم را در بزم هستی بسکه درهم یافتیم،
بارها خوردیم افسوس، آه، بیجا آمدیم.

هیچ سودی لیک از این سامان پشیمانی نبود،
سرزنش کردیم خود را، حیف کاین جا آمدیم.

چشم بکشودیم گرچه بر جهان ناخواسته،
چاره‌یی جز زیستن نبود چو حالا آمدیم.

بارها سر در گریبان برده اندیشیده ایم،
بهر اهدافی و یا محض تماشا آمدیم؟

شست و سه سال از سرم بگذشت از آن دم تا کنون،
کز عدم بر ملک هستی راه پیما آمدیم.

نیک اندیشیم اگر این آمدن بیهوده نیست،
از پی اهداف انسانیِ والا آمدیم.

خدمت همنوع و عُمران وطن مقصود ماست،
هر کجا رفتیم این بود آرزو، یا آمدیم.

زخم ملت را به‌نحوی گر توان مرهم نهاد،
می‌توان آسوده خاطر شد که کارا آمدیم.

از فروغ گوهر نظم دل‌افروزت، لبیب،
دان که بر امحای ظلمت مهر آسا آمدیم.

زادروز خود گرامی داشتم با این غزل،
تا مپنداری به‌محفل بی‌هدایا آمدیم.

انقره/ترکیه، ۳۱ جوزا/خُرداد ۱۳۹۹ | (۲۰ جون ۲۰۲۰)

دریای خیالیم، نمی نیست در این‌جا،
جز وهم وجود و عدمی نیست در این‌جا.
ابوالمعانی بیدل

جلوهٔ هستی

هستی چمنی دان که چمی نیست در این‌جا،
از جوی خیالات نمی نیست در این‌جا.

در وهم چه پیچی، به‌خرد پیچ که هر سو،
جز جلوهٔ هستی عدمی نیست در این‌جا.

هر آن چه که موجود بُوَد، محو نگردد،
تغییر بجز کیف و کمی نیست در این‌جا.

یارت به دیار و تو پی‌اش چشم به‌گردون،
جز ماه جبینان صنمی نیست در این‌جا.

پندار تو برخاسته از هستی عینی‌است،
جولانگهٔ آهوست، رمی نیست در این‌جا.

در جادهٔ اوهام توان رفت ز خود، لیک
رهرو گم و نقشِ قدمی نیست در این‌جا.

از ظلم چه نالی، اگر از بهر رهایی -
آمادهٔ رزمی، ستمی نیست در این‌جا.

از خوان لئیمان طمع لقمه بُوَد خام،
جز چین جبینی کرمی نیست در این‌جا.

خورشید نهان گشته ز خُفّاش‌سرشتان،
پایاست شب و صبحدمی نیست در این‌جا.

شایان نَبُوَد شکوه‌ات از دوریِ دلدار،
پیغامی اگر هست، غمی نیست در این‌جا.

دُر ریز، لبیب، از سخنت، گرچه به‌همیان،
دینار نداری، درمی نیست در این‌جا.

انقره/تُرکیه | ٤ عقرب/آبان ١٣٩٩ خورشیدی | (٢٥ اکتوبر ٢٠٢٠ ترسایی)

یورش به‌سروستان دانش
(در نکوهش حملهٔ هراس افکنان به‌دانشگاه کابل)

باز وحشی‌طینتان بر باغ دانش تاختند،
تازه گل‌ها را در آن گلزار پرپر ساختند.

جانیان تشنه بر خون از سر کین، ای دریغ،
بر سر اهل قلم بنگر که شمشیر آختند.

لانه کردند اوّل این اشرار در دانش‌سرا،
رایت ارعاب پس بر بام و در افراختند.

با یکی دزدانه یورش سوی سروستان علم،
نونهالان را به‌بیرحمی ز پا انداختند.

بلبلان گلشن دانش به‌خاک و خون تپید،
زین شرر کاین تیره دل‌ها در چمن انداختند.

باز یک بار دگر شد اهل میهن داغدار،
زین فجایع کاین جنایت‌پیشه‌گان پرداختند.

هر طرف تیغ آختند و خون ناحق ریختند،
هر کجا آتش زدند و خشک و تر بگداختند.

تا ابد نفرین عالم باد بر دهشت‌فگن،
کز جنایت بر سر ما حشر برپا ساختند.

انقره، | ۱۳/۱۲ عقرب/آبان ۱۳۹۹ خورشیدی | (۲ نوامبر ۲۰۲۰ میلادی)

ب) چکامه‌ها و مخمس‌ها

نجوای شورانگیز[۹]
(بخشیده به‌برنا اسحاقووه استاد موسیقی شش‌مقام)

هر سخن ریزد ز لعل شکّر افشان شما،
صد طرب بخشد به دل‌های اسیران شما.

از دل و جان ما همه مفتون آواز تو ایم،
کرده ما را بسکه چون آیینه حیران شما.

کو دلی نبود اثرپروردهٔ آهنگ تو،
جان به‌وجد آید هم از لعل سخندان شما.

بسکه بر دل‌های پژمان می‌دهی ذوق نشاط،
یک دل غمگین نمی‌باشد به‌دوران شما.

شهرت کاذب ندارد رتبه در بزم جهان،
نیست بلبل را مقامی در گلستان شما.

---

۹ این قصیده را شاعر در ماه حمل (فروردین) سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی (مارچ ۱۹۷۶)، زمانی که دانش آموز صنف دوازدهم لیسهٔ ابومسلم اندخوی بود، به‌خواهش جمعی از همصنفی‌های دوستدار موسیقی و ارادتمندان شادروان برنا اسحاقووه (۱۹۲۷-۲۰۰۱م) شش‌مقام‌خوان افسانه‌یی سدهٔ بیستم جمهوری‌های تاجیکستان و اوزبیکستان شوروی پیشین سروده بود که چکامه از سوی دوستان مزبور به نشانی رادیوی تاجیکستان فرستاده شده، از سوی یکی از گوینده‌گان آن رادیو دکلمه و پخش گردیده بود.

در حریم بزمگاهت لب ز هم نتوان گشود،
می‌زند مهر از حلاوت بسکه الحان شما.

می‌کند موسیقیِ خاور به‌نامت افتخار،
مفتخر باشد نه تنها تاجکستان شما.

شعرهای «بوالمعانی» بیشتر بخشد اثر،
از ترنّم در لب لعل سخندان شما.

گر غزل‌های طرب انگیز «حافظ» سر کنی،
شور انگیزد به‌دل آوای لرزان شما.

نظم «سعدی» و «هلالی» است بی‌حد خوشگوار،
بهر هر طبعی از آن لعل غزلخوان شما.

می‌شود شیرینی اشعار «مخفی» آشکار،
در لب شیرین بیان و شکّر افشان شما.

در «عراق» و در «بیات» از بسکه توفان می‌کنی،
کو دلی کاو را اثر نبود ز توفان شما؟

فرحت افزا از نوای عندلیب آمد «نوا»،
از نوای جانفزای لعل خندان شما.

وه، چه شور و شوق انگیزد به‌دل «بیاکچه»،
خاصه از نجوای شور انگیز و الحان شما.

«گریه» را گر سر کنی سازد ز شادی گریه سر،
از سر وجد این هواداران گریان شما.

صد قیامت شور پیچیده به «نوروز صبا»،
یک قلم گردد عیان ز آهنگ نالان شما.

گر لب شیرینت از «عشّاق» و «ایلغر» دم زند،
جان به‌رقص آید شود تا صدقهٔ جان شما.

در «ادا» توفان چسان گویم، قیامت می‌کنی،
این نباشد سحر، اعجاز نمایان شما!

خواه توفان آفرین، خواهی قیامت کن به‌پا،
با چنین لحن طربزا هست حق آن شما.

راستی، آرام جان ما بود «آرام جان»،
ای دل و جان باد سر تا سر به‌قربان شما!

سود سر را «شش مقام» از تو بر افلاک مقام،
باد والاتر از آن هم رتبه و شان شما!

عندلیب تاجکستانی و بهر عندلیب،
نیست خوشخوانی مسلم اندر آوان شما.

چون لبیب از نغمه ات عمریست شاد و سرخوشیم،
هر قدر بتوان ستودن است شایان شما!

اندخوی، | حمل/فروردین ۱۳۵۵ خورشیدی

تابلوی هرات[۱۰]

ز جا پرید چو سیمرغ ما به‌سوی هرات،
نگه دوید به‌هر سو به‌جست و جوی هرات.

گشود ره به هوا مرغ آهنین شهپر،
چو یافت پُر سر من از هوای کوی هرات.

هوای مشعل تابنده در دل تاریخ،
کشیده بود چو پروانه ام به‌سوی هرات.

چه گلشنی که هزاران خوشنوا بودند،
هماره نغمه سرا بهر رنگ و بوی هرات.

کدام شهر توان یافت از بلاد قدیم،
که از شکوه زند دم به‌پیش روی هرات.

به این ادا نشود چون بیان مراتب شوق،
روم ز مطلع دیگر به‌گفتگوی هرات:

ز دیر باز به‌دل بود آرزوی هرات،
خوشا که دیده گشودم کنون به‌روی هرات.

نگاه گل به‌بغل از شقایق و سوسن،
مشام گشت معطر ز نازبوی هرات.

---

۱۰ این قصیده، هنگامی که سراینده درجمع هیأت استادان جهت جذب جوانان ترخیص شده از خدمت سربازی به دانشگاه، نخستین بار سفری به شهر هرات داشتم، سروده شده، در روزنامهٔ «اتفاق اسلام» آن‌جا به‌نشر رسیده بود.

به وصف این چمنستان چسان نوا سنجم،
مدد نجسته ز مرغان نغمه‌گوی هرات.

دلا، طواف مزار بزرگمردان کن،
که خفته اند در این خاک مشکبوی هرات.

مباد خشک لب از جام عارفان بروی،
بگیر چاشنی از بادهٔ سبوی هرات.

کجاست معجزهٔ مانوی که بنگارم،
به‌روی صفحه چو بهزاد تابلوی هرات.

کجاست طبع رسا چون نوایی و جامی،
که دست یابم بر وصف مو به‌موی هرات.

نداد دست جز اینم که نقش کمرنگی،
نگارم از همه این منظر نکوی هرات.

ولیک جلب توجه نمود حادثه‌یی،
که کرده است دگرگونه رنگ و بوی هرات.

ز شش جهت همه نیروی انقلابی شهر،
هجوم برده به‌خصم درنده خوی هرات.

مدافعان دلیری چو رستم و دستان،
ز پا فکنده به‌مردانگی عدوی هرات.

زدوده گرد شریران چنان ز دامن شهر،
که از زبالهٔ شان داده شست و شوی هرات.

در این محاربه برچیده شد بساط عدو،
ز کارزار جوانان رزمجوی هرات.

دگر ز دشمن سر کوفته نبینی اثر،
به شهر رشک جنان و چهار سوی هرات.

مباد پای پلیدی رسد به‌نزهتگاه،
ز خون پاک شهیدان بود وضوی هرات.

اگر ز سوگ شهیدان شهر نیست، ز چیست،
سیاه چادر خوبان ماهروی هرات؟!

بلند نغمهٔ آزاده زیستن این‌جاست،
که دیو ظلم دگر نفشرد گلوی هرات.

رود چو آب ز غربال آبرو ز رخش،
نرزمد آن که پیِ حفظ آبروی هرات.

ز گردباد حوادث مباد بنشیند،
غبار تیرهٔ افسرده‌گی به‌روی هرات.

به‌جمع کافهٔ خلق وطن زیاد به‌صلح،
همیشه مردم آزاد و صلحجوی هرات!

هرات، | ٢٤ عقرب/آبان ١٣٦٤

«خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل می‌زند مژگان هر خارش»)
میرزا محمد علی صایب تبریزی

پَیرنگ نو
(به‌اقتفای چکامهٔ معروف صایب تبریزی)

خوشا نزهتگهٔ کابلزمین و باغ و گلزارش،
ز هر برگی زبانور در ثناخوانی‌است اشجارش.

گواه عظمت و اجلال و مجد او همین کافی‌است،
که سر از فرّهی بر آسمان سوده است کهسارش!

طربجوش‌است کابل شهر را هر سو تفرجگاه،
خوشا «دارالامان» و «قرغه» و «پغمان» و «افشار»ش.

ز سیر «باغ بابر شاه» دل‌ها بشگفد چون گل،
عیان بینی در آن دورانِ اجلال نمودارش.

ستون گنبد خضراست قصر «چلستونِ» او،
بُوَد بالاحصار از آبدات مجد آثارش.

جمال مه‌جبینانش ستاند باج از خورشید،
دو صد سروِ سمنبر می‌چمد در هر چمنزارش.

متاع درخور هر ذوق پیدا می‌شود این‌جا،
بود پُر دایم از اجناس رنگارنگ بازارش.

سزد این شهر گر بر اوج عُمران سر برافرازد،
که فرزان شهرداری چون «نواندیش» است درکارش.

از آن «معمار کابل» خواندش مردم به‌صد اعزاز،
که در اعمار آن کوشاست با نیروی سرشارش.

به‌روزی چند دو جِسرِ قوی بر رود کابل بست،
خرد انگشت حیرت می‌گزد زین سرعت کارش.

بُوَد نام این دو پُل را «آسمایی»، «شیردروازه»،
نمودار است فرّ و استواری زین دو کُهسارش.

چه حوضی حفر کرده بر چکاد «شیر دروازه»،
شود سیراب اشجارِ سرِ کُه ز آب سرشارش.

شود سیمای کابل دمبدم زین پس دلاراتر،
که این معمار با پیرنگ نَو کوشد به‌اعمارش.

بداندیشی اگر بارِ دگر ویرانی‌اش خواهد،
کماندار قضا سازد به‌پیکانی نگونسارش.

زیاد آزاد در امن و سلامت مردم این شهر،
خدا از شرّ دهشت‌افگنان بادا نگهدارش!

کارتهٔ سخی، کابل، میزان ۱۹۹۱

بوسه

ستاندم از لب آن شوخ دلستان بوسه،
دمید بر تن پژمرده ام روان بوسه.

چه بوسه بود از آن لعل آبدار که کرد،
مرا ز شهد و شکر پُر لب و دهان بوسه.

به‌حوض سینهٔ او در شِنا دو قوی سپید،
ستان به‌لذّت از آن خوش پرنده‌گان بوسه.

چه سرو مور میانی، چه ماه گِرد سُرین،
که بخشد از لب شیرین جهان جهان بوسه.

بسان بوسهٔ شیرین دخترِ کابل،
کسی ندیده ز خوبان اصفهان بوسه.

دلا، ز نیم نگاهش رُموز مهر بخوان،
تبسُّمش بنگر بر لب و ستان بوسه.

نخست اسیر دو مشکین کمند او می‌باش،
و آنگهش بِستان از شکرستان بوسه.

بهای بوسهٔ او نقد جان بُوَد، امّا
ز لطف، یار به‌من داد رایگان بوسه،

شراب بوسه و عِطر تنش ز خویشم بُرد،
چنین اثر کند، آری، به‌عاشقان بوسه.

چنان ز بادهٔ بوس و کنار او سرمست،
شدم ز بسکه، ربود از کفم عنان بوسه.

صفای غبغب و آن پیکر بلورینش،
ز خویش بُرد مرا و هم آن‌چنان بوسه.

که سر نهاده به‌زانوی او شدم مدهوش،
ببین، چه کرد به‌من آن کنار و آن بوسه.

چو هوشیار شدم، بود این یکی رؤیا،
و گرنه من به‌کجا، کو نگار و آن بوسه؟

بود که در برم آیی شبی به‌بیداری،
که بخشی‌ام ز دهان و لب و زبان بوسه.

به‌کوثر تن سیمین خود کنی غرقم،
ببخشی از لب لعلت دهان دهان بوسه.

گشوده دُرج زرین تو ماهی سیمین،
زند به‌کام و دهانش گهرفشان بوسه.

چنان شویم از آن هر دو غرق در لذّت،
که بسترد ز دل اندوه بیکران بوسه.

خوش آن شبی که ترا برگرفته در آغوش،
ز شهد لعل تو نوشم زمان زمان بوسه.

به‌یک دو بوسه کجا تشنه‌لب شود سیراب،
دو صد هزار ببخش از زلال جان بوسه!

چنان ز بوسه زدن بر تنت شوم مدهوش،
برد مرا همه بر خواب جاودان بوسه.

هزار بوسه عُطارد زند به‌کِلکم از آنک،
چکامه‌یی بسرودم، ردیف آن بوسه.

کابل، کارتهٔ سخی، | ٤ سرطان ۱۳۹۱ خورشیدی

عرض نیاز (مخمس)

ای، صفای گل و گلشن ز جمال تو نمایان،
ای، فروغ از تو در افلاک به‌خورشید درخشان،
گل امّید بود در دل من از تو شگوفان،
ای، مرام دل و مطلوب تن و آرزوی جان،
صورت و سیرت تو نیست کسی را ز نکویان.
بود آیا گلی از باغ جمال تو بچینم،
پای تا فرق شوم چشم و ترا سیر ببینم.
یا به‌کام دل شوریده کنار تو نشینم،
گر چنین دست دهد وصل تو، ای یار گزینم،
باغ طبعم شود از لطف تو چون گلشن رضوان.
منم آن بلبل نادیده بهاری که به‌کویت،
جای بگزیده ام اندر طلب گلشن رویت.
بسته ام دل به‌خم سلسلهٔ سنبل مویت،
عطرگین کاش مشامم شود از بوی نکویت،
همچو آیینه شود دیده به‌دیدار تو حیران.
جز هوای تو ام اندر امید دگری نیست،
جز حدیث تو مرا گفت و شنید دگری نیست.
جز به‌نام تو سرودی و نشید دگری نیست،
خرمی‌بخش دلی نی و نوید دگری نیست.
زان که نبود چو تو در چرخ ملاحت مهِ تابان.
نا امیدم مکن از وصل، نگارا، بنوازم،
مپسند این که دل از آتش حرمان بگدازم،
ای امید دل و هم راحت جان، مایهٔ نازم،
گوش کن گوش، نگارا، تو به این عرض نیازم.
مکن، ای دوست، مکن این قدرم زار و پریشان.

اندخوی، | بهار سال ۱۳۵۵ خورشیدی

ج) قطعه‌ها، رباعی‌ها و دوبیتی‌ها

نادانی (قطعه)

به‌جمع یاوه‌گویان بهایم فعلِ بی‌فرهنگ،
چه سود از دانش و از اوستادی و سخندانی.

ندارد گوهرت در نزد این بدگوهران قیمت،
سخن بیهوده از فضل و کمال این‌جا چه می‌رانی.

کنون از مردمی و معرفت حرفی نشاید گفت،
سخن باید ز جنگ و وحشت و کشتار و ویرانی.

کتاب و خامه و دفتر در آتش باید افگندن،
که بر علم و فضیلت چیره گردیده‌ست نادانی.

کابل، | ثور ۱۳٦۸ خورشیدی

دوستی

دوستی با رحیم ابراهیم،[۱۱]
حاصل سَیر ما به‌یک راهست!

گر بپرسی که کیست این رهرو،
آن که ز آداب و دانش آگاهست.

اشتغالش به‌خامه و دفتر،
نه به‌فکر منال و یا جاهست.

جبهه بر آستان زور نسود،
که در اورنگ فقر خود شاهست.

باد همواره شاد و سرافراز،
که خود او بر همه بهی‌خواهست.

انقره، اوّل دیسامبر ۲۰۱۹

۱۱ استاد رحیم ابراهیم نویسنده، شاعر و محقق در زبان‌های دری و اوزبیکی یکی از دوستان نزدیک شاعر

دو رباعی
به‌یک دوست در دو زمان

۱
فریاد ز جور چرخ حسرت آباد،
رفته‌است هزار خانمان زو برباد.
از بسکه جهان چنین بود بی‌بنیاد،
غمگین مباش از این مصیبت، استاد!

اندخوی، | ۱۵ حمل/فروردین ۱۳۵۳

۲
بر مسند قدرت چو زدی تکیه تو شاد،
یاران قدیم را ببردی از یاد.
از گردش ایام گزندت مرساد،
بر جاه دو روزه چون تو کس غرّه مباد!

کابل، | سنبله/شهریور سال ۱۳٦٤ خورشیدی

رباعی‌های بدرودی[۱۲]

۱
یک چند به‌هم مؤنس و همدم بودیم،
هم محرم اسرار دل هم بودیم.
دیدی که به‌باغ دیر پاید شبنم؟
با هم من و تو چون گل و شبنم بودیم.

۲
چندی به سر کوی تو کردم منزل،
با سیرت تو نمودم الفت حاصل.
گرچند خود امروز روم از پیشت،
مهر تو همیشه باشدم اندر دل.

اندخوی، | بهار ۱۳۵۵ خورشیدی

۱۲ این دو رباعی را شاعر هنگام فراغت از لیسه به‌یکی از دوستان هم‌صنفی خود که مدتی با وی یکجا درس خوانده بود، به‌عنوان بدرود سروده است.

رباعی

ای چرخ، به‌خاک جبهه‌سایم کردی،
از رشتهٔ غم بند به‌پایم کردی.
آزاده سخنور همین شهرم، لیک
زندانی مأمن بلایم کردی.

کابل، | ۱۸ جوزای ۱۳٦۸ خورشیدی

رباعی‌های عیدی

۱
ای هموطن خسته ز جنگ و ماتم،
بنشاند ترا در رمضان خصم به‌غم
گرچند نمی‌شود ز آلام تو کم
عید آمد و باد این مبارک به‌تو هم.

۲
ای کاش به‌میهن همه دم بودی عید
غم‌ها شدی از زنده‌گی خلق بعید
می‌داد کسی ز محو بیداد نوید
می‌زیست همه به‌شادمانی و امید

۳
می‌دانم هموطن، تو هم می‌دانی
کاین وحشت و ظلم را بود پایانی
در زنده‌گی تو گل کند عید نشاط
باشد که رسد درد ترا درمانی!

رباعی‌هایی (به‌کابل خسته و جگرریش)

۱
ای زخمی و خسته، خفته در خون کابل،
ای گشته ز سیل خون چو جیحون کابل.
آرایش هر دیار از موج گل است،
رخسار تو از خون شده گلگون کابل!

۲
کابل که ز کُشته گشته پُر دامانش،
خون می‌گرید ز سوگ فرزندانش.
ای دشمن ددمنش، به امّید بهشت،
آتش بزنی تو چند بر بستانش؟

۳
کابل، تو ز دشمن زبون باك مدار!
محکوم به‌نیستی است خصم غدار.
در دست مدافعان جان بر کف تو،
پیچیده شود به‌هم عدو را طومار!

خموشی

هر کس خور و خواب باده‌نوشی داند،
لهو و لهب و فخرفروشی داند،
غوغا فگنی و زرق‌پوشی داند،
«من بندهٔ آنم که خموشی داند».

فضل فروشی

پیروز کسی که سخت‌کوشی داند،
با مردم خبره گرمجوشی داند،
از روی فروتنی خموشی داند،
نه آنکه فقط فضل فروشی داند.

تولد خورشید

یلدا شب تو مبارک و میمون باد،
ز آسیب زمان زنده‌گی‌ات مأمون باد!
یلدا که شب تولد خورشید است،
از نور محبّت دل تو مشحون باد!

رباعی‌های ذهن آزما

بی‌لعل تو دل نداشت یارای سخن،
بی‌عارض تو نشد شب ما روشن.
در عشق چه پارسا، چه رند، آن که فتاد،
چشمش نکند شب آشنایی به‌وسن.

یارا به‌دلم نماند و نیرو در تن،
دور از مهِ آن عارض و آن سیب ذقن.
در عشق تو رفت پارسایی از کف،
روزان نه مرا راحت و شب‌ها نه وسن.

مزار شریف، | ۲ جنوری ۱۹۹۹

رباعی‌هایی در سوگ استاد متین

استاد متین رمز سخندانی بود،
دایم قلمش گرم دُرافشانی بود.
از هر سخنش موج زند صدق و صفا،
حقّا که سرایشگر انسانی بود!

باغ سخن از طبع متین بُد شاداب،
از شیرهٔ جان داد به‌گل‌هایش آب،
اهل دل، از او به‌نیکویی یاد کنید،
چون آخر کار باغبان رفت به‌خواب.

یاد تو به‌خیر، اوستاد دانا،
بکراند معانی‌ات، کلامت زیبا.
زین کهنه رباط رخت بستی آخر،
فردوس برین بهر تو بادا مأوا!

شد گرچه تهی میان ما جای متین.
افکنده طنین ز هر سو آوای متین،
چون نالهٔ حافظ و نَی مولانا،
خامُش نشود تا به‌ابد نای متین

در راه ادب نهاد تا گام متین،
سرسبز شد و تازه در این خطه زمین.
او بود یکی گوهر کمیاب‌ترین،
در خاتم شعر شد درخشنده نگین.

انقره/ترکیه، | جدی ۱۳۹۸/ ۳-۱۲ جنوری۲۰۲۰م

بوی بهار

آمد به‌مشامم از چمن بوی بهار،
بشگفته به‌هر سو گل خودروی بهار،
بنگر، به‌چه اعجاز بیاراست جهان،
از هر جهت است دیدنی روی بهار!

۲۰ مارچ ۲۰۲۰

کرونا ویروس

رفته‌است فرو اهل جهان در کابوس،
تا گشت فراگیر کرونا ویروس.
بازار اجل گرم شد از بس هر جا،
در خانه ز بیم جان همه شد محبوس.

۲۱ مارچ ۲۰۲۰

سند اسارت

پیرامُنِ سرنوشت تو غوغا شد،
خون تو بریخت، هر طرف دریا شد،
دیدی که سرانجام میان دد و دیو،
ملت، سند اسارتت امضا شد!

اول می ۲۰۲۰

دوبیتی‌هایی

(در وصف کابل و ستایش از کارکردهای عُمرانی مهندس محمد یونس نواندیش)

بزی خوش، کابل، ای زیبا دیارم،
تویی از شیرمردان یادگارم.
کنم هر گوشه‌ات سرسبز و آباد،
به راه حفظ تو جان می‌سپارم.

ترا بالنده‌گی در پیش باشد،
هوادارانت از حد بیش باشد.
از این پس می‌شوی آباد، کابل،
که معمار تو «نو اندیش» باشد!

تو چون شمعی، دو صد پروانه داری،
به‌دل‌ها از محبّت خانه داری.
دگر کابل، ز ویرانی میندیش،
که معماری چنین فرزانه داری.

نه تنها جاده‌ها، پُل‌ها شد اعمار،
شده باغ و چمن احداث بسیار.
نموده حَفر حوضی بر سر کوه،
سزد صد آفرین بر همچو معمار!

تویی فرهاد و در کف تیشهٔ نو،
بیاموزی به‌مردم پیشهٔ نو.
شود کابل ز سعیت بیشک آباد،
که می‌باشد ترا اندیشهٔ نو.

«نواندیش»، از تو گردد شاد کابل،
به طرح تازه کن آباد کابل.
هزاران سال از سر بگذراند،
نگه دارد ترا در یاد کابل.

کابل، | مسیر راه کارتهٔ سخی- پل باغ عمومی | روز چهارشنبه ۱۲ میزان ۱۳۹۱ خورشیدی

تضمین بر یك بیت ابوالمعانی بیدل

این چه ظلم، افراطیون آب و هوا را دشمن اند،
از تمدن هر نماد و هر نما را دشمن اند،
دانش و فرهنگ و علم و اعتلا را دشمن اند،
«از تعصب جاهلان دین خدا را دشمن اند،
عاقبت در جنگ این کوران عصا خواهد شکست»!

انقره، ۲۰ نوامبر ۲۰۱۵

بخشیده
به‌روان پاک سیّدالشهدا حضرت امام حسین(رض)

در رهِ حقّ و عدالت سر نهاد، از جان گذشت،
جان و تن ایثار بنمود و ز خان و مان گذشت.

هر کسی نتوان گذشت از هست و بود از بهر عشق،
لیک او، دیدی که، از هر هست و بود آسان گذشت.

کیست آن کو یافت از نامش حماسه زیب و زَین؟
سرور آزادمردان جهان، یعنی حسین(رض)

انقره، | ۲۵ اکتوبر ۲۰۱۵ م

تهنیت عید قربان

نگارا، عید قربانت مبارك،
لباس عید بر جانت مبارك!
فدایت گر شود هر سر، خجسته،
شود هر جان که قربانت، مبارك!

امید استقلال

ایا ناکرده روشن دیده از خورشید استقلال،
نیاسوده دمی در سایه‌های بید استقلال،
تمام عمر خود برده به‌سر نومید استقلال،
گر استقلال نبود، دل مکَن ز امّید استقلال،
که می‌گویند مردم: "زنده‌گی دایم به امّید است"!

۲۸ اسد ۱۳۹۶ (۱۸ آگست ۲۰۱۷ م)

تضمین بر یک بیت حاذق هروی

ز داغ نامرادی‌ها دلم بالاله همگون شد،
به‌حسرت سوختم تا دود آه من به‌گردون شد.
مپرس از حال من، ای دوست، با این همرهان چون شد،
«دلم از بی‌تمیزی‌های ابنای زمان خون شد
نبودی کاش لوح خاطرم را نقش ادراکی»!

روز جهانی زبان مادری

به‌هر گوینده‌یی باشد زبان مادری شیرین،
چنان کز بهر ماهی آب دریا کوثری شیرین.
برای من که شد هر دو زبان هموار بر طبعم،
همانا اوزبیکی چون شهد و الفاظ دری شیرین!

انقره/تورکیه، | ۲ حوت ۱۳۹۸ (۲۱ فبروری۲۰۲۰)

ارمغان نوروز

قدم سبز بهاران به‌در باغ رسید،
که دهد بر همه از رویش گلناک نوید.
در گشایید که نوروز رسید از رهِ دور،
کارمغانش بود از رنگ گل و بوی امید!

۲۰۲۰-ییل ۱۹ مارچ

د) شعر آزاد عروضی یا سروده‌های نیمایی

از نیستان تا مرا ببریده اند
وز نفیرم مرد و زن نالیده اند
مولوی

سکوت تلخ

به‌جنگل غلو و تارِ شب
سکوت سنگواره گستریده اند
نخیزد از کسی صفیر یا نفیر
ندانم این خموش قوم را
چگونه، از چه نیستان بریده اند؟

به‌جنگل فرونشسته در سکوت تلخ
چنار و بید و کاج‌ها همه خموش
نه برگ جنبد از نسیم بر به‌شاخ
نه می رسد نوای مرغ شب به‌گوش

میان جنگل شب اینک آشکار
صدای پای رهروی به گوش می‌رسد
صدای پای رهروی که با چراغ
به‌راه خویش گام می‌گذارد استوار
گمان بری که رهگشاست در سفر به‌شهر همدلی
سکوت تلخ می‌خورد به‌هم
و پردهٔ سیاه شب دریده می‌شود.

ورونژ (روسیه)، | شب ۲۷/۲۶ می۱۹۸۲

تهنیت نامهٔ عید

هموطن، ای رنج دیده، دردکش،
ای چشیده زهر غم از روزگار.
ای نشسته بر سر بالین درد،
ای سپرده دل به‌رنج بی‌شمار.

هموطن، ای در دیار خود غریب،
هموطن، ای طعمهٔ کفتارها.
هموطن، محتاج بر یک لقمه نان،
دور افتاده ز گندمزارها.

عید قربانت مبارک، همدیار!
ای ندیده از کسی هیچ التفات.
عید قربانت خجسته، نیک‌پی،
گرچه نبود بهر تو عید و برات.

مزار شریف، | شب ٥/٤ عقرب ۱۳۹۱

سال نو

ز تاریخ کهن گردانده شد بار دگر برگی،
و شد یک صفحهٔ نو باز.
تو در این صفحه خط سرنوشت خویش همچون پار،
رقم خواهی زدن با خامهٔ کردار و اعمالت.
چو نیکو بنگری، این برگ‌ها و صفحه‌ها از پیش،
سپید استند همچون برف،
که نتوان یافت در آن ها نشان پای گنجشکی.
ولیکن این تویی کان صفحه را با خامهٔ کردار،
به‌خط آرزو، آمال،
به‌تصویر و نگار و نقش اندیشه،
سراسر خواهی آگندن.

اگر خطّ تو در این صفحه باشد راست،
اگر تصویرها و نقش تو زیباست،
یقین میدان که باشد گردش دوران به‌کام تو.
وگر خطّی که در این صفحه بنوشتی، سراسر کژ،
نگار و نقش و تصویر تو باشد زشت،
بدان کاین برگ تقدیر تو آگنده ز زشتی و پلشتی‌هاست،

که ناید پیشوازت در مسیر زنده‌گی جز شر،
فریبد گر ترا با رنگ صد نیرنگ این گردون افسونگر.

ز هر نیرنگ باش آگاه،
ز افسون و ز ترفند زمان راه رهایی خواه!
بیا کاین سال نو را با یکی اندیشهٔ نو، فکر تازه، جست و جوی نو بکن آغاز،
دگر نه با غم و با درد و اندوه و نگونبختی،
کزین پس با سعادت، شادکامی ساز خود دمساز!

کابل، شب ۱۲/۱۱ جدی ۱۳۹۱ | (۳۱ دسمبر ۲۰۱۲/ ۱ جنوری ۲۰۱۳)

زادروز من

سال‌ها پیش در چنین روزی،
دیده بکشاده ام به‌نور حیات.
دیده ام این جهان، در آن مه و مهر،
ابر و باران و خاک و آب و نبات.

زنده‌گی هر چه بنگری زیباست،
با همه مشکلات و دغدغه‌هاش.
زنده‌گانی به‌صلح و عشق خوش است،
جنگ و نفرت در آن نباشد کاش!

دوستان، در صفا و مهر زیید،
زنده‌گی خوش بود به‌قلب تمیز.
تا توانید کس میازارید،
مور و ماهی، پرنده‌گان را نیز.

سال نو و بابا نوئل

در دو هزار و نوزدهم از میلاد،
در هودجی سپید ز برف و یخ،
با شاخ‌های سبز درخت کاج،
آراسته به‌رشتهٔ زر، سیم و چلچراغ،
سال نو
از راه می‌رسد!
بابا نوئل،
اگر گذری سوی مِیهنم،
بر کودکان خسته ز جنگ ما،
آنان که از عطوفت و لطف اند بی‌نصیب،
بازیچه یا هدیّه‌یی دیگر مبر،
تنها پیام صلح به آنان بسنده‌است،
یک صلح راستین!

انقره، شفاخانهٔ نمونه، | ۳۱ دسامبر ۲۰۱۸

ه) ترجمه‌های شعری

احترام به‌انسان
(ترجمهٔ منظوم یک سرود ترکی)

گم کند موری اگر لانهٔ خویش،
چشمم از غصه نخوابد آن شب.
برگ زردی اگر افتد ز درخت،
دل ما خون شود از تاب و تب.

گر در اقطاب زمین اسکیموست،
یا زبون زنگی‌یی در افریقاست.
نیست فرقی ز زبان و رنگش،
بشراست، حرمت او نیز سزاست.

«من» و «تو» گفته به‌پندار غلط،
از هم انسان نتوان کرد جدا.
گویم این حرف به آواز بلند:
حرمت ماست به‌انسان والا!

چشم‌های سخنگوی

(ترجمهٔ شعری از جمال ثریا (۱۹۳۱-۱۹۹۰) شاعر معاصر ترک)

دو چشم تو شاید که گوید سخن،
ولی من که «چشمی» ندانم، چه سود؛
زبان خموشی مرا یاد هست،
زبان نزاکت هم استم بلد،
و دانم همی لفظ معصومیت...

مؤنس عشق

(شعر از شاعر انقلابی تُرک ناظم حکمت ران (۱۹۰۲-۱۹۶۳)
ترجمهٔ منظوم از زبان ترکی استانبولی به‌دری)

تو همچون صبحگاهان، چون شفق‌ها خوب و زیبایی،
تو چون شب‌های تابستان گرم کشور من فرحت افزایی.
فراموشم مکن آن دم که چاووش از سعادت آورد پیغام!
تو، بی‌همتا گل پنهان من، ای وای،
بسی زیبایی و هم دست نارس،
ولی این بایدت دانست،
که در گرمای اشعارم شگوفان می‌شوی فردا.
در این‌جا بوسه‌یی را کز برای زنده‌گانی بود تخصیصش،
برایت می‌کنم اهدا.
تو همچون کشور من خوب و زیبایی،
و جاویدان بمان زیبا!

مناظرهٔ «تُرک شیرازی»
(میان حافظ شیرازی، صایب تبریزی و شهریار؛
پاسخ لبیب به‌شهریار)

اگر آن تُرک شیرازی به‌دست آرد دل مارا،
به‌خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.
حافظ شیرازی

«اگر آن تُرک شیرازی به‌دست آرد دل مارا»،
به‌خال هندویش بخشم سرو دست و تن و پارا.

هر آن کس چیز می‌بخشد، ز مال خویش می‌بخشد،
نه چون حافظ که می‌بخشد سمرقند و بخارا را.
صایب تبریزی

«اگر آن تُرک شیرازی به‌دست آرد دل مارا»،
به‌خال هندویش بخشم تمام روح و اجزا را.

هر آن کس چیز می‌بخشد، بسان مرد می‌بخشد،
نه چون صایب که می‌بخشد سر و دست و تن و پا را.

سرو دست و تن و پا را به‌خاک گور می‌بخشند،
نه بر آن تُرک شیرازی که بُرده جمله دل‌ها را.
شادروان سید محمدحسین شهریار

گر آن تُرک ستانبولی به‌دست آرد دل ما را،
به‌چشم فتنه‌اش بخشیم نقد دین و دنیا را.

کسی آن چیز را بخشد که اِهدایش بُوَد ممکن،
نه همچون شهریاری کو ببخشد «روح و اجزا» را.

کجا بر روح تو دارد نیاز آن تُرک شیرازی،
که بر صد جان نهد رجحان زر و کاخ مطلا را.

تویی چون شهریار، او را فراوان گنج و گوهر بخش،
که نگذارد دگر دامی ز گیسو صید دل‌ها را.

نباشد اختیار «روح و اجزا» چون به‌دست تو،
چرا احسان نهی بیهوده آن ماه دلارا را ؟
لبیب

انقره/ترکیه، | بهار سال ۱۳۹۰ خورشیدی | (۲۰۰۹ میلادی)

اۆزبېکچه شعرلر | الف) غزللر

حسرت تیرناغی

کؤرمه‌سم هر دم یوزینگنی کؤزنی یاش اپتمه‌ی نپته‌ی،
دلنی قان، کؤکسیم اوچون مرهمنی تاش اپتمه‌ی نپته‌ی.

قامتینگ سروینی اپسلب تون- سحر قمری کبی،
ناله ایلب درد هجرانینگنی فاش اپتمه‌ی نپته‌ی.

روزگاریم قپ-قرانغو بؤلسه دایم زلفی‌دپک،
عارِضی یادینی کؤنگلیمگه قویاش اپتمه‌ی نپته‌ی.

سپندن ایرو خوابگاهیم بؤلسه محنت بستری،
درددن یستیق یَسب، غمدن فِراش اپتمه‌ی نپته‌ی.

یازگنی شرح غمینگ ایلب بغیر قانین دوات،
هم قلمنی استخوانیمدن تراش اپتمه‌ی نپته‌ی.

یار دیدارینی ایستب دایما کؤنگیل ارا،
بؤلسه وصلی‌نینگ امیدی کاش-کاش اپتمه‌ی نپته‌ی.

کؤنگیل اوییگه هجوم اپتگنده قیغو لشکری،
صبردن قؤلگه قورال آلیب سواش اپتمه‌ی نپته‌ی.

اؤسسه حسرت تیرناغی گر دشت غربتده، لبیب،
بستر غم اوزره کؤکسیمنی خراش اپتمه‌ی نپته‌ی.

تاشکپنت، ۱۳۵۸ سنبله آیی

ایریلیق دردی

نېته‌ی کیم ایریلیق دردی یوره‌کنی قان اېتر بۏلدی،
ینه هجران غمی دل صحنیده جولان اېتر بۏلدی.

وصالینگگه اېریشدیم دېب مگر قتّیق سېویندیم کیم،
فلک کۏنگیل اویین غمخانۀ هجران اېتر بۏلدی.

فراق اۏتینی کۏرکیم تۏلدیریب کۏکسیم اۏچاغینی،
اېتیب شیش استخوانیم، بغریمی بریان اېتر بۏلدی.

جمالینگ پرتویدن بۏلگن آیدین کۏزلریمنی کۏک،
ینه بیر نېچه آی سېندن جدا گریان اېتر بۏلدی.

نه خوش وصلینگ اوییده کېچه-کوندوز میهمان اېردیم،
کۏنگیل یادینگنی اېندی جان ارا مهمان اېتر بۏلدی.

جدا سېندن یوررگه یۏق مېنگه بیر ذرّه هم طاقت،
نېته‌ی، تقدیر بیزگه بویله بیر فرمان اېتر بۏلدی.

کۏزیمدین قان تۏکیب هم ییغله‌سم هجرینگده عیب اېرمس،
کۏنگیل گلزاری چون کیم لاله‌دن سامان اېتر بۏلدی.

نگاریم، گلعذاریم، گلشنیم، باغیم، گلستانیم،
مېنی بو چرخ سېندن ایرو سرگردان اېتر بۏلدی.

امان بۏلگین، نې بۏلسه اېندی یۏق تقدیرگه تدبیر،
جفانی جانیمیزگه چرخ بدپیمان اېتر بۏلدی.

نصیب اېرسه ینه کۏپدیر کولیب-اۏینب یورر کونلر،
نې‌تانگ کۏنگیلنی بو امّید اگر شادان اېتر بۏلدی.

ورونژ (روسیه)، | میزان ۱۳۵۸ (اکتوبر ۱۹۷۹)

تاشکپنت
(تاشکپنت شهری‌نینگ۲۰۰۰ ییللیک بیره‌می مناسبتی بیلن)

تاشکپنت، ای دۆستلیک شهری و تینچلیک مظهری،
بخت اویی، خوشلیک دیاری همده راحت بستری.

ایش یپری، ایجاد مُلکی، علم و عرفان مرکزی،
هم بیلیم یورتی، ادب گلزاری، صنعت مفخری.

گللرینگنی قیسی رضوانگه برابر اَیله‌سم،
سوولرینگگه تپنگ قیلورمن قیسی جنّت کوثری؟

هر تامان کۆز باقسه گل موجیگه نظّاره دُچار،
هر طرف یوز توشسه خوشلیک، شادمانلیک منظری.

کۆز قمیشتیرگه‌ی آچیلگن هر تامان بُستانلرینگ،
هم کپزیب یورگن او بُستانلر ارا خیلِ پری.

کیم قلم تپبره‌تسه باغ و لاله‌زارینگ وصفیده،
بپگمان رنگین بولور گل بپراغیدپک دفتری.

اؤیله ساچدینگ یاغدوکیم بؤلدی خجل حتّا قویاش،
سیندن، ای شرق آسمانی‌نینگ درخشان اختری.

کؤپ زمانلردن بیری سیندە اپریشگن بختیگه،
شادمان قؤینینینگده هردایم یشر یاش و قری.

بیردی تاریخ ایکّی مینگ ییللیک تمدّندن نشان،
کیم ظهور اپتدی بو ییرده سین قوریلگندن بیری.

آشکارا جلوه کؤرگوزگن یوزینگ کؤزگوسیده،
اؤتمیشینگ بیر ساری و حاضرگی چاغینگ بیرسری.

گُلله هردایم، یشه آباد دنیا باریچه،
کیم اپرورسن اؤزبیکستان مُلکی‌نینگ زیب و فری.

تاشکینت، | ۱۹۸۳/۱۳۶۲-ییل سنبله/سپتامبر آیی

یشنه‌سین!

ای وطن، مهرینگده دایم جسم ایله جان یشنه‌سین،
غنچه‌دپک کؤنگیل وفا باغیده خندان یشنه‌سین!

لاله سونسین بوستانینگده قدح یاقوتدن،
گل توزیب مجلس گلستانینگده ریحان یشنه‌سین!

گُللەسین محنت‌سپور خلقیم قؤلی تپککن یپرینگ،
تا کؤنگیل، نظاره توشگن پیتی هریان، یشنه‌سین!

تپنگ اولوسلر اولکه ایچره دؤستلیک بیرله یشب،
خدمت ایلنگ کیم وطن، بو جانگه جانان یشنه‌سین!

ای جفا چپککن اولوس، قامت چپک اپرکینلیکده کیم،
اؤینه‌سین شمشاد و هم سرو خرامان یشنه‌سین!

اولکه‌میزده برچه تبعیض ایلدیزی توبدن قوریب،
دؤستلیک نخلی ثمر باغلب بو دوران یشنه‌سین!

مقصدیمیز تینچلیک، تپنگلیک، برادرلیک اپرور،
بو شرفلی غایه‌نی قؤللاوچی انسان یشنه‌سین!

وطن

گلدیاریم، لاله‌زاریم، آنه توپراغیم وطن،
گلستانیم، بوستانیم، گلشنیم، باغیم وطن.

بختیم، اپرکیم، سپوگیم، اقبالیم، امیدیم، طالعیم،
راحتیم، قلبیم حضوری، همده جان ساغیم وطن.

دلده مهریم، تیلده ذکریم، جانده ذوقیم دایما،
دردلی کؤنگلیم دواسی، مرهمِ داغیم وطن.

یپر یوزیده بار اؤسیملیککه مکان راغیم مپنینگ،
باش کؤترگن کؤک سری آلتینگه کان تاغیم وطن.

جانه‌جان یورتیم، گؤزل اولکم، سپویملی کشوریم،
آنه توپراق، زادگاهیم، شهر و قیشلاغیم وطن.

خدمت اپتگوم شوکت و شانینگنی آرتتیرماق اوچون،
کپچه و کوندوزده باغلب بپلگه بپلباغیم وطن.

ای، حیاتیم گلشنیگه جان بغیشلاوچی بهار،
یشنگه‌ی سپندن گل و گلبنده یپراغیم وطن.

کابل، | ۱۳۶۳-ییل میزان آیی

شوم تاووش

گل آچیلگه‌ی باغ ارا کؤکلم تیکن قیزغنسه هم،
خوشنوا بلبل اؤقیر، زاغ و زغن قیزغنسه هم.

قیزغنور یار التفاتینی کؤریب بیزگه رقیب،
باک ایمس، چون یار لطفی مین بیلن، قیزغنسه هم.

هر کیشیگه کیم بیلیمدن بار اولوش، یؤق اونگه غم،
ایچ قرالیک بیرله هر بی‌علم و فن قیزغنسه هم.

هیچ ییرگه ییتمگه‌ی قیزغنچ‌نینگ شوم تاووشی،
بؤق اوریب، سورنا چالیب، اؤینب اتن قیزغنسه هم.

ای صبا مشّاطه‌سی، یار ایکّی زلفینی تره‌ب،
مشکبار ایتگیل بو عالمنی ختن قیزغنسه هم.

یازیب او آی‌نینگ معنبر کاکلی وصفین، لبیب،
دفترینگنی سنبلستان ایت، چمن قیزغنسه هم.

کابل، | ۱۳۶۳-ییل ۲۳ اسد

نظم قصری

اؤغان تابوغیگه نې یازوغی اؤتگن حزین قول‌من،
که یاندیم نازه هریان باغلب امّید ایله کؤنگول من.

تیلیم تورکي، دیاریم اندخوی، اپرکین یوریب کېزگوم،
شبرغان، میمنه، بلخ و قَطَغَن همده سرپل من.

قیان بارسم شرافت شیشه‌سی قؤینیمده دیر دایم،
قیله آلمم صراحیدېک قموق مجلسده قُلقُل من.

رقیبا، بو خزان دشتیده لاش ایزلاوچی قوزغون‌سن،
ادب یشناق بهارستانیده سَیراقی بلبل من.

قلم ایلگیمده تورک الفاظیدین اینجو ساچر تینمه‌ی،
اگر دستان یوریتسم اوشبو تیلده یا تغزّل من.

خیالیم اؤیله موزونلیکنی سېزماقده دقیق اؤلدی،
که گویا نظم قصرین کؤک سری چېکماقده شاقول من.

معانی یوسفی‌نینگ جلوه سیدن محو اېتیب اېلنی،
ادب‌نینگ مصری بازاریگه سالگوم شور وغلغل من.

سؤز اینجوسی مېنگه گنج و مقامیم فقر کنجی بس،
لبیب، اصلا اؤگون منصبگه کؤرگوزمیم تمایل من.

مزار شریف،۱۳۷۱-ییل عقرب آیی

نازنین طبیب

خوشا کیم سرونازیم دردمند اپلگه طبیب اپرمیش،
کپچیب بیر عمر اونینگ بیر دردمندی هم لبیب اپرمیش.

تیلب حاذق طبیبیدن دواسیز دردیگه درمان،
اونینگ کؤییده کؤپ آواره و زار و غریب اپرمیش.

اگر سپن حُسن گلزاریده آچیلگن ینگی گل‌سن،
سپنی سپوگوچی هم حُسنینگگه شیدا عندلیب اپرمیش.

طبابتدن اگر آگاه اپمس بو عاشق زارینگ،
بیلورسن کیم سخنساز و سخندان و ادیب اپرمیش.

«کؤنگیلدن بار اپرور کؤنگیلگه یؤل» دپرلر، ولی کؤنگلینگ
مپنینگ کؤنگلیم غمیدندیر خبرسیز، بو عجیب اپرمیش!

مزار شریف، | ۱۳۸۲-ییل ۹/۸ اسد کپچه‌سی

تورکانه قۆشیق

زمانه بیزگه هر دم کۆرسه‌تور نیرنگلر، جانیم.
ایسینگنی ییغ، کۆزینگ آلده‌تمه‌سین بو رنگلر، جانیم!

تیریکلیکده کۆنگیلنی تازه اسره کینه و کیکدن،
که کۆزگونی قاره‌یتیرگه‌ی غبار و زنگلر، جانیم.

اۆقوولیگه بیلیم بیرله ادب چین قدریت هر چاغ،
بو معنانی توشونمس، حیف کیم کلپنگلر، جانیم.

تاپه‌ی دیسنگ ادبدن بهره، هر سۆزده چوقور اۆیلن،
اولوشنی تینگ آلالمس کاسه‌سی یلپنگلر، جانیم.

شاشیل مقصد تامانگه، تۆغری یۆلدن هیچ قچان چیقمه،
ایاغینگنی تغین آغریتمه‌سین خرسنگلر، جانیم!

عجب دوران که هر کیمسه چالور اۆز آتیگه چالغو،
نیچوک یاقسین قولاقلرگه بو تور آهنگلر، جانیم؟!

تیلی بیرله دلی بیر خیل ایمس ایریم کیشیلرنینگ،
اوزاق، قیلمیشلریدن سۆزلری، فرسنگلر، جانیم.

اولوسدیر تینچلیک چنقاغی، یاووزلر اوروش ایستر،
نېچه ملّت بیلن مذهب آتیدن جنگلر، جانیم؟!

حیاسیز کیمسه‌نی تنقید ایله اصلاح اېتیب بۆلمس،
اۆگیت تینگلب تأثرلنمگه‌ی بېننگلر، جانیم.

بیراولر دېر که تورکانه قۆشیققه فارسی قۆشمه،
نې یازوق مېنده؟ قاتیلگن ایسه فرهنگلر، جانیم!

لبیب، اېت سۆزبیلرمان آرقه‌داشلرگه سۆزینگ تارتیق،
نېتانگ بو اینجولرنی ساغینیب دلتنگلر، جانیم.

کابل، | ۱۳۹۱-ییل جمعه ۱۷-قوس

اپلگه خدمت

اپلگه خدمت یۏلیده کېچگن حیاتینگدیر گۏزه‌ل،
بو صفت تاریخده سقلنسه آتینگدیر گۏزه‌ل.

چون تیریکلیک یۏلیدیر، بیلسنگ، کوره‌ش باشدن ایاق،
بو کوره‌ش-له خلق اوچون یۏغریلسه ذاتینگدیر گۏزه‌ل!

یېر یوزینی تازه‌لب یاووزلرنینگ ظلمیدن،
اوچسنگ اېرکینلیک سماسیگه، قناتینگدیر گۏزه‌ل!

اپلگه صادق بۏل، کوره‌ش دایم اولوس حقّی اوچون،
اوشبو یۏلده ایکّیلنمسدن ثباتینگدیر گۏزه‌ل.

حق-عدالت یۏلیده چیقسنگ کوره‌ش میدانیگه،
بۏز بېداوینگ اۏینه‌تیب، میدانده آتینگدیر گۏزه‌ل!

کۏپ سېویملیدیر عزیز اولکه‌نگده هر شهر و دیار،
فاریابینگ، کابلینگ، بلخینگ، هراتینگدیر گۏزه‌ل.

اپل- اولوسگه تینچلیکده کېچسه هر بیر لحظه خوش،
بیره‌م و نوروز ایله عید و براتینگدیر گۏزه‌ل.

تېنچلیک-تېنگلیک یۏلیده گر کوره‌ششنگ بې‌امان،
ملت آلقیشلر سېنی، اېزگو صفاتینگدیر گۏزه‌ل!

ای قلم، یاز شعرلر اپل حقّینی ایلب دفاع
هر سۏزینگ اینجودن آرتیق، هم نکاتینگدیر گۏزه‌ل!

کابل، | ۱۳۹۲-ییل اسد آیی

آدم سیمان موجودلر

کیم کؤریبدیر ینگی تور آدم‌سیمان موجودلر؟
معرفتسیز، معنویتدن یییراق مردودلر!

برچه‌سی جهل مرکّبده، ولی دانای کُل،
کؤپ شقی معناده، اما افتیدن مسعودلر.

لایق اپرمس کیمسه حُرمتگه اولر آیینیده،
دِرهم و دینار بو کِبر اهلیگه معبودلر.

نپگه یاقتیرسین «کلیم» ایله «خلیل» ارشادینی،
چون اولردیر اصلیده «فرعون»لر، «نمرود»لر.

تاجر، امّا یؤق دکانیده مروّتدن متاع،
مالک، امّا مُلکیده عین زیاندیر سودلر.

نپچه آرتسه بایلیگی، یوز آنچه آرتر حرصی هم،
دهر اسیری قیلدی او اپلنی بو تار و پودلر.

نپ فضیلتدن دپمه، یؤقدیر اولرده بیر اثر،
گرچه هر انسانده بار اوستونلیک و کمبودلر.

سېوگی قۇشیغی

کېل آرقه داش، بشرنی سېو، وطننی سېو،
حیات گلشنینی سېو، چمن‌نی سېو!

چمن‌ده هر چېچکدیر اۇزگچه گۇزل،
گلاب و یاسمین و نسترننی سېو!

ثوابت و سیاره کۇک یوزین بېزر،
هم آی و کون – بو شمع انجمننی سېو!

بهار و یاز و کوز و قیش بو تۇرت فصل
بری گۇزل، قویاش، بولوت، تومننی سېو!

چو سېوگی‌دیر حیات‌نینگ گۇزللیگی،
زمین و آسمانننی سېو، زمننی سېو!

فرزانه صنعتکار

نازنینلر ایچره صنعت بابیده فرزانه‌دیر ،
هم گؤزللیکده مثالی بؤلمه‌گن دُردانه‌دیر.

عشق دنیاسین چیرایلی عشوه و نازی بپزر،
صنعت ایچره سِحرلی آواز ایله ارا افسانه‌دیر.

انجمنده جلوه کؤرگوزسه جمالی شعله‌سی،
حُسنیگه باققن کیشی بو شعله‌گه پروانه‌دیر.

رقص و آوازیگه مفتون کؤپ ساچی‌نینگ تاریدن،
کویله‌گن پیتیده کیم یوز ناز ایله تؤلغانه‌دیر.

او گؤزللیک بیرله صنعت ملکی‌نینگ فرزانه‌سی،
هم سوچوک آواز ایله ناز اپتماغی شاهانه‌دیر.

تولُّد کونیم مناسبتی بیلن

کؤز آچمیشم جهانگه تؤستدن اراده‌سیز،
تپگره‌مده هر نې چپکدی قد، اپردی افاده‌سیز.

باشدن کپچپیرمیشم ساووق کونلرنی قلتیره‌ب،
هم اؤتکزیب ایسیق کپچه‌لرنی شباده‌سیز.

گه باش سوقیب عمیق تفکر یقاسیگه،
گاهی خیال عالمیده مست، باده‌سیز.

بیر دم خیالگه بپریلیب، گاه غم چپکیب،
دردا که عمر کپچدی بو نوع استفاده‌سیز.

قیمتلی عمر نقدینی یغما قیلور زمان،
سپندن آلور او بار و یؤغینگنی اعاده‌سیز.

بپردی زمان خبر که توغیلگن کونیم، بوگون
اپرمیش که آی و ییل اؤته‌دیر استفاده‌سیز.

مقصودینگه اپریشماق اوچون تنله تؤغری یؤل،
منزلگه کیم یپتیشدی یوریش بیرله جاده‌سیز؟

نفسینگ اسیری بؤلمه گر اپرکینلیک ایسته‌سنگ،
نپچون که نفس تپلبه بیر ایتدیر قلاده‌سیز.

اؤرتاقلر، اونوتمه‌دی سیزنی لبیب هیچ،
نؤلغه‌ی که یؤقله‌سنگیز اونی هم دعاده سیز.

ینگی فکر و تخیل
(حضرت نوایی غزلیگه نظیره)

نه یپرسیز آلقیش و نه چاو و نه آوازه ایسترمپن،
اولوشیم بؤلسه نې مقدار، اؤشه اندازه ایسترمپن.

ینگی فکر و تخیّل شهریگه کیرماقنی مؤلجللب،
ینگی یؤل اختررومن، ینگی بیر دروازه ایسترمپن.

اوچیبدیر سؤز کپلینی حُسنی رنگی اوشبو دورانده،
یوزیگه ینگی فکر آرایه‌سیدن غازه ایسترمپن.

کؤنگیل ملکین زمانه غملری باسقینچیسی بوزدی،
خیالینگنی، اونی آباد اپترگه، رازه ایسترمپن.

تیریکلیکده اپمسدیر عیب اده‌شماق و قیدیرماق یؤل،
حقیقت جاده‌سینی یؤلدن آزه-آزه ایسترمپن.

نې‌چاره، اپسکی قیغولر بیلن کپچدی اپسه عُمریم،
نشاط و شادمانلیک اپندی تازه-تازه ایسترمپن.

وجودیم هر نپچه کیم هاردی و تالدی چپکیب محنت،
اونینگ دفعیگه آرتیق اویقو یؤق، خمیازه ایسترمپن.

پریشان بؤلدی اسرو غم یپلیدن کؤنگیل اوراقی،
طربدن اونگه، ساقی، سون چاغیر، شیرازه ایسترمپن.

بوتون انسانیتگه صلح، تینچلیک خوش شعارینی،
اؤقیی-اؤقیی تیلرمن همده یازه یازه ایسترمپن.

چیقر کوشک آرزوسینی، لبیب، آرتیق خیالینگدن،
یپتر کیم یار کؤییده تورگه کازه ایسترمپن.

سپوگی تپلبه‌سی

(حضرت نوایی غزلیگه ایکّینچی نظیره)

دپدیم دلبرگه: حُسنینگنی بلند آوازه ایسترمن،
دپدی: وصفیمگه اشعارینگنی تازه-تازه ایسترمن.

دپدیم: غمزه‌نگ اؤقیدن چاک اپترسن نې اوچون کؤکسیم،
دپدی: کؤنگلینگ اویی اشغالیگه دروازه ایسترمن.

دپدیم: اندازه‌سی بارمی بو خسته جانغه جورینگ‌نینگ؟
دپدی: عشق ایچره مپن صبرینگنی بې‌اندازه ایسترمن.

دپدیم: زلفینگ کبی اسرو پریشان کؤنگیل اوراقی،
دپدی کیم: اونگه زلفیم تارینی شیرازه ایسترمن.

دپدیم: غمزه‌نگ نپچون قان تؤککه‌لی دایم اپرور مایل،
دپدی کیم: لاله رنگیدن یوزیمگه غازه ایسترمن.

دپدیم: بؤلمیش نپچون بو اپسکی سپوگووچیگه مهرینگ آز،
دپدی: ینگی زماندیر، مپن-ده عشقِ تازه ایسترمن.

دپدیم ییغلب: قچان وصلینگگه یپتکورگونگ لبیب‌ینگنی،
کولیب ایدی: او سپوگی تپلبه‌سینی نازه ایسترمن.

ملک‌سن یا بشر، یا حور و غلمان‌سن، بیلیب بؤلمس
بو لطف و بو نزاکت بیرله سېندین ایریلیب بؤلمس
بابا رحیم مشرب (۱۶۵۷-۱۷۱۱)

باشینگنی تیک توت و ...
(مشرب غزلیگه نظیره)

بوگوننی خوش کېچیر، تانگله نېلر بؤلگه‌ی، بیلیب بؤلمس،
بیلالمه‌ی نقد قدرین، نسیه‌لرگه اینتیلیب بؤلمس.

قیېرده بؤلسنگ و هر ایش که قیلسنگ اوز حدینگنی بیل،
بؤیینگدن یوکسك اؤلگن شاخه‌لرگه آسیلیب بؤلمس.

یشب فقر اوییده هر نې که یېتسه رزق، قانع بؤل،
قؤلینگده یؤقسه امکان، ایستگینگ حاصل قیلیب بؤلمس.

باشینگنی تیك توت و هم همّتینگنی یوکسك، اې عاقل،
طمعدن هر کس و ناکس قاشیده اېگیلیب بؤلمس.

آچونده خوبرؤلر کؤپ، گؤزل شهر و مناظر هم،
کؤنگیلنی هیچ بیریگه باغلمه، سؤنگ ایریلیب بؤلمس.

ییگیتلیک چاغیده عمرینگ بهاری قدرینی بیلگیل،
چمنگه کوز یېلی اېسگنده گل‌دېک آچیلیب بؤلمس.

نېچه غفلت میدن مست بؤلگه‌یسن، کؤزینگنی آچ،
بو چاغیر کیفی باشدن کېتمه‌گونچه آییلیب بؤلمس.

لبیب، احوالینگ اېرسه هر نېچوک، تمکینلی بؤل تاغدېک،
نېگه کیم خس کبی یېل اېسسه هریان آتیلیب بؤلمس.

انقره/تورکیه، | ۲۰۱۸-ییل ۲۰ اپریل

اندخوی و سرحوض غمنامه‌سی

اندخوییم، نې بلالر باشینگه کېلتوردیلر؟
تشقی یاو و ایچکی دشمن نې توزاقلر قوردیلر!؟

یېمدیلر تۆیمس سولوکلر شربت و شیره‌نگنی کۆپ،
باشینگه توشگنده غم، ایلب تماشا توردیلر.

قَیگه قاچدیلر بوگون او «رهبر» و «رهبرچه»لر،
کیم طفیلینگدن یېتیب مکنتگه دوران سوردیلر؟

اېندی کیم باشینگگه کلفت توشتی، باقمه‌ی سېن سری،
برچه‌سی راحت اوییده یوزلرین یاشوردیلر.

اۆزلری‌نینگ جانلرین اسره‌ش اوچون نامردلر،
بېنوا خلقینگنی دشمن ایلگیگه تاپشوردیلر!

«باغ و بوستان»ینگگه آنت ایچکن غنیملر اۆت قوییب،
یاقدیلر، کۆککه کولینی بی‌ابا ساووردیلر.

قهرتان ساووقده «قۆرغان» و «قرمقول» اهلینی،
اویلریدن ایلب آواره، قیانگه سوردیلر؟

«سولدوز» و «دهیکچی‌خانه» مردمیگه بو نې ظلم،
کیم یېر و کۆکدن باشیگه اۆق و اۆت یاغدوردیلر.

فاریاب‌یمده «سرِحوض» اېلی احوالی آغیر،
باشلریگه، کور که نې آفت-بلا کېلتوردیلر.

بو مصیبتلر نفاق، ایریمچیلیک‌نینگ میوه‌سی،
کیم اوروغینی نېچه خودبین اېکیب اۆسدوردیلر!

دۆست ایله یاونی تنیب آل فاریاب، اندخوی اېلی،
اېندی کیم جانینگ یاقیب، قانینگ بیلن قاووردیلر.

تنله اۆزگه تۆغری یۆل، آزاده و اېرکین یشه،
بونچه‌لر یېتمس‌می کیم اوستینگگه فرمان سوردیلر.

اتفاق و بیرلیگینگ‌دیر بارلیگینگ‌نینگ ضامنی،
یۆقسه یاولر کیمنی یالغیز تاپدیلر، اۆلدوردیلر.

انقره/تورکیه، | ۲۰۱۸-ییل ۸ دیسامبر

تاریخ ییراقلری

اؤیله‌مسدن یان باسیب هر کیمگه حامیلیک نېدیر،
فرق اېتالمه‌ی آریالیک، تورک و سامیلک نېدیر؟

دوست کیمدیر، یاو کیم، بیلمک کېره‌کمس‌می انیق،
یاکه یؤلداشلیک نېچوک بؤلغه‌ی، حرامیلیک نېدیر؟

دؤستلیکده تورک و تاجیک اؤرنک اېردیلر، ولیک
انگله‌مس هر کیم نوایی‌لیک نې، جامی‌لیک نېدیر.

اؤقی بیر یؤل آغده‌ریب تاریخ‌نینگ ییراقلرین،
تاکه بیلگه‌یسن هریلیک، بلخِ بامیلیک نېدیر.

فارسیگه تورک اولوشینی قیاس اېتگن بیلور،
مولوی‌لیک، بوالمعانی‌لیک، نظامی‌لیک نېدیر.

بېردیلر دنیاگه تاریخی ظفرلردن خبر،
اؤقیگن بیلگه‌ی که «یزدی‌لیک» نې، «شامی‌لیک» نېدیر.

هر کیشی اَیتگن سؤزی، اېتگن ایشی تانوق بؤلور،
اونگه کیم دانا کیم اېرمیش یاکه عامیلیک نېدیر.

تېنگ اېمسمی برچه اېل قانونده، ای انصافسیز،
اؤز اوروغینگگه روا کؤرمک تمامیلیک نېدیر؟

یخشیلیک بیرله اگر چیقسه آتینگ کؤپ یخشیدیر،
یؤقسه آتینگ اؤچگنی افضل، بو نامیلیک نېدیر؟

اؤقووچیلر قؤشیغی

بیز اؤقووچیلر بیلیم همده ادب شیداسیمیز
علم و عرفان یؤلی‌نینگ همتلی ره پیماسیمیز

مکتبیمیز علم و عرفان و ادب بوستانیدیر،
بیز بو گلشن‌نینگ نهالی هم گل رعناسیمیز

مهربانلیک کؤرسه‌تیب درس اؤرگه‌تر استادلر،
یاد ایترمیز بیز اؤقیب، شاگردلر اعلاسیمیز.

درس اؤقیش آوازی هر بیر صنفیمیزدن تینگله‌نور،
بیز بو تعلیم اویی‌نینگ یوکسک سپسی، غوغاسیمیز.

حرمت ایتمک اؤقیتووچیلرنی بیزگه فرضدیر،
کیم که علم اؤرگتسه بیزگه، بیز اونینگ مولی‌سیمیز.

خطالرینگ

کؤنگیل، آرزو بیله کېچدی عُمر و نې بؤلدی اېندی هوالرینگ،
نېچه نوحه تارتدینگ و چېکدینگ آه، قنی، کیم اېشیتدی صدالرینگ؟

ساغینیب او قامت و کؤز و قاش، بؤییمیز اېگیلدی و کؤزده یاش،
یشیرین سِریم بوتون اېلگه فاش اېتیب اېزدی بیزنی عنالرینگ .

دېمه یکّه حُسن و گؤزه‌للیگینگ که کؤنگیلنی آوله‌گه‌لی یېتر،
یوریشینگده ناز و ادالرینگ، توریشینگده شرم و حیالرینگ.

قوریب اؤزگه بیرله وفا اویین، ایشینگیز معیشت ایله اؤیین،
مېنگه رشک ایچیده یشش قیین، نېگه آرتدی جور و جفالرینگ؟

نېچه عشق یولیده باوفا بؤلیب ایله‌سم سېنگه جان فدا،
نې قیله‌ی، نصیبیم اېرور جفا، اولوش اؤزگه‌لرگه وفالرینگ.

مېنگه یخشی کؤرسه‌تیب اؤزینی نېچه حیله‌لر قیله‌دیر رقیب،
دېدیم اونگه مېن که بغیشله‌دیم شو لقانگه اوشبو عطالرینگ!

فلک، آه، اېرکینگه قؤیمه‌دی، کؤزینگ آی جمالیگه تؤیمه‌دی،
سېنی یار بیر یؤلی سېومه‌دی، نې اېدی، لبیب، خطالرینگ؟

ناز توفانی

ای دوداغینگده کولیمسنگ ناز، سۏز و کولگو ناز،
نرگسینگدن غمزه ناز و شیوه ناز و اویقو ناز.

نې گۏزل یۏغریلمیش او نازک وجودینگ ناز ایله،
تورسنگ و یورسنگ، اۏتیرسنگ گل آچر هر تورلو ناز.

او قرا مېنگ کیم سوچوک ایرنینگ کناریده مقیم،
تانگ اېمسمی کیم قیلور کوثر لبیده هندو ناز؟!

نازینگ اۏتروسیده تانگ یۏق گر نیازیم بۏلسه محو،
چونکه فانیدیر نیاز اهلی و قالگه‌ی منگو ناز.

هر زمان آیینه‌گه باقسنگ قووانیب حُسنینگه،
فخر ایله ساتگه‌ی کریستال آچونیگه کۏزگو ناز.

جلوه قیلسنگ بېزه‌نیب آلتین تقینچاقلر بیلن،
کۏکس اوزه مرجانلرینگ ناز و اوزوکده اینجو ناز!

سۏزگه لب آچسنگ بۏلور ناز اوستیگه ناز آشکار،
چونکه هر جمله‌نگده آهنگ و بۏغین ناز، اورغو ناز.

عارضینگ باغیده فتّان نرگسینگ ناز ایله بند،
نَیله‌سین قیلمه‌ی ختن گلزاری ایچره آهو ناز؟!

صحبتینگگه هر نې کیم یېتسه سېنگه مېنگزه‌ب قالور،
اېسسه زلفینگ اوزره یېل ناز و یوسه یوزینگ سو - ناز!

ناز توفانینی خوش تمثیل اېتیب «بیدل» دېدی:
ای سېنینگ اوسروک کؤزینگ ناز و کؤز اوزره ابرو ناز!

بو حیات ایچره هر ایش‌نینگ اعتدالی یخشیدیر،
مهر ایله باق بیر زمان بیز ساری، قیلمه اسرو ناز!

بویله کیم زینت بېرییسن سؤزگه دلبر نازیدن،
ساچسه شعرینگدن، اېمس تانگ، هر تامانگه یاغدو ناز.

یار نازیگه، لبیب، اؤزدن نیاز اظهار قیل،
بؤلسه هر یېرده نیاز، البته کېلگه‌ی اوترو ناز.

انقره، | ۲۰۱۹-ییل ۲۹ جنوری

ارغوان باغی

جمالینگ شوقیدن عالم کؤزیمگه ارغوان باغی،
مرادیم سیرِ باغ اپتسم سپنینگ-له ارغوان چاغی.

چپچکلردن کؤزیمگه خوش کؤرونور ارغوان رنگی،
کؤنگیلده بار اوچون بیر ارغوان گل عشقی‌نینگ داغی.

نې قیلسون ارغوانی باده ایچمه‌ی دهر بزمیده،
او مقبل کیم بار اونده ارغوانی‌چهره اؤرتاغی.

نې‌تانگ توتسه آچوننی یاسمین و ارغوان عطری،
گر آچسه تانگ نسیمی ارغوانی کؤیلَگینگ باغی.

بؤیبدیر او گؤزل حُسن آرتتیرورگه سیرِ باغ ایلب،
یناغین لاله بیرله، ارغوان گل بیرله تیرناغی.

خیالیده اونینگ کیم ارغوان کؤیلَکلی دلبردیر،
کؤرینور ارغوان‌زار اونگه هریان سؤلی و ساغی،

قچان کپتگه‌ی او خوشبخت ایلگیدن اوچماق گلی هیدی،
که یپچسه ارغوانی کؤیلَگینگ باغینی برماغی

لبیب، انداق که اپکدینگ سؤز یپریگه ارغوان تخمین،
عجب یؤق دفترینگ اوراقی بؤلسه ارغوان باغی.

تورکیه، انقره، ۲۰۱۹-ییل ۲۳ آگست

خلعتین تا ایله‌میش جانان قیزیل، ساریغ، یشیل،
شعلهٔ آهیم چیقر هر یان قیزیل، ساریغ، یشیل.
علی‌شیر نوایی

دفتر قیزیل، ساریغ، یشیل!

(فرقلی قافیه بیلن نوایی حضرتلری غزلیگه نظیره)

کییدی اطلس کؤیله‌گین دلبر قیزیل، ساریغ، یشیل،
یورسه هر یان موج اورر گللر قیزیل، ساریغ، یشیل.

ساغینیب اؤتلوغ یناق اوزره مېنگی اسپندینی،
کؤنگلیم ایچره خوش یانر مجمر قیزیل، ساریغ، یشیل.

لاله و نرگسنی کؤکلم سبزه اوزره سیر قیل،
کیم بونینگدېک یؤق گؤزل منظر قیزیل، ساریغ، یشیل.

یوزنی گلگون، ساچنی آلتین، قاشنی زنگاری بېزر،
کؤرگن اېل رنگین کمان اؤیلر قیزیل، ساریغ، یشیل.

هر کون اېل قان ایچره، ظالم آلتین و دالر ییغر،
اؤیلمه کیم خوشنمادیر هر قیزیل، ساریغ، یشیل!

دهر ارا بیررنگلی بؤل، تؤغری یؤلدن آزمه‌گیل،
یؤقسه بوقلمونگه کؤپ مظهر قیزیل، ساریغ، یشیل.

اېتَگی قاندیر شفقدن، بیر یان انجم گللری،
گر کؤرینور طارم اخضر قیزیل، ساریغ، یشیل.

گر بساطینگده عقیق، آلتین، زُمُرُّد یؤق، لبیب،
باک اېمس، قیلدی سؤزینگ دفتر قیزیل، ساریغ، یشیل.

انقره، ۲۰۱۹-ییل ۲۶/۲۵ نوامبر کېچه‌سی

قاش مثنویسی

یوزینگدپک گل آچیلمه‌یدیر حمله‌ده،
سپنینگدپک حور یؤق هیچ بیر محله‌ده.

دوداغینگ بالی دردیمگه شفادیر،
اونینگ کیفیتی یؤقدیر عسله‌ده.

کؤزینگ و کیرپیگینگ، قاشینگ کؤنگیلنی،
اوره‌ب آلدیلر، او قالمیش قمله‌ده.

یازرمن مثنوی قاشینگنی اپسلب،
غزالینگ یاد اپترمن هر غزله‌ده.

گمان قیلمه: «مپنی سپودی بوگون»، دپب،
جمالینگگه اپدیم عاشق ازله‌ده.

سپویشگنلرنی بیر-بیردن اییرمس،
اگر انصافی بار اپرسه اجله‌ده.

سپنینگ وصفینگنی کویلر کؤکده زهره،
نپ پروا بؤلسه گر نکبت زحله‌ده.

قنی حُسن و نزاکتده سپنگه تپنگ؟
که مپنگزه‌ش هم کؤپ اپرمس، بار اقله‌ده!

اوزاقدن دعوی حُسن اپتدی، آینی
کپچیر، کاثبات اپته آلمس عمله‌ده!

ساچی وصفیده سؤزینگ بؤلدی دستان،
لبیب، او اؤقیسین هر تون مثله‌ده.

انقره/تورکیه | ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۹

نسترن

سېوگی باغیده یناغینگ اسرو زیبا نسترن،
هم دوداغینگدیر کولیمسنگ چاغی رعنا نسترن.

کؤزینگ و زلف و یوزینگنی کؤرگه‌لی قیلدی نثار،
باغ، نرگس بیرله سنبل، تورلی گل تا نسترن.

یوزینگه اؤزینی اؤخشتماق اوچون ایلر تلاش،
بو سببدن باغ ارا بؤلدی دل‌آرا نسترن.

ناز ایله گل سَیریگه قؤیسنگ قدم گلزار ارا،
باش اېگر در حال اویلگندن سراپا نسترن.

هر زمان کیم سېن‌سیز اېتسم آرزو گل سَیرینی،
کؤزلریمگه‌دیر تیکن نرگس، کاملیا، نسترن.

بؤیینگ و زلفینگ، یوزینگ فکریده باقسم هر طرف،
سرو و سنبلنی کؤریب قیلگوم تماشا نسترن.

آی، نې اېرمیش کؤکده کیم، اؤزنی یوزینگگه تېنگ توتر،
یا چمنده قیلسه تقلیدینگ، نې پروا، نسترن!

نېچه کیم باقدیم، یوزینگدېگ گل چمنده کؤرمدیم،
یؤق یناغینگدېک گؤزل گل یا فریبا نسترن.

وه، نې خوش دُر ساچدی کلکینگ کؤرکه‌بایینگ وصفیده،
سېنگه تقدیم اېتسه ارزیر دسته گل یا نسترن!

انقره/تورکیه، | ۲۰۱۹-ییل ۵ نوامبر

آنه تیلینگ

اؤزبېگیم، ملّی غرورینگگه اساس آنه تیلینگ،
خلق ارا فخر و سرورینگگه اساس آنه تیلینگ.

سؤزله‌سنگ آنه تیلینگده روح و جان راحت تاپر،
یعنی آسایش، حضورینگگه اساس آنه تیلینگ.

کؤزلرینگ چقنر بیراودن تینگله‌سنگ اؤزبېکچه سؤز،
نې اوچون کیم کؤزده نورینگگه اساس آنه تیلینگ.

اؤز تیلینگ بیرله هر ایشنی آلغه سورماق نې گؤزل،
هر یوموش، برچه امورینگگه اساس آنه‌تیلینگ.

اؤز تیلینگده سؤزله‌سنگ هر قنچه، کؤنگلینگ ذوق آلور،
چونکه شکسیز، شوق و شورینگگه اساس آنه تیلینگ.

اؤز تیلینگده قیلگه‌لی فرهنگ و تاریخینگ مرور،
اَیله جهد، اوشبو مرورینگگه اساس آنه تیلینگ.

منطق، استدلالینگ اؤز آنه تیلینگده کوچلیدیر،
چونکه قوَّت بیرله زؤرینگگه اساس آنه تیلینگ.

هر اولوس‌نینگ بارلیغی اثباتیدیر اونینگ تیلی،
بیل که تاریخ و ظهورینگگه اساس آنه تیلی.

بایېتیب ایجاد ایله آنه تیلینگ اسره، لبیب،
کیم تفکر هم شعورینگگه اساس آنه تیلینگ!

انقره، تورکیه، | ۱۳۹۸-ییل ۲۱ حوت (۲۰۲۰-ییل ۲ فبروری)

کؤنگلوم ایچره درد و غم اوّلغیلرغه اؤخشه‌مس،
کیم اول آی‌نینگ هجری هم اوّلغیلرغه اؤخشه‌مس.
علی‌شیر نوایی

محتشم شعر
(نوایی غزلیگه نظیره)

کؤنگلیم آلگن او صنم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس،
حُسن و استغناسی هم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

کؤپ کؤرییمن خوش ادا، گلگون قبالرنی، ولی،
اوشبو طاووس اِرم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

تورک و یغما و چگل مشهور اِیدی حُسن ایچره، لیک،
بو فرنگی‌وش عجم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

جوری آز، لطفی اؤکوش اِیردی مِینگه بوندن بورون،
اِیندی کیم اَیلر ستم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

عشق ارا واجب ییغی، لیک او پری‌نینگ هجریدن،
بو صفت کؤزیمده نم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

مېن تیلب وصلین مدام و تاپسه اوندن اؤزگه کام،
اوشبو جان اؤرتر الم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

مېن سېویب بیر عُمر اونی، او اؤزگه توتمیش اؤزگه یار،
وه نېچوک اؤلمه‌ی، بو غم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

قیل حکایت وامق و مجنون‌دن، اما مېنده‌گی،
عشق ارا بو کیف و کم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

هر نېچه کیم تیزدی سؤز دُرّینی نظم اهلی، لبیب،
اوشبو شعرینگ محتشم، اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

۱۳۹۸-ییل دلو ۲٦/۲۵ (میلادی ۲۰۲۰-ییل فبروری ۱۵/۱٤) کېچه‌سی
(کابل- استانبول ارا هوا یؤلی اوچغوچ ایچیده ایتیلدی.)

تا سېنینگدېک قاتلِ خونخواره‌یی باردور منگه،
بالله ار اؤلمکدین اؤزگه چاره‌یی باردور منگه.
علی‌شېر نوایی

کؤنگیلده‌گی یاره

تا کؤنگیل‌دېک کوییده آواره‌یی باردیر منگه،
قیده بو سرگشته‌لیکدن چاره‌یی باردیر منگه.

بؤیله کیم یاش اؤرنیگه کؤزدن آقر هر لحظه قان،
عشق تیغیدن کؤنگیلده یاره‌یی باردیر منگه.

کؤزلریم بؤلسین جمالینگ نعمتیدن بېنصیب،
اؤزگه‌لر حُسنیگه گر نظّاره‌یی باردیر منگه.

عشقدن قؤیگن بو نوع اؤت بارلیغیم بنیادیگه،
یؤق کؤنگیل، کؤکس ایچره آتشپاره‌یی باردیر منگه.

عمر نقدین عشقیده صرف اېتدیم، امّا بیر یؤلی
دېمه‌دی کیم عاشقِ بیچاره‌یی باردیر منگه.

یېرده نه اقبالدن بیر یؤل یوزیمگه کولدی تانگ،
کؤک اوزه نه بختدن سیّاره‌یی باردیر منگه.

تون و کون مسکن خیالیم شیشه‌سیده تنله‌میش،
خلوت ایچره گر پریرخساره‌یی باردیر منگه.

هجریده ییغلب وجودیم اویی یپمرپلسه نې‌تانگ،
بویله کیم کۆز یاشیدن فوّاره‌یی باردیر منگه.

گر نصیبیم یۆقسه دنیا گنجیدن، غم تاغیده،
اورگه‌لی باشیمنی سنگِ خاره‌یی باردیر منگه.

هر نېچه غربتده بۆلسم کۆز یاشی‌نینگ طفلی‌دېک،
آنه توپراغیم کبی گهواره‌یی باردیر منگه.

چرخ زالی مکریدن یۆق ذرّه پروایيم، لبیب،
بی‌محابا دلبرِ مکّاره‌یی باردیر منگه.

انقره/تورکیه، | ۲۰۲۰-ییل مارچ ۹/۸ کېچه‌سی

کرونا و شعر

«کرونا» خوفی انسانلردن آلمیش شعر ذوقینی،
که یعنی ذوقی‌نینگ بؤینیگه سالمیش وهم طوقینی.

شونینگ‌چون گر نوایی هم تیریلیب کېلسه شعر اَیتیب،
نې امکان اویغاته آلگه‌ی بو اېل‌نینگ ذوق و شوقینی!

سخندانلیک رُموزیدن اوزاقدیر کؤپچیلیک انداق،
کیم آسان اَیله‌مسلر فهم سؤزنینگ تحت و فوقینی.

بو سؤز آیدین که سؤزنینگ صنعتی هم بیر تیزیمدیر خاص،
کېره‌کدیر بونده بیلمک سوز چېریگی سمتِ سوقینی.

کرونا یؤق بؤلیب کېتسین حیاتیمیزدن و بو اېل،
ینه تاپسین ادب‌نینگ لذتینی، شعر ذوقینی!

۲۰۲۰-ییل ۲/۱ اپریل کېچه‌سی

ایکّی سلطان

بار عجب بیر اولکه، اونگه برچه حیران بچّه‌غر،
آتینی قۆیمیشلر «افغان» بیرله «اِستان» بچّه‌غر!

اوشبو آت بو توپراق اوستیگه قۆییلگندن بېری،
بختسیز خلقی‌نینگ ایشی آه و افغان بچُه‌غر!

بوندن آلدین بار اېدی تاریخده قوتلوق آتی،
دېر اېدیلر اونگه تورکستان، خراسان، بچّه‌غر!

جاهل و ساتقین، تعصُّب اهلی بونده حکمران،
دانش و فرهنگ اېلی بی‌سر و سامان بچّه‌غر!

کۆکنار اېکماق و مفسدلیکده دنیا بۆییچه،
دانگ چیقرگن، آفرین بو «ملک افغان» بچّه‌غر!

گاه انگریز اونگه حاکم، گاه امریکا و روس،
اۆینه‌تور برماقده پاکستان و ایران بچّه‌غر!

قیرق آلتی اولکه حیران باشقره‌آلمه‌ی اونی،
طُرفه بو کیم اېندی اونده ایکّی سلطان بچّه‌غر!

اؤنده بیر قتنشمه‌گن سیلاوده ایل، رایینی لیک،
آلتی آیده هم سنش بؤلمبدیر آسان بچّه‌غر!

سؤنگگیده «ایرکین کمیسیون» غَناگه قاووشیب،
اَیله‌میش مسکین «غنی»نی غالب اعلان بچّه‌غر!

چونکه امپریال کوچلردن آلورمیش کوچنی او،
اجنبیلرگه ایمیش خدمتده چقُان بچّه‌غر!

بیش ییل ایچره خدمتی کؤپ آشگن ایرمیش اولکه‌گه،
دَوریده ایلّیک مینگ عسکر بؤلدی قربان بچّه‌غر!

عِرقچیلیکده ینه یؤقمیش تینگی تاریخده،
بو یؤسونده ایشلری اسرو نمایان بچّه‌غر!

تیل بیریکتیریب بویوک باداری بیرله بو جناب،
قیلگوسی آزاد بیش مینگ جانی الآن بچّه‌غر!

بیر تامان قومی اولوغلر قوّتیدن کوچ آلیب،
«تینگری‌قول» دیرمیش بیزینگدیر اینده‌ی دوران، بچه‌غر!

اؤزنی یورت باشی اتب، اؤز نوبتی بیرله او هم،
صادر اَیلر مملکتده تورلی فرمان بچّه‌غر!

بو صفت بیر پایتخت ایچره ایکی خُسرو مقیم،
هر بیریسی اؤزیچه قدرتلی قاآن بچّه‌غر!

ایکّی تخت و تاج، ایکی کابینه و ایکّی سرای،
ایکّی شاهنشه، ایکی خان، ایکّی خاقان بچّه‌غر!!

حکمرانلیک قیلسه بیر شهر ایچره ایکّی شهریار،
بوندن آرتیق‌می بؤلور شوکت بیلن شان بچّه‌غر!

خلق باشیگه، بیراق، کپلگن قرا کونلرگه باق،
آچلیق و ایشسیزلیک و کؤز نم، کؤنگیل قان بچّه‌غر!

قیگه بارسین، نَیله‌سین، کیمگه سیغینسین اپندی خلق؟
حددن آرتیق بینوادیر خانه ویران بچّه‌غر!

یپتمه‌گندیک بو مصیبتلر، «کُرونا» بیر طرف،
هیچ قِییمه‌ی اولکه‌داشلردن آلور جان بچّه‌غر!

ای وطنداش، قیسی بیر دردینگنی یازسین بو قلم،
کاشکی تاپیلسه هر دردینگگه درمان، بچّه‌غر!

انقره/ترکیه، | ۲۰۲۰-ییل ۱۲ مارچ

امید خِرمانی

جهاندن بیزدی کؤنگلیم بیر یؤلی، اهل جهاندن هم،
مروّت یخشیدن هم کؤز توتیش ینگلیش، یاماندن هم!

زمانه بوستانی گللریده یؤق وفا هیدی،
نیْتانگ گر قالسه کؤنگلیم یاسمندن، ارغواندن هم!

بیراو یاردمگه کیْلمس، اؤز یوکینگ اؤزینگ کؤتر دایم،
خطادیر یخشیلیک کوتماق رفیقِ جانه‌جاندن هم.

یشش میدانینی تار ایْتدی انسانلیققه یپر و کؤک،
زمیندن شکوه ایْتسم، عیب قیلمه، آسماندن هم!

«کرونا» بیر طرف، سؤنگسیز اوروش، سیل آفتی بیر یان،
وطنداشنی ایْیرور خان و ماندن، بلکه جاندن هم.

آچوننی اوچماق آرزوسیده دوزخگه اؤگیردیلر،
اؤتوندیر بو تموغگه کفر ایْلیدن، مُسْلِماندن هم!

مکین بیرله مکاننی تیتره‌تور مظلوملر آهی،
ولیْکن چیقمگه‌ی بیر سیْس زمیندن هم زماندن هم.

وطن اؤرمانیگه بونده‌ی که ظالم آوچی اؤت قؤیدی،
نیْتانگ آواره بؤلسه قوشلر اوی و آشیاندن هم.

یاووزلر اؤتیدن کول بؤلدی خلق امّیدی خِرمانی،
اثر تاپمه‌یسن ایْندی اونده بوغدایدن، سماندن هم.

بلالرنی یپنگیش یؤلی، لبیب، آری، کوره‌شماقدیر،
کوره‌شمسدن قوتولماق یؤق بلای ناگهاندن هم!

انقره، ۱۳۹۹-ییل ۸ سنبله (۲۰۲۰-ییل ۲۹ آگست)

گلبن عشرتده اوزگیل برگ پیوند، ای کؤنگول،
غنچه دیک بول قان یوتوب کولمکده مانند، ای کؤنگول!
علی‌شیر نوایی

هجر آغوسی

قالمیشم بیر عشق دامیده عجب بند، ای کؤنگیل،
یؤق قوتولماق اوندن ایتسنگ نیچه ترفند، ای کؤنگیل!

یارلیک کؤز توتگنینگ وصلیدن اؤزگه کامگار،
بوالعجب کیم سین خیالی بیرله خُرسند، ای کؤنگیل!

دهر ایلیدن راستلیک کوتمه، اینانمه سؤزیگه،
هر نیچه کیم آنت ایچیب یاد ایتسه سوگند، ای کؤنگیل،

بیزگه هجر آغوسی عشق ایچره نصیب و غیرنینگ،
وصل ارا کامی سوچوک ییب بال ایله قند، ای کؤنگیل!

تورکلیک بابیده «دیوان لغات‌التُّرک» اؤقی،
گرچه تکرار ایتدینگ اسرو «زند و پازند»، ای کؤنگیل!

یار حُسنین اَسره‌مک ایستب یامان کؤزدن اؤغان،
مینگینی قیلمیش یوزی اؤتیگه اسپند، ای کؤنگیل!

یؤق اناتولی‌ده تینگلاوچی لبیب اشعاریگه،
اینندی قیل عزم بخارا و سمرقند، ای کؤنگیل!

انقره، ۱۲ عقرب/آبان ۱۳۹۹-ییل ۱۲ عقرب/آبان (۲۰۲۰-ییل ۲ نوامبر)

ب) مخمس‌لر

ناصحلر اؤگیتی
(مولانا لطفی غزلیگه مخمس)

سیزگه حُسن و کؤرکه‌بایلیك بؤلدی چون لطف ازل،
اونگه ایزگو خُلق و شیرین سؤزلیلیک هم مشتمل،
کؤرمه‌گندی هیچ بیر چاغ ایل کؤزی سیزدیك گؤزل،
«دَورونگیزده عالم و عابد قؤیوب علم و عمل،
بؤلدی فکر و ذکر الرغه دایما صوت و غزل».

باقمه‌سنگ غم، باقسنگ اول کؤز بیزنی ناچار اؤلتورور،
ناز ایله یورسنگ ینه اول قدّ و رفتار اؤلتورور،
حُسنونگ آشوبی خلایقنی قیلیب خوار اؤلتورور،
«قاش و کؤزونگ فتنه‌سی ایل‌نینگ بارین زار اؤلتورور»
بیر بهانه بیش ایمستور آدم اؤغلیغه اجل».

بیزگه ناصحلر اؤگیت دیر: «عشقدین ایلنگ حذر!
کیم محبت‌نینگ یؤلینده اسرو کؤپ خوف و خطر»،
سؤرسک اوشبو ایش علاجین، نی آسیغ، بیدردلر،
«عشق ایچینده چاره ایتورلر: بدل دور یا سفر،
نی بارورغه بیزگه باردور یؤل و نی سیزگه بدل».

کؤرگه‌سین گل جؤشقینین یئتسنگ بهار و نوروزه
لاله آچگه‌ی آل ینگاق، نرگس باقر کؤزین سوزه
بو گمانگه توشگه‌سین باقیب اول آغیز-له یوزه،
«اول آغیزدور یا عسل‌نینگ اریسی گلبرگ اوزه،
نیش ایله نازک نشان قیلدی و تؤلدیردی عسل».

عشق ارا اپگمم بۆیین ناصح‌نینگ ایستک-خواستیغه،
سالمغه‌یمن هم قولاق غیبتچی یلغان-راستیغه،
سپن دغی کۆز یوم بو سودایی قولینگ کم-کاستیغه،
باقمغه‌یمن اۆزگه شادلیقدن ایاغیم آستیغه
گر ایزینگ توپراغیگه باش قۆیغه‌لی تاپسم محل.

بینوا عاشققه جور اپتمه، یازوق، کۆره - بیله،
شفقت اپت باري، ثواب آل، اۆزگه یخشیلیک تیله،
هرنپچه کیم یۆق لبیب ایشی سپنینگ دینینگ بیله،
«گر مسلمانسن بو لطفی کۆنگلون آلغیل جهد ایله،
«کاهلی و کافری» دپب باردورور، آری، مثل».

انقره، | ۲۰۱۷-ییل ۵ آگست

عشق وادیسی
(حضرت نوایی غزلیگه مخمس)

وای کیم هجران تونی، مېن ماه تاباندین ملول،
ثابت و سیّاره و گردونِ گرداندین ملول،
غیر طعنیدین حزین، بېمهر جاناندین ملول،
«اې کؤنکول، بیر نوع اؤلوبمېن اهل دوراندین ملول،
کیم که اندین یخشی یؤقدور، بؤلمیشم آندین ملول».

یار اېشیگیگه باریب اېردیم، دېمیش کېتسون مېنی،
هجر دردین تارته-تارته جانیگه یېتسون، مېنی،
نېکیرەك اېمدی مېنگه جان، اَیت، ترك اېتسون مېنی،
«هجر اگر بودور، نېتەی مېن جاننی، جان نېتسون مېنی،
کیم اېرور هر لحظه مېندین جان و مېن جاندین ملول».

گرچه طوریمده قباحت یؤق خجالت چېککەلی،
وه که معروض اؤلمیشم رنج و کسالت چېککەلی،
کېلمیشم دنیاگه یا جورِ جهالت چېککەلی؟
«تېنگری خلق اېتمیش مېنی گویا ملالت چېککەلی،
کیم دمې یؤق کیم اېمسمېن خلق ناداندین ملول».

نېچه قان یېغلەی باریب گلگون قبالر کؤییده،
کؤزلریمدین ساچیب انجم مەلقالر کؤییده،
اسرەی ایمانیمنی دېب کؤزی قرالر کؤییده،
«نېچه دینیم اوزره تیترەی دلربالر کؤییده،
اې مسلمانلر، بؤلوبمېن کافرستاندین ملول».

حق یۏلی‌نینگ سالکی‌سېن، توت تیل و کۏنگلونگنی پاک،
گر بو مسلکده اریغلیق یۏق، بۏلور جانینگ هلاک،
عشق وادیسیگه مجنون‌دېک بغیر قان، سینه چاک،
«ایسته‌سنگ مقصد، قدم قۏی، طعن تاشیدین نې‌باک؟
کعبه تاپتی بۏلمه‌غان خار مغیلاندین ملول».

ایسته‌سنگ گر یار دیدارینی کېچه-کوندوزین،
مهر قۏیمه آیغه و سیر ایله‌مه کۏک یولدوزین،
غیرنینگ بۏساغه‌سینی باسمه و تاتمه توزین،
«اې کۏنگول، فکرینگنی قیل کیم دۏست دشمنلر یوزین،
کۏرمس اېردی بۏلمه‌سه سېن زار حیراندین ملول».

ای لبیب، آچ سۏز حقیقی عشقدین، یۏق کیم مجاز،
کیم بیزینگ دورانده هم بار ذوق اهلی کۏپ و آز،
چون سېنینگ آوازینگگه مشتاق اېرورلر اهل راز،
«اې مغنّی، توت «عراق» آهنگی و کۏرگوز «حجاز»،
کیم نوایی خاطری بۏلمیش خراساندین ملول»!

انقره، | ۲۰۱۵-ییل، ۳۰ جولای

اوچماق ساکنی
(علی‌شیر نوایی غزلیگه تخمیس)

سرو اویالور باغ ارا قدّین خرامان ایله‌گچ،
غنچه حسرتدین سؤلر لعلینی خندان ایله‌گچ
جاننی اؤرتر اؤتلوغ اپنگینی نمایان ایله‌گچ،
«حُسنی آرتر یوزده زلفین عنبرافشان ایله‌گچ،
شمع روشنراق بؤلور تارین پریشان ایله‌گچ».

ناز ایله گل موسمی تا سیرِ بُستان ایله‌دینگ،
عالم آرا حسنونگگه گللرنی حیران ایله‌دینگ،
تامیریمده اوّل عشقینگ شوقینی قان ایله‌دینگ،
«یوزنی گللردین بیزه‌ب‌مو بیزنی قربان ایله‌دینگ،
یا یوزونگگه تپگدی قانلر بیزنی قربان ایله‌گچ؟».

قهر ایله باقدینگ، نگاهینگ جانگه سالدی اضطراب،
محو بؤلماقدین بؤلک تؤلقینده نې قیلسون حباب.
بوزدینگ اؤز یورتینگنی سپن تارتیب چپریک، ایلب عتاب،
«تیغ ایله پیکانلرینگ یپتتی کؤنگول بؤلغچ خراب،
سو قؤیوب تخم اپکتینگ اول کشورنی ویران ایله‌گچ».

تانگ اپمس گر بؤلسه‌لر عشاق اوچماق ساکنی،
کیم بیلینمس ساده هر ایش آشکار و کامِنی،
کؤرگوسی هر کیم‌نینگ آچیق بؤلسه چشمِ باطنی،
قان اپمس کیم یاپتی گلگون حله جنّت خازنی،
عشق مقتولین شهید ایلرده عریان ایله‌گچ.

گه چمن گلگشتیگه قدّین خرامان ایله‌دی،
گه کولیمسب غنچه‌دپک لعلینی خندان ایله‌دی،
صید اپترگه کؤنگلومیزنی عشوه چندان ایله‌دی،
«آشکار ایلب یوزین کؤزومنی حیران ایله‌دی،
یاشورون آلدی کؤنگول کؤزومنی حیران ایله‌گچ».

عشق اؤتیدپک جهانده اؤزگه اؤت یؤق سؤزناک،
گر توتشسه جانینگه، اؤرتر ایچ و تاشینگنی پاک،
عشق دردین تنله‌گنلرگه هلاکتدین نې باک،
«جانده قؤیغچ نقد عشقین قیلدی کؤنگلومنی هلاک،
اؤلتورور محرمنی سلطان گنج پنهان ایله‌گچ».

عشق فوجی تا کؤنگول ملکینی مفتوح اپتمه‌دی
قؤیمه‌دی هم تا مسخر جسم ایله روح اپتمه‌دی،
گر، لبیب، آولب سپنی اول شؤخ مذبوح اپتمه‌دی،
«ای نوایی، عشق اگر کؤنگلونگنی مجروح اپتمه‌دی،
پس نپدور کیم قان کپلور آغزینگدین افغان ایله‌گچ؟»

۲۰۲۰-ییل ۳۱ مارچ/ اپریل کپچه‌سی

مخمسگه ایلنگن غزل

دَور اؤزگردی، بو دم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس،
هم گؤزللر لاجرم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس،
اوشبو جَیرانلرده رَم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس،
کؤنگلیم آلگن او صنم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس،
حُسن و استغناسی هم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

بوستان ایچره یاییلگنده کؤکتلر مخملی،
عشق بزمیده مغنّی کویلگه‌ی یلّی-یلی،
رقص اپتر رنگین قنات پروانه‌سیمانلر، بلی،
کؤپ کؤرییمن خوش ادا، گلگون قبالرنی، ولی،
اوشبو طاووسِ اِرم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

دلربالیکده بؤلورمی بونچه هم زیبا و شیک!
کیم که کؤردی او چیراینی حیرت ایلب توردی تپک،
یؤق گؤزللر ایچره بیر حور او پریرخساره‌دپک
تورک و یغما و چیگیل مشهور اپدی حُسن ایچره، لیک،
بو فرنگی‌وش عجم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

جانی بؤلسین ساغ اؤشه دلدارنینگ، یاشی اوزون،
مهرسیزلیک قیلمس اپردی بو غریبیگه بوتون،
مپن اونینگ وصلی امیدیده یشردیم تون و کون،
جوری آز، لطفی اؤکوش اپردی مپنگه بوندن بورون،
اپندی کیم ایلر ستم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

نپچه چپکدیم زحمت، آسیغلنمه‌دیم لیک اجریدن،
بیزگه یؤق راحت زمان‌نینگ عصر و شام و فجریدن،
یپغله‌ماق بؤلدی ایشیم ظالم فلک‌نینگ زجریدن،
عشق ارا واجب ییغی، لیک او پری‌نینگ هجریدن،
بو صفت کؤزیمده نم اوّلگیلرگه اؤخشه‌مس.

اپلگه بخت و بختسیزلیک بیزگه یازیلگن مدام،
باشقه‌لر یوزیگه کولگه‌ی تانگ و بیزگه تیره شام،
او پری‌نینگ عشقی یۏلیده اونوتیب ننگ و نام،
مپن تیلب وصلین مدام و تاپسه اوندن اۏزگه کام،
اوشبو جان اۏرتر الم اوّلگیلرگه اۏخشه‌مس.

کیمسه‌گه کۏرستمه‌سین بو کۏرگولیکنی روزگار،
کیم چپکیب مپن هجر، وصلیدن رقیبیم کامگار.
کۏنگلیم آلگن دلبر اپتمیش بپوفالیک اختیار،
مپن سپویب بیر عُمر اونی، او اۏزگه توتمیش اۏزگه یار،
وه نپچوک اۏلمه‌ی، بو غم اوّلگیلرگه اۏخشه‌مس.

عشق بیر دپنگیز که یۏقدیر اونده قیرغاق و تگی،
کیم سپزه‌آلگه‌ی اونی جان تامیری، کۏنگیل رگی،
اصلیده بو فن بۏلالمس هر کیشی‌نینگ مسلگی،
قیل حکایت وامق و مجنون‌دن، اما مپنده‌گی،
عشق ارا بو کیف و کم اوّلگیلرگه اۏخشه‌مس.

بو دبستاندن قیلیب ایجاد اۏتدی کۏپ ادیب،
کیم اولرگه اپردی الفاظ و معانی دلفریب،
شعر حُسنیگه تخیُّل رنگیدن زینت بپریب،
هر نپچه کیم تیزدی سوز دُرّینی نظم اهلی، لبیب،
اوشبو شعرینگ محتشم، اوّلگیلرگه اۏخشه‌مس!
(بو مخمس محتشم، اوّلگیلرگه اۏخشه‌مس!)

انقره، ۲۰۲۰-ییل مارچ ٤/٣ کپچه‌سی

غُربت ایلی

(میرعلی‌شیر نوایی غزلیگه مخمس)

کؤرگوزوب لطف اؤزی اوّل الفت ایجاد ایله‌دی،
دؤستلیک، قرداشلیک درسینی کؤپ یاد ایله‌دی،
وه، نې بؤلدی، مهرسیزلیک اېمدی بنیاد ایله‌دی،
«آه کیم نامهربانیم عزم بیداد ایله‌دی،
بیر یؤلی مهر و وفا رسمینی برباد ایله‌دی».

ناگهانی بؤیله کیم ترک ایله‌دی رسم وفا،
فکرین اؤزگرتیردی‌مو یؤقسه، انینگ اهل دغا،
گرچه کؤنگولدین اونینگ حقّیده کېچمس بد دعا،
«قؤرقرم اهلِ وفا آهی انگه قیلغه‌ی جفا،
بو جفالر کیم وفا اهلیغه بنیاد ایله‌دی».

قیلمه‌دی اندیشه قرداشلیک تَبه بؤلغه‌ی دېبان،
آشنالیک یاتلیک بیرله شَبَه بؤلغه‌ی دېبان،
کیمسه نازک یوره‌گی قان ته-بته بؤلغه‌ی دېبان،
«بؤلمه‌دی ناشاد آخر دم گنه بؤلغه‌ی دېبان،
بې‌گنه احبابنی موندانق که ناشاد ایله‌دی».

وعده‌گه قیلسه وفا هر کیمسه، کسب اېتگه‌ی ثواب،
کیمسه‌گه بېرگن سؤزین اېرمس اونوتماقلیک صواب،
بو غضب کیم ایله‌دی کؤنگول کېتیرمس انگه تاب،
«بیر دم ایچره تند سیل قهر اِیله قیلدی خراب،
هر وفا قصری که ییللر آنی آباد ایله‌دی».

گر ازلدین بۆلمسه غُربت اپلی بختی نگون،
عمرینی مونداق پریشان‌مو کېچیرگه‌ی تون و کون؟
کۆککه تېکرو گرچه مظلوم آهیدین یېتتی توتون،
«دم اوررغه تاپمه‌دی هر کیمسه تا عشّاق اوچون
شحنه ایلب غمزه سین، کیرپیکنی جلاد ایله‌دی».

دَور اپلی‌نینگ صحبتیغه توتمه کۆپ اۆزنی یقین،
کیم صداقتسیزلیگی هر دم قیلور کۆنگلینگ حزین،
گر نثار اېتسنگ یۆلیده جان، دېمسلر آفرین،
«تیندی ابنای زمان‌نینگ اختلافِ طبعیدین،
کیم که اۆز طبعینی بیکسلیککه معتاد ایله‌دی».

تاپمه‌ی اتراک اۆلکه‌سیده کۆنگول ایستردېک وِفاق،
یۆل ارا حِرمان بیله قالمیش وطندین هم ییراق،
قَي سری کېتسون لبیب اېمدی، خراسان یا عراق؟
«کۆنگلی ملکین ایستر آباد و بوزر خیل فراق،
تا نوایی عزم مُلکِ استرآباد ایله‌دی».

انقره، ۲۰۲۰-ییل ۳ آگست

ج) اپرکین عروضی و برماق وزنیده‌گی شعرلر

معنوي كوچ

ای بارلیق‌نینگ اپگه‌سی، انسان!
یره‌تگن‌نینگ معجزه‌سی سن.
اؤیلَمه کیم بو کاینات‌نینگ،
کوچ-قوّتسیز عاجزه‌سی سن.

قویاشدن و آیدن، یولدوزدن
قچانگچه یاردم سؤره‌یسن؟
اؤز معنوي کوچینگگه تیه‌ن،
نیگه حیران کؤکگه قره‌یسن؟

کؤکده قویاش، آی و یولدوزلر،
برچه سپنینگ خدمتینگده‌دیر.
بیلیم بیلن اولرنی تسخیر،
اپته آلیش فطرتینگده‌دیر.

انسان طبیعتنی اپگللب،
اؤز اپرکینی ایلگیگه آلدی.
قویاش، آیگه سیغینیش دوری،
عصرلرنینگ قعریده قالدی.

سېن آرتتیرسنگ علمینگ، تون و کون
آی و قویاش باشینگده پارلر.
کۆک، ثابت و سیّاره لرنی
سېنگه خدمت قیلیشگه چارلر.

اۆز معنوي کوچینگگه ایشان،
یاردم تیلب یورمه بیراودن.
کوره‌ش یاووز کوچلرگه قرشی،
داو یوره‌ک بۆل، قۆرقمه‌گین یاودن!

کابل، | ۱۳۹۱-ییل ۱۵ قوس

محبّت یاغدوسی

هر ییلگی‌دپک ینه قُربان هییتی،
کپلدی، بییره‌مینگیز مبارک بؤلسین!
اوشبو قوتلوغ بییره‌م کونلری کپزیب،
کؤنگلینگیز آچیلسین، سرورگه تؤلسین!

شادمان یشش اوچوندیر هر بیر بییره‌م،
کؤنگیلنی اریتماق کپره‌ک کینه‌دن.
بیر-بیرگه محبّت-دؤستلیک کؤرسه‌تیب،
بییره‌شینگ، بیر-بیر-له بؤلینگ جان و تن.

دؤستلر، عهدینگیزگه وفالی بؤلینگ،
تؤغریلیک، مروّت یؤلیدن یانمنگ.
آدمیلیک، تپنگلیک، تینچلیکنی ایستب،
بو یؤلده کوره‌شدن اصلا اوسانمنگ!

قُربان هییتینی یخشی قرشیلب،
آلرسن، وفالی بؤلیشنی اؤرگن!
کؤنگلینگنی محبّت یاغدوسی ایله،
یاروتگیل، صفالی بؤلیشنی اؤرگن!

هییت کونی اؤزینگنی یالغیز سپزمه،
سپویملی قرداشیم، بَیره‌مینگ قوتلوغ!
برچه سپنگه یؤلداشمیز، بؤلسه اگر
آرمانینگ یوکسک و مقصدینگ اولوغ.

یشیرین ییغی

(استعدادلی، شیرین سپسلی آوازخوان سیدجعفر خان قویاش‌نینگ شهادتینی اپشیتیب)

... اما او تون ساووق یپلیدن کؤزنینگ،
آواز یشناق اؤرمانیده اؤسگن،
تال و چنار و ارچه درختیده،
بیپراقلر تنیگه توشیب لرزه تیتره‌دی.

لپکن بو قپ-قرانغی وخامتلی تونده هم،
آواز اؤرمانیده یپتیشگن بویوک چنار،
کویلردی ینگی نغمه‌نی آوازی باریچه:

میلی، مسلط اپرسه قرا کپچه اوشبو چاغ،
شکسیز بیرآز فرصت اؤتر- اؤتمس،
پارلب چیقر قویاش و اؤز آلتین قؤلی بیلن،
بیر زومده تیپ-تینیق یوزیدن کؤک‌نینگ
بو هولناک کپچه قرا پرده‌سین اؤرر،
یاغدوگه تؤلدیریب همه دنیانی،
کؤک اؤرمان اوزره نور سراپرده‌سین قورر.

تانگ آتدی، چیقدی اؤز حرمیدن کولیب قویاش،
یاغدوگه تؤلدی و هم ایسیدی اوندن،
آواز شیشه خانه‌سی بو ماوی آسمان.

آواز یشناق اؤرمانیده او یپتوک چنار،
کیم یاز و کؤکلم و کوز و قیش - تؤرت فصلده،
قالگن باشیگه کپلسه هر آسیب، پایدار،
هم اویغانیب توریب بؤیینی یوقاری چپکیب،
کویلردی بونده‌ی اؤز قؤشیغیگه بپریب دوام:
کؤردیم توشیمده بو کپچه اویقوده،

باتگن اپمیش کؤک اوزره شفق قانیگه قویاش،
یولدوزلر اپرمس اپردی کپچه کؤکده پارله‌گن،
بلکیم قویاش ماتمیده ییغلب،
آواز شیشه خانه‌سی بو ماوی آسمان،
سچره‌تدی هر تامان کؤزیدن قطره-قطره یاش!

ناگاه بو مخوف تانگ آتگندپک،
قوزغالدی کوچلی شدت ایله کوز ییلی تمام،
چیقدی بولوت قرا چپریگی غرب ساریدن،
هر یانگه دؤل و ژاله اؤقین یاغدیریب زیاد.

آواز یشناق اؤرمانیده در حال،
بو ییل دمیده ییرگه ییقیلدی ییتوک چنار،
هم دؤلدن که آتدی بولوت فوجی اؤق و تاش،
هر ضربی اوشبو اؤق بیله تاشلرنینگ،
آواز شیشه خانه‌سینی قیلدی پاش-پاش.
 بو ماجرا دوامیده کؤکدن هم،
باشدن ایاققه‌چه بؤیالیب قانگه،
توپراق اوزره توشدی و باتدی،
مغرب قودوغیگه یاشیریب چهره‌سین قویاش.

آواز یشناق اؤرمانیده، ای داد،
اپندی قچان کؤکرگه‌ی اونینگدپک ییتوک چنار؟
آواز شیشه‌خانه‌سیده، فریاد،
اپندی قچان قویاش او کبی نورینی ساچار؟
تا توپراق آستیگه یشیرییدیر یوزین قویاش،
هر لحظه کیم اپسیمگه توشر، کؤنگیل آه اوریب،
تینمه‌ی کؤزیم تؤکر یاشیرین قطره-قطره یاش.

کابل، ۱۳۶۱ ییل اسد آیی

ینگی ییل

ینه ایسکی تاریخدن بیر ییراق آغده‌ریلماقده‌دیر،
ایندی کیلگوسی ییراقنی ینگی ییل دیب اته‌یدیلر.
آغده‌ریلگن ییراق بیزگه قاره خطدن تؤله ایدی،
قنی، ایندی ینگی ییراق اوزره بیزگه نې یازیلر؟

دنیا ایلی ینگی ییلنی امید بیلن قرشیله‌یدی،
اونده اؤزی آرزو-ایستکلرین اوشلماغین کوتیب.
«آرزولریم رویابگه چیقسین!» دیسنگیز، کوره‌شینگیز،
بیرگه تؤغری یؤلنی تنلب، بیر-بیرینگیز-له قؤل توتیب.

ایسکی ییراق، ینگی ییراق‌نینگ آلدیندن یازووی یؤق،
بو ییراققه تقدیرینگنی، گؤزل انسان، سین یازه‌سن.
کوره‌ش بیلن بو دنیانی اؤزینگگه یسه‌یسن اوچماق،
یا که یامان قیلمیشلرینگ بیلن گؤرینگنی قازه‌سن!

بو ینگی ییل عیسویمی؟ ترساییمی؟ هیچقیسی یؤق،
انسانلرنینگ حیاتیده بیر ینگی باب سنله‌دی.
بو باب اؤزیگه خاص بؤیاق و هید و جلوه‌سی بیلن،
آغده‌ریلگن بابلردن فرقلی اؤله‌راق تنیله‌دی.

آرقه‌داش و اؤرتاقلرنی ینگی ییل بیلن قوتلنگیز،
چین کؤنگیلدن برچه‌سیگه ایزگو ایستکلر بیلدیریب.
عالم اهلی، برچه‌نگیزگه قوتلوق بؤلسین بو ینگی ییل،
بخت هماسی دیره‌زنگیز روزنیدن کیلسین کیریب!

کابل، | ۱۳۹۱-ییل جدی آیی‌نینگ ۱۲/۱۱ (۲۰۱۲-ییل ۳۱ دیسامبر/۲۰۱۳-ییل‌جنوری)-کیچه‌سی

توغیلگن کونیم

ییللر آلدین بوگون کبی بیر کونده،
حیات یاغدوسیگه آچییمن کؤزیم.
کؤرییمن دنیانی، قویاشنی، آینی،
هر کیمنی تینگلبمن، ایتییمن سؤزیم.

دنیا گؤزل، انسان حیاتی گؤزل،
سپوگی، تینچلیک بیلن کپچسه بو حیات.
دنیادن یؤقالسه شدت، ظلم، اوروش،
آچون اوچماق بؤلور، هر کون عید، برات.

تینچلیکده، سپوگیده یشنگ، اؤرتاقلر،
بختلی، سعادتلی بؤلینگ دایما!
قؤلینگیزدن کپلسه اینجیتمنگ زنهار،
چومالینی، قوشنی، بلیقنی حتّا.

قربان بیره‌می قوتلاوی

کونده دهشت قربانی بیز اولوسگه،
نېچوك کېچر اېکن قربان بیره‌می؟
قربانلرنینگ قانی قوریمه‌گن-کو،
تاپیلمه‌گن یاره‌لرنینگ مرهمی.

هر کیشی بیره‌مدن کوته‌دی شادلیك،
بیراق، ینگرر اویلردن ماتم اونی.
ظالم تېکینخورلرگه هر کون هییت،
بیره‌م کونی مظلوم اوچون - غم تونی.

آچ-یلنگاچ یۏللر اوستیده یاتگن،
فلاکت قۏینیده شۏربخت باله‌لر.
زور و زر اربابی اېشیتمس اصلا،
کۏککه یېتیشسه هم آه و ناله‌لر.

سیز اوچون یۏق هېچقیسی، بیره‌م قیلینگ،
قیغوسیزلر، سۏییب کۏپ سیگیر، قۏیلر.
آلاو توشگن یېر کویر، غم او یېرده،
سیز اۏتکزینگ شادیانه‌لر، تۏیلر!

حاجی بابا، وطنینگده‌گی آچلر،
اۏلسه میلی، سېن مکّه سری یۏل آل،
ییققن آقچه‌لرینگ خدا اوچون دېب،
اېلتیب عیاش شیخلر چۏنتگیگه سال!

وطنداش، دردینگ کۏپ، المینگ سانسیز،
کوره‌ش اوسنمسدن، همّتینگ اولوغ.
بیر کون کېلر سېنینگ هم چین بیره‌مینگ،
اۏشنده ایترمن: "هییتینگ قوتلوغ!"

انقره/توركیه، | ٢٠١٧-ییل ٣١ آگست

سپوگی معناسی

سپوگی بیر خبرسیز کپلگن تویغودیر،
قلبینگ‌نینگ اوییگه دعوتسیز مهمان.
بو اویگه بیر کیریب ییرلشدیمی او،
اوندن قوتیله آلمه‌یسن هیچ قچان.

عارفلرنینگ توشونچه‌سیگه کؤره،
سپوگی- سپوگن- سپویلگن اوچاوی بیر.
معناسی بیر آتی اوچته بؤلسه هم،
شونده‌ی که «باده» هم «شراب» هم «چاغیر»

بونده‌ی اؤیلش بارلیقده هر نرسه‌نی،
عرفانده «وحدت الوجود» دییلر.
عشق‌نینگ دپنگیزیگه غرق بؤلمه‌ی توریب،
سپوگی معناسینی کیشی نپ بیلر؟

مولاناگه کؤره عاشق، معشوق‌نینگ،
آره‌سیده هیچ بیر مسافه یؤقدیر.
اصلیده هر نرسه معشوق، عاشق– هیچ،
بو کبی سپوگی‌نینگ قیمتی چؤقدیر.

خبرسیزلر عشق‌نینگ قدسیتیدن،
حیوانی حسلرین عشق سنه‌یدیلر.
سپوگی انسانگه خاص، ملکده هم یؤق،
چین سپوگیدن انسان برکت تاپر.

هییت قوتلاوی

کُرونا هجومی، خسته‌لیک اوجی،
قرنتینه، عُزلتده کېلگن هییت.
قوتلوغ برچه اۏرتاق، وطنداشلرگه،
اما اویده قالیب، تینگله‌یلیک اۏگیت!

اوزاقدن هییتنی بیر-بیرگه قوتلب،
اېزگو آرزو-ایستکلر قیلینگ اظهار.
لېکن بو هییت‌نی مبارک اَیتیب،
بیراونینگ اوییگه بارمنگیز زنهار!

نې اوچون کیم، بیله‌سیز، هر آدیمده،
پیستیرمه‌لر قورگن کورونا ویروس.
توشه‌سیز توزاققه کۏرمسدن اونی،
کوزگه تشلنمه‌یدی اونده شکل و توس.

قوروق میوه‌لر هم کۏپ تهلکه‌لی،
کېزیب اویلر هییت‌گشتک قیلسنگیز.
کۏپ قول تېککن میز، پسته، بادام‌نینگ،
کېره‌ک تازه‌لیگیگه شک قیلسنگیز!

شونینگدېک، بو هییت کونلر قۏل بېریب،
قوچاقله‌شیب بیر-بیر-له کۏریشماق یوق.
کۏزده توتیب اجتماعي مسافت،
یقینله‌شیب حال-احوال سۏریشماق یوق!

اما، کۏنگیللرده قَینب محبت،
سېوگی، دۏستلیک تویغوسی تۏلیب تاشسین!
بیراق، قاچینگ جسمانی تۏقینیشدن،
قۏیمنگ، بیراو سیزگه یقین یانداشسین!

عزیزلر، بو رمضان هییتینی،
شو یۏسین ایتینگیز بیر-بیرگه قوتلوق.
هر زمان هییتدیر، بیره‌مدیر سیزگه،
جانینگیز ساغ بۏلسه-یو قارنینگیز تۏق!

انقره/تورکیه، | ۲۰۲۰-ییل ۲۲ می

د) رباعی و تۆرتلیکلر

رباعیلر

کابل، یېمه غم که بۆلگینگ آباد اېندی،
کابل اېلی هم یشر بۆلیب شاد اېندی.
باردیر چو «نواندیش» کبی معمارینگ،
ویران قیله آلمس سېنی بیداد اېندی.

شاعر، قلم آل قۆلگه، زمان شعرینی اَیت!
باق تېکره و تاشینگگه، جهان شعرینی اَیت!
سۆزله آنه یېر حقیده هر نې بیلسنگ،
کیم دېدی سېنگه که آسمان شعرینی اَیت؟

الهام پریسی، کېل، ینه شعر اَیتهي،
بیر یۆل ینه شعر عالمیگه قَیتهي،
محتاجمن اوشبو یۆلده تشویقینگگه،
کیم باله یورالمس دېمَسهلر «تَي-تَي»!

شعریم اۆقیگن‌نینگ قراغی، کۆزی گۆزل،
یالغیز کۆزی یۆق، باشدن ایاق اۆزی گۆزل.
هر نکته چیرایلی یازیلور خامه‌سیدن
شیرین لبیدن ساچسه گهر سۆزی گۆزل.

نې بخت مېنگه سۆزیم پسند ایله‌سنگیز،
کۆنگیلنی وفا دامیگه بند ایله‌سنگیز.
گل-گل آچیلرمیدی خزان اورگن باغ،
باقیب کۆز اوچی-له نوشخند ایله‌سنگیز.

جانلرگه یاقیملیدیر سېنینگ آوازینگ،
طوبا اویالور کؤرسه قدِ طنازینگ،
فرزانه‌لیگینگ تن آلینور صنعتده،
صنعتنی سېور کیشی، کؤترگه‌ی نازینگ!

فرزانه گؤزلسن، قد طنّازینگ بار،
بلبل سېسیدن چیرایلی آوازینگ بار.
بونده‌ی که جمال و نغمه‌ده تېنگ‌سیزسن،
سېنگه یره‌شور، هر نېچه کیم نازینگ بار

شیرین تیلی سېوگی سؤزیدن گویادیر،
آوازی اوچون اولوس ارا غوغا دیر.
مجلسده ترنُّم ایله‌سه عشوه‌لنیب،
حُسنیگه باقیب، سېسیگه اېل شیدا دیر.

کوی صنعتیده یالغیز اؤزینگ فرزانه،
هم حُسن و گؤزللیکده، سېن-اؤق دُردانه.
یاروتسه یوزینگ پرتوی هر محفلنی،
کیم بار که بو یاغدوگه اېمس پروانه؟

اؤزېېک اېسنگیز، دوستلر، اؤزېېکچه یازینگ،
بو تیل سؤزی آقسین جؤشیب، اریغنی قازینگ.
اؤزېېک تیلی سیزنی تؤغری یؤلگه باشلر،
بو تیلنی اگر سېومه‌سنگیز، یؤلدن آزینگ!

۱۳ اپریل ۲۰۱۳

رباعیلر
(رحمتلی استاد متین تعزیتیده)

افسوس، سفر قیلدی اولوغ شاعریمیز،
سؤز صنعتیده بیلرمن و ماهریمیز.
استاد متین آچوندن اپتدی رحلت،
روحینی دعا-له شاد اپته‌یلیک بریمیز!

سؤز گلشنیدن اوچدی خوش الحان بلبل،
کؤز یپلی اپسیب سؤلدی بو بوستان ارا گل.
شعر و ادب استادی متین، وای دریغ،
سیپقردی اجل ایاغیدن اچّیق مُل.

استاد متین حیات اوییدن کؤچدی،
قوتلوق تنین، افسوس که توپراق قوچدی.
قیغو یپلیدن سؤلدی کؤنگیللر باغی،
هم سؤز یوزیدن طراوت و رنگ اوچدی.

سؤز ملکی‌نینگ، آه، شهریاری کپتدی،
قیش کپلدی، ادب باغی بهاری کپتدی.
استاد متین حیاتدن کؤز یومدی،
کؤککه المیدن آه و زاری کپتدی.

استاد متین بویوک سخنور اپردی،
سؤز دپنگیزیدن اؤکوش گهرلر تپردی.
بیزگه بو بهابیچیلمس اینجولرینی،
اسره‌نگ کؤزینگیزدپک دپب، امانت بپردی!

سؤز کیرپیپچیدن قوردی متین یوکسک کؤشک،
کیم رنگی بهار رشکی، گللر هیدی مشک.
تپگره‌سیده‌گی باغچه‌نینگ گللرینی،
قیش چپقه‌سی، کوز یپلی قیله آلمس خشک!

انقره/ تورکیه، | ۱۳۹۸-ییل جدی آیی/۲۰۲۰-ییل ۳-۱۲ جنوری

کُرونا ویروس

هرنېچه هجوم اېتسه کورونا ویروس،
اۏزینگنی یۏقاتمه سېن، بیتر بو کابوس.
افلاسلیک-له قصد اېتر جانینگه او،
پاکیزه‌لیک ایله سېن اونینگ یۏلینی تۏس!

۲۰۲۰-ییل ۲۲ مارچ

بهار و نوروز

ییل ینگیله‌نیب کېلدی بهار و نوروز،
بو فصل سېوینچ اوانیدیر، یۏق بونگه سۏز!
کۏنگلینگ اوییده عیش و طرب بزمینی توز،
هر نېچه که غم کۏلکه‌سی باشینگده هنوز.

۲۰۲۰-ییل ۱۹ مارچ

کۆکلم یېلی

کۆکلم یېلی اېسدی، بوستان کییدی یشیل،
هر یانده چېچکلر آچیلر آق و قیزیل.
قیش چِلّه‌سیدن چیقیب چمن سَیرینی قیل،
بۆلسین سېنگه قوتلوغ، اولکه‌داشیم، ینگی ییل!

۲۰۲۰-ییل ۲۰ مارچ

تۆرتلیکلر

وطنداشیم، ینه کېلدی ینگی ییل،
چمنده کولسه گللر، آچیلور دل.
حیاتینگدن بهار آغدردی بیر بېت،
هدر اۆتکزمه عمرینگ، قدرینی بیل!

ینه کېلدی بهار و بۆلدی نوروز،
بو ینگی ییل حیاتینگ اوییني توز.
کولیب باقسین دېسنگ دایم سېنگه بخت،
همیشه بۆل سوچوك سۆزلی، کولریوز!

بو نوروز اېسکیدن قالگن اودوم‌دیر،
بیراونیکی اېمس، اۆرتاق، عموم‌دیر.
جدل قیل ایشگه و آرتتیر درآمد،
یشر خوش کیمده که یخشی توشوم‌دیر!

وطنداش، تون اۆتر، کوندوز قوتلوق،
هر ایشگه باشله، بول پیروز، قوتلوق!
سېنگه دېرمن عزیزیم، چین کۆنگیلدن:
بهار و ینگی ییل، نوروز قوتلوق!

قرانغی کېچه اؤتسین، روز بؤلسین،
آچونده یخشیلیك فیروز بؤلسین!
سعادت‌نینگ قوچاغیده یشه شاد،
بونینگدېك هر کونینگ نوروز بؤلسین!

هییت کېلدی، اولوسگه بؤلدی بیرم،
تاپیشدی بیر-بیري-له یار و همدم.
قیلور هر کیمسه قربانلیك، باری کېل،
بؤله‌ی قربانینگ، ای دلدار، مېن هم!

تویوق

نېچه کیم هجرینگ اؤتیده یانه‌من،
اؤیلَمه، عشقینگ یؤلیدن یانه‌من.
صورتینگ دایم کؤزیم آلدیده‌دیر،
هر تامانگه باقمه‌یین، هر یانه من.

اندخوی‌ده‌من

تون و کون آواره کېنت و کؤیده‌من،
بیر زمان جیم، اکثر های و هویده‌من.
اما قیش‌نینگ بو قویاشلی کونیده،
کؤنگلیم توله سېوینچ، اندخویده‌من!

اندخوی، ۱۳۹٤-ییل ۱۰ دلو (۲۰۱٦-ییل ۳۰ جنوری)

آته‌لر کونی

آته‌لر یشه‌سین دایم برحیات،
آته‌دیك دنیاده بارمی اولوغ ذات،
آته بیلن اوتگن کون بیرم-برات،
آته‌لر، کونینگیز مبارك بؤلسین!

انقره، | ۲۰۱٦-ییل ۱۹ جون

استقلال؟

قره‌ملیک، ایرکسیزلیک- آتی «استقلال»،
بونگه آ غیزلر کولگیدن تؤله‌دی.
اسارت زنجیری دایم بؤینینگده،
بو قنده‌یین «مستقللیک» بؤله‌دی؟!

۱۳۹۵-ییل ۲۸ اسد

برباد ایتیلگن حیات

حیاتیمگه کیریب برباد ایتیب کیتدی حیاتیمنی،
کؤنگیلدن آلدی بیر باقیش بیلن صبر و ثباتیمنی.
برات و بیرَم آیین قرشیلر هر کیم سیوینچ ایله،
اؤگیرگن حسرت و قیغوگه او عید و براتیمنی.

ه) شعری ترجمه‌لر

۱

گر قۆلیمدن کېلسه اېدی

(سوریه‌لیک شاعر نزار قبانی (۱۹۲۳-۱۹۹۸)
شعری‌نینگ ترجمه‌سی)

بېکه‌م مېنینگ!
گر قۆلیمدن کېلسه اېدی
سېنگه بیر ییل توزر اېدیم
سېن او ییل‌نینگ کونلرینی
ایسته‌گنینگدېک یان-یانگه قۆیر اېدینگ
هفته‌لریگه سویه‌نیب،
یخشی قویاشلنر اېدینگ!
کۆنگلینگ قنده‌ی که ایسته‌سه،
آیلری‌نینگ قیرغاغیده یورر اېدینگ.

بېکه‌م مېنینگ!
گر قۆلیمدن کېلسه اېدی،
زمان‌نینگ بیر گوشه‌سیده،
سېنگه بیر باشکېنت قوررردیم،
قُوم ساعت، قویاش ساعتی
اونده اصلا ایشله‌مسدی
الا که کیچیک قۆللرینگ،
مېنینگ قۆللریمده تینچلنگن زمانی.

۲

عاشق اپکنیمده...

(نزار قبّانی شعری‌نینگ ترجمه‌سی)

عاشق اپکنیمده،
دنیا سلطانی بۆلگنیمنی،
یپر یوزی و اونده‌گی همه نرسه‌لرگه اپگه اپکنلیگیمنی سپزه‌من،
اۆزیمنی، آتگه مینیب، قویاش تامان سوره‌یاتگنیمنی حس اپته‌من.

عاشق اپکنیمده،
کۆزلردن یَشیرین
آقر نورگه ایلنه‌من،
و شعرلریم‌نینگ دفتری،
کۆکنار اپکینزاری و ایپک گلی بۆله‌دی.

عاشق اپکنیمده،
برماقلریمدن سوو پارتله‌یدی،
تیلیمگه اۆت کۆکه‌ره‌دی.

عاشق اپکنیمده،
بیر دم هر زمان قیدیدن چیقه‌من.
بیر قیزگه عاشق اپکنیمده،
درختلر ایاق یلنگ مپن تامان یوگیره‌دی.

۳

سؤزلاوچی کؤزلر

(تورک شاعری جمال ثریا
شعری‌نینگ اوزبیکچه‌سی)

گؤزه‌لیم، کؤزلرینگ بلکه گپیرر،
بیراق مېن «کؤزچه»نی توشونمه‌یمن- کو؛
«جیم-جیتچه»نی بیله‌من،
«نازکچه»نی بیله‌من،
«عیبسیزچه»نی بیله‌من...

٤

یالغان سۏگیلیم

شاعر: جانسو دَوریم
(تورکچه‌دن اۏزبێک تیلیگه اۏگیریلدی)

سێنگه بغیشلنگن شعرلر بار اێدی،
بار اێدی «سۏه‌من» دێگن سۏزلرینگ.
اما انگله‌دیم که برچه‌سی یالغان،
تبسُّمینگ، باقیشلرینگ هم یالغان،
اێندی سێنی خودّی شونده‌ی اێسله‌یمن!

بار اێدی تۏکیلگن کۏز یاشلر سێنگه،
بیراق سێنینگ کۏزلرینگ آرقه‌سیده،
بوریلیب تۏخته‌گن کینه بار اێکن.
سۏنگره انگله‌دیم که هر سۏزینگ یالغان،
سێن اێکنسن بیر وفاسیز سۏگیلی،
اێندی سێنی عیناً شونده‌ی اێسله‌یمن

کۏنگیللر بار اێدی آسایش تاپگن،
ایچیمگه زهر آقیزگن کۏپ باقیشلر،
اما انگله‌دیم که همه‌سی یالغان،
روحینی ساتگنمیش ریاکار انسان،
اێندی سێنی خودّی شونده‌ی اێسله‌یمن.

الوداع، وفاسیز سۏگیلی یاریم،
منه، کێتاله‌من، باقمه‌ی آرتیمگه،
چونکه آرتیق مێنینگ کۏزیمده سێنینگ،
بیر چقه‌لیک هم قیمتینگ قالمه‌دی.
سێنگه، بوندن کێیین باشقه هیچ قچان،
اۏیله‌گنینگدێک غرورسیز، شرفسیز،
باشینی اێگووچی کیمسه اێمسمن!

۵

مېنیکی بۆلسه‌یدینگ...

(تورک شاعری محمت رؤوف، ایلول
«سیاه اینجیلر» شعری‌نینگ اۆزبېکچه ترجمه‌سی)

مېنیکی بۆلسه‌یدینگ، بۆلسه‌یدینگ مېنیم،
ممکن بۆلسه ایدی بو ایسته‌گیم، آه...
مېن سېنی بو انسانلرنینگ کۆزیدن،
کۆپ آلیس یېرلرگه آلیب کېتردیم.
اونده‌ی یېرگه آلیب کېتردیم سېنی،
کیم یالغیز طبیعت بیلن قالردیک؛
دېنگیز، سما، صحرا بیلن قالردیک.
قالردیک مېن و سېن فقط ایکّیمیز!
فقط ایکّیمیز برچه‌نی اونوتیب،
همده اونوتیلیب، هر قیددن آزاد،
ایکّی موجود کبی بیرگه یَشردیک،
ایلک انسانلردېک یَشردیک ایکّیمیز.

مېنیکی بۆلسه‌یدینگ، فلاکتلرینگ،
مرارتلرینگ و آفتلرینگگه،
تحمّل قیلگنی قوّت تاپردیم،
بو حیات‌نینگ سببینی انگلردیم؛
مېنیکی بۆلماغینگ، بۆلسه‌یدی ممکن،
مېن هم بو حیاتنی سېوگن بۆلردیم.

٦

مېن سیزنی سېوردیم...

(۱۹- عصر روس بویوک شاعری الکساندر سیرگیویچ
پوشکین بیر شعری‌نینگ اوزبیکچه ترجمه‌سی

مېن سیزنی سېوردیم، سېوگی حالی هم،
بوتونله‌ی قلبیمده سؤنگن یؤق اصلا.
لېکن قؤیینگ، سیزگه سالمه‌سین تشویش،
کؤنگلینگیزگه قیغو کؤرمه‌یمن روا.

مېن سیزنی سېوردیم، نومید، بېصدا،
گاهی قؤرقیب، گه رشک اؤتیده یانیب.
سېوردیم صمیمی، سېوردیم نازک،
اؤزگه‌لرگه هم شو کبی سېویکلی،
بؤلیشنی سیزگه حق ایله‌سین نصیب!



سرایندۀ اشعار این دفتر، به جناب محترم سنجر کارگر، وکیل منتخب مردم ولایت فاریاب در مجلس نماینده‌گان شورای ملی کشور که با احساس فرهنگ پرورانۀ خود به‌عنوان ناشر این مجموعه، پرداخت هزینۀ چاپ آن را به‌عهده گرفتند، مراتب سپاسگزاری صمیمانۀ خود را ابراز داشته، تندرستی، سعادت و پیروزمندی‌های هرچه بیشتر شان را در راه خدمت به‌مردم و میهن عزیز تمنا می‌برد.